

باجل طبع و دینت حیات سپرد و در آنکه تقض حمد نموده اعلام شور و شهنش واقعا علم مرطع ساخته در مراسم آن فصول چون
سردار حسین مشغول نوازند و تزلزل تمام در ارکان همت آنها راه یافته و سپهر کلام جاسسه فرورانی سینه سپر جنگ تنگ نام
ذنگ نموده اند و شرح این داستان بر همه مجال که چون دارد آینه بنام خان را و بود و نکته کوره کماست و غیره از تقصیر
خان نظام شهر کور را که در زمان سابق حکم نشین در الملکک جنگا که بود و بگردد کماست نزدیکی داشت آبادان ساخته
در تعمیر قلعه و محاربت قدیم همت گماشت تا با جواب شورش و فساد و یکبار فرزند شیند و فرزند نمود که مجموع اموال مسپاری که در
تازه و غیره است بود و آینه آنجا آبادان شونده چون شهر که که کینس کور است سالهای سال و میان بوده و آب تهر
آنجا خواص سیتت بهر ساندیده بود از فرود حکومت بیماری عظیم در مردم غلغله شایع شد و هر روز سینه کثیر رخت استی باطل قضا
میگشاید چنانچه از مردم اعیان اشراف خان و حیدر خان و حسین درین خان فرزند وی و اصل خان بدخشی و حاجی خان بیگ
جانشم خان و حسن خان و حاجی پور سف خان و خلد خان و میرزا تلخان و ابوالحسن و شاه ظاهر و شاه جلیل و بسیاری نقل حیات
در بلخند و مع ذلک خان ترک آن حریمت تنگ در هر چند فرزند ایشان او بود و معقول خاطر نشان میبودند سود منعی اقتاد
اگرچنان سال در تمام دیار شرقی تند با وفات روی با تمام ارکان و چو داشتند لیکن در شهر کور شدت طوفانی ظاهر میساخت
و از غرابی آنکه با وجود این حال عیار آسبید به امن حیات منعم خان نمی نشست تا آنکه خبر فتنه انگیزی جنبه در صوبه
سفیج یافت و ششم خان مادست آو نیز بر آمدن بهم رسید و از آنجا بر حیت بهار متوجه شد و چون بتازه آمد مصلح و دراز
مرکز اعتدال اکلون نموده و در روز بر بستر بیماری افتاد و در زیادیم و در عیت حیات سپرد و اگر چه اولیای دولت شاه تمام
بسروری گردیدند و احتما و خان خواجیه سرور که بعقل و تدبیر امتیاز داشت سر بر ای ممانت از پیش خود گرفت لیکن با طرقت
گوشه شش بر خاست و بی اتفاقی اعیان لشکر مزید حلت شد و او در دست نیدن این قضا یا تقض حمد نمود و یک
با خبری که آرزوم از پیش رود برگرفته نشست فکر سباز را در قصبه مبدرک محاصره کرد و بعد در چنان آورده از هم گزایند
و دیگر آنکه تمام نجات را گذاشته روی بتازه نهادند و در نیوقت عیسی زمین دار بر سر شاه بروی که دارد و غه تی نه
آه اگر چه موبای همت افشرده علم نصرت بر افروخت لیکن از فرط توهم توانست در آنجا بود و او نیز با راه پوست و چون مردم را
از آب و دیوهای آن ملک قشش توهم عظیم دست داده بود و سرداری که از ظاهر لشکر قمانه نمود در میان نبود مردم اصلا دل نتاد
آن ولایت غیبت نمود و بخواسند بهر حال خود را تا بهار رسانند و در وقت تعلق ششم قدم کتابت جنلی ظاهر ساخته خبر ای نیش
از جانب حضرت خاقانی شهرت داد و این معنی همیشه باعث فقر مردم شد و چون آن سواج بسلسل جهال رسید برای جهان را که
انتظام بخش سلسله صورت و صنویست چنین تقاضا فرمود که ولایت جنگا را که میرزا سلیمان مرعست نمایند تا در آن حکم محمود تبارک
و یاسم ناگهی نموده سامان شایسته هم رسانید بهر آن اگر از روی تسخیر بخشان داشته باشد با حسن و بی صورت خود بیانت میرزا سلیمان
که یکی همت مصروف تمام میرزا شایسته از دست و علم مقصدش منحصر در حکومت کوهستان بدخشان بود و از نو در این عطفه عظیم شکفته
خاطر نشد بلکه آثار سلامت و از فضاکی ظاهر ساخت و خاقان گیتی شان کردی خاطر او فرموده زبانه برین تکلیف نمودند و از آنجا که
زودست فرمان رویان روزگار سلاطین بی الاقدار واجب و منعم است کلام بر مردم مقدم داشته و از اطفائی نایب فتنه و آشوب و اصلاح
بر آنکه گویا ملک تسلی قضاصل جان نوزند خاقان با لشکری که بود که میرزا سلیمان ظاهر شده بود و حکومت محاسنت ولایت با
تصین نمودند با فون تقصیرات تمام لطافت شرف و تعالی بخشیده و چه نور دل با که از مخلصان کاروان قضا سلیمان جان نشان بود

به پهلوانی او رخصت کرد و در حکومت ولایت پنجاب از قهر و غضب شاه گلخان کهنم خنایت نشد و چون خان جهان بصورت بسیار مسخیر ازلی به پهلوان
 که رخصت کرد بنگار و آنگاه ششده ماه بود در ششده در سر کسبگی افتادند و نراه رفتن نروسه که بر رگاد آمدن و نراسه که ما نزن جهان
 رختند صفی نقاب از به از پیش رو بر گرفتند عذر ناسازگاری آب و به واسطه تمکد و درون مردم را دست آورید ساخته قوم
 پیش نهاد و در وجهی متانفلس فریبنا افراقت صبا بهانه یا ختم اظهار ناراضی از سر داری خان جهان نمود و اینک باجه تودر مل
 تقاریر ترتیب مقرر است بیم دامیه تسلی بخش بسیار می از سر زده در بیان کوتاه اندیش شده به بهر ابراهیمی را ضعی ساخته محصل تقی
 ابا قوسه شایسته شگفتی و زنی اثر گویانید و چون در دو عساکر اقبال بمقام که می افتاد و با دخاص خیل از
 انضباط آنها تعیین شده بود در آستانه جنگ از کوه دست افتاد و چنان عقده دشوار سهولت فتح شده و او در اوصیت بنوع اقبال
 و نضاح عقده گدپی در چاره کار خود در وقت و حکم که محل را که بکطرف آن سرور و یاد جانب دیگر کوه عظیم پیش خط به بهر بسیار است
 از بعد ساخت و خان جهان پیروی اقبال مدوا از درون در بهار و مسکر اقبال ترتیب داد اگر چه بنا بر علی جان جنگ سلطان بنشیند
 بنجانبین و در آن رزم جوی سر که سر آراسته در دوات شایسته در کار می یافتند و کلین سمیت اکر از جمعیار شمشیر شاه با به
 میگایند و چون در سینه برین و طره گذشت و سه سم باران که در آن ملک کار طرفان میکند نزدیک رسیده و منظر خان و سایر
 سو به بار فرمان قضا مطامع شرف ارتقا یافت که بزودی خود را بیک ملک خان جهان رسانند و در نوبت او در غرضه دست خان جهان هر چند
 بساط اقدس گروه که در کتب حکم در اردوی نظر قرین در بهر اعلی دار و مع بد اخترانه که بسیار است اسکر و فاکند بهر اوست اگر چه چند
 و غیره حال بنویسند و موسم باران در سر کار به شوری و مصوبت خواهد انجامید تا بان حکم شده که بهر کشته که بر ساحل دریای گره
 موجود است از غله و سایر محصولات آماده ساخته باریج ملک رویه خزانه لیسرت تمام روان سازند و نیز فرامین مطامع با سم جاگیر و آن
 و در بیان پرگانی که بر ساحل دریای گنگ و سر خرد خرد و است شرف مدبر بابت که از حال منافع خویش کشتیا ترتیب نموده غله تا نود
 بارودی خان جهان رسانند و سید عبدالعزیز خان با به است که یکی نزد خان جهان فرستادند که نو پیش گنگ و آن نزد در در آن زمان در بیان
 که به بهر پادشاهی نریاست گذشت که انشا الله تعالی تقدیرش نماند که گنگ از وی آورد و تقاضای جهان شد و در آن حال سید محمد خان گنگ که
 بکوست بجزه تمیز گویات داشت و وصیت دیات سیر و خان خان کشی لاه سالان تمام می او را با قسم ملذذی عطر جوی تسلی بخشد که در کرم بسیار پیش
 اندک بپروردخواست محقرت آن قدیم الخدمت نمودند و بهر برین با هم میرا سلیمان از راه در زبارت خانه مبارک پیش نهاد است ساخت و خان جهان
 و الا کرمت خاطر ابراهیم فرموده مقصدی ابراهیم خانه که در تیر و شمع این سبیل اقتضای آنکه از تیر این که میرزا باور که نیست شرف کلبا شد بهر بجهت کلیم
 و در آن موقع تمام شرف کلیم این خاطر حکیمت بخشان با در آفراد گشتا میرزا شایسته در این خاطرش و در لیس و لیس بهر ساخته بود و صاحب شایسته
 و چه ستم خارهاست و اگر گنگی از اصدیه نرسیدش بر تیر می انگیزد تا آنکه در بی وقت ضرورت خان جهان رخصت بنگار یافت و از خجبت نگران
 لشکر به بخشان و همین که گنگ از درزی سپرد و حق نه از تیر و فکاد در میرزا شکسته خاطر و گشته سید القاسم سفر جبار نمود که شاه پادان
 از بهر افراد به بخشان رسانید آن حضرت باس خاطر او دانسته رخصت فرمودند و عمال را اوحت بنیاد هزار رو بهر بجهت سامان سفر
 مرخصت نمود و فرمان مطامع به سم نهد بان صورت بعداً با در شرفت معذور یافت که بهیست هزار رو بهر دیگر در آنجا و آن کلای میرزا نمایند
 تعلیم تا آنکه باره سپیدی بهیست و میرزا مستلان با باری بر تیر و نرسیدن فرمودند که تا بهر صورت و در وقت باشد و جاز می که بخشان و بخشان میرزا
 و آنکه در آن به نرسید بهیست و آنکه در آن به نرسید بهیست و آنکه در آن به نرسید بهیست و آنکه در آن به نرسید بهیست و آنکه در آن به نرسید بهیست
 تشریح بان است که در ساله زیارت می فاکند از در خانه بهر صبر و تحمل در حق و در صورت آن ترار در خاطر که در مطامع و شرفت است
 تشریح بان است که در ساله زیارت می فاکند از در خانه بهر صبر و تحمل در حق و در صورت آن ترار در خاطر که در مطامع و شرفت است

و این رسیده مستحقان و محتاجان گوشه نشینان آن بقعه بفرغ در اشکات سماوات کرمت سرب امید گردانند لاجرم درین هنگام خدمت
 سرب عالی بدو محبوب آفاق آقا و عزیز منزل شکارگان قشقرقین در ده بیضا بطنه معسوز از یکد منزلی پیاده رود نیاید آن آستان
 ملک مطایف نهادند و بر از فخر و بارت همانند صلح ده هزار روپیه بجای آوردن و بلیه بان آن بقعه مشرب که تقسیم فرمودند
آغاز سال بهیبت و یکم الهی از جلوس اشرف خاقان گیتی ستان
 درین جنگام که با شاه ولایت پناه در خطه تفریش آغا امیر است فاضله افغانه نمودند سلطان چهار باش گردون راست نوروزی ازین
 و سایر سعادت پیرایه بودار الشرف حل نداشت و ظاهر جهان نامبرنگ باطن ارباب اخلاص ساخت و حالیه ناما بنزد سال بهیبت یکم
 از جلوس امیر قرین خاقان سلیمان تاین هیچ و سرور گردانید و حسب بکشت بنیم می چوب منهد و مبتدا و دوسه چهره کسین ازین
 یک ساعت و نوزده دقیقه تحمل شد و در عقوبان این سال پهلوان میرزاخان خلغن صدق میرام خان ایالت ولایت کجرات شکران
 یافت از آن که خان اعظم میرزا فرزند کولکش حرمان ملازمت اختیار نموده در بارغ آگره گوشه از دگر حضرت خاقانی بهیبت
 مراعات خاطر والده و پاس حقوق آن ویرینه خدمت کمر بر سر انتقام آورده فواستند که ازین جهات آورند لیکن صلح او مساعده نمود
 بنا بر فور بهیبت و بهیبت خدمت در مقام خود را فی استاده چین تسلیم بر خط فرمان نهاد تا آنکه در نیو لا باز پیغام فرمودند که چون از آنجا که
 تسخیر ولایت کجرات از ملک عظیم با که هموار بجای سلطانین الاشکوه بوده با در خدمت مشده اگر از سلوک نالایم خود دست گزیده باشد
 باز بجای گیرد و عنایت فرمائیم و آنچه در این خان اعظم استغنا ظاهر ساخته عرض داشت که خود را از سپاهی گری گذرانیده ام
 و میخواهم که بعد ازین که در سلسله لشکرها مستقیم باشم و در هر چیز والده ماجده او تهنید بخوانم سرزنش ننماید و اما متنبه من مشه چون
 حراست ملک و تعیین حاکم عادل و محافظت رعایا و بر دشمنان و استیصال ظالمین بر خدمت پادشاهان در او کرم صاحب بهیبت
 میرزاخان را خطاب خاقانی طلب مرتبه خواهد شد حکومت و ایالت کجرات شرف شخصها بخشید و وزیر خان و میرزاخان
 فردینی و سایر نظرمیها کو اسباب برافقت او خدمت فرمودند و یکم شد که منظوران مشایب اول خدمت او است از جمیع امور اصلاح
 و حساب و بر وزیر خان که از بند ماسه تفریم این دو دوران حالیشان است مبادرت نماید و امینی آن محبوب بهر عیال والده و نظیر
 یافت و منصب جلیل اقدرد لوانی بهیبت که اس که فرزند بای کلوان بود مقرر شد و مسید مظفر بخدمت بخشگیری خلعت امتیاز پوشید
 و از سوا تخ اقبال فرستاد و جنود فرود می سمت بنیم و تادیب رانا چون برین وقت آن جوشی طبیعت بهیبت کرم بود ماسه شوی
 و افتاد حکمهای صاحب روزگار بسری بود و هر گاه افواج قاهره بدو حضور بخت می یافت سر اسیر طرز انباشت جبال اندر خدمت
 از آسیب حدیثات افواج قاهره روزی هفتادمانه در نیو لا کورمانسنگه که از فرود می کرد باور گزیم بی این دولت بود خفته شرف
 شجاعت اختصاص داشت و پیوسته بر فغانها بنجاب و الا فرزند قیام متباز یافت از خطه فیض ان سواران بهیبت
 و غار سے پر شمشیر و خواجگان سالدین علی آستان و سید عثمان و سید عثمان و سید عثمان و سید عثمان و سید عثمان و سید عثمان
 محابو بیگ و کنگار و لون کرس و بسیار سے از غاربان عرضہ ہوتے ہیں جو بی او تھیں گردیدند و بیگ معقد اکثریت انید ہوتے ہیں
 از خدمت او است بلکہ پیش از بلوچان شرف آبا و اجداد او در زمرد نا دیوان و قراج گذاران رانا اٹھنا م و انیت از خدمت
 از شرف شرف و حفا انوسر درین شرف بیگ سید عثمان و سید عثمان و سید عثمان و سید عثمان و سید عثمان و سید عثمان
 کارزار از مرآت روزگار زود کرد و دھرتیو لا میرد بسعت خاقان و سید عثمان و سید عثمان و سید عثمان و سید عثمان و سید عثمان
 فرزند سے و سید عثمان بار سب کجراست ولایت پنجاب شرفت شد روزگار و سید عثمان و سید عثمان و سید عثمان و سید عثمان و سید عثمان

اور ان سابق است ذکر یافت که چون شاه گلخان محرم در اینک به غیر قلم سوار شد که از قلع حصن شین سو با میراست شتاند
 چهارهست تواری جانب چتر کسین کبر است آن قلم برداشت و عساکر مشوره بجای آن است گماشتند لیکن چنانچه با پیکار
 از پیش فرخت و ایام محاصره با متداوان نماید و بنا برین رسید و ششم رسید تا سم باره و جلالتان با فرج نازده روز قلعین مشد
 و حکم اشرف فرمود در یافت که چون فرستاد با محاصره قلع بر دوازده آنمردم متوجه نگاه شود از نام بمدا یعنی رسید و چندی هنوز
 در جاگیر خود بود که قضیه جلالتان مدی داد و خبر عالی آن شاهی بیگانه بقتله و آشوب گرم ساخته علی الخصوص کلکسیر برای نام فریب را نام
 حج کثیر از هم آورده قلع کور را استحکم گردانید و سادات باره نخست مهبت بنمیزان گماشتند و چون بقصدت حال عرض بار جلالت
 کرد پیش از خان تمیز قلع کور را گستره ایصال بر باب زوال رفعت یافت و او خود را بزودی بر سر کار رسانیده بنوری اقبال در آن
 قلع کور را متعجب ساخت و بسیاری از کفار شقاوت آثار بیخ خانان هر صدهست اداره صحرای خودم گردیده همه از سادات باره
 چنانکه آنجا گماشته روی مهبت به تنویر قلع سوانه نماید و در انشای نا معلومش بقصد ناز و افتاد آن قلع بود و سنگ ساخته و چنان
 استحکام و گردوی از هر چوگان قوم را شور در آنجا فرستادیم آمد ششبار از خان هر چند آن سید و لکان را بشاه ماه اطلاعت بدیت نمود و
 لایم سا با طرقتیبه داده در آنک فرستند آن قلع را نیز تبرت در آورده و جمع کینه بقتل رسیدند و از آنجا متوجه سوانه شده و از باطن کور
 پادشاه ملک صورت دخی استند و مهبت نموده جلاد هم محاصره برداشت و چون کار بر ابل قلع تنگ شد زبانی بجز بنهار کشوده قلع را
 بر بند بای درگاه سپرد و شاه باز خان حبه را بجا نطق آن گماشته متوجه دریافت سعادت آستانه بوس گردید و در قلع امیر بزمین
 و خاص سجده درگاه فرستاده ساخت و چون خاطر ملکوت تا نظر از تنگام نگیرد و در یافت راست مراجعت بعبودیت بقره
 ارتقا یافت و بعد از ورود بهار خلافت فتح پور شاه با دغان بر سر راه کشتی قلعین شده او از زمین دوان خیر مقرر
 صوبه بهار است تا پیوسته همراه دو قهرمان خدایان همه بتقدیم رسانید که خصوص در فتح بنگاله لیکن از قبله چینی
 و واقعه طلب که مجید هیت زمین داران است درین حکام که افتادان بنگاله اعلام شورش و فساد مرتفع
 ساختند و نیز خیالات ناسخه بخاطر راه داد و چون خانجهان از حواس آن سرزمین گذشت خود را گوشه کشیده
 از سعادت خدمت و مهربانی تقاضا مهبت و بعد از گذشتن افواج ظاهره سمرقند بر سر زمین گرفته در نسیه و ضعیف آزار
 پیش گرفت و در آنک فرستند جمع کثیرا را و با شش واقعه طلب برگرد او فراموش آمدند دست قطاول جنب خارت باز
 و اصرار در از ساخته سبب دال جز و سر انجام داد و غایبانه با ما و اظهار اخلاص بکشته نموده بودند دوستی استحکم گردید
 و قلع کرد که سدا و طرق بمن رسید و درین وقت پیشرو خان را که حسب حکم از راه دریا تر دغان میرفت به دست آورد
 متعجب ساخت و بر سر قصبه آره که در وجه جاگیر فرحت خان خاصه خیل مقرر بود یافت برود فرحت خان صلاح در جنگ
 معیت ندید و تخصص شد و فرزند خان لیسرا و خبر بد خود شنیده از جاگیر خود متوجه آن صوب گردید و قرا طاق نیز
 مهربانی او مهبت نسبت و در نزدیکی آنحصار با فواره خانان جنگ کرده شکست داد و بعد با کمال شوق و جلاوت از آب سون
 صبر نموده خود را بان مقهور رسانید و در زم غلیم در چوست و فرزند خان دو مرتبه بشمشیر بکشته رسانید اما در بند قوت
 سیکه از شمشیر بازان اسب او را سب کرده با وجود پیادگی نهایت مردانگی ظاهر ساخت شربت خوشگوار شاد و شاد
 تر و طاق نیز خوبان باخته در راه اخلاص جان تشار شد و فرحت خان که خسیه فرزند شنیده بیجا با از قلع بر آمده بود
 هر چه باغ امید خویش جان نشانی نمود چون صورت این با بسامع جلال رسید شاه باز خان به تنه و تا و سبب

آن بگشته روزگار رحمت یافت و حکم شد که سعیدخان و مخصوص خان و سایر جاگیرداران آن نواحی را با او همراهی نمودند
 سرانجام لایق دهند و چون شاه بازخان به مقصد میوست و امر است آن صوبه را متعال فرمان پادشاهی نموده ملحق
 شدند و کتبه بسیاری از قریات و یرگانات را بشرف آورد و میخواست که بجانب غازی پور که بند و پارخان همان
 آنجاست برود و در وقت افواج قاهره رسید و از کمال فرور بجهت پیش آمد و بیاسن اقبال روز از قزوین عین
 برین سکون فتح و فرودی قرین حال اولیای دولت ابدی اقبال گردید و تفصیل آن در موقوع خود نگاشته
 کتب بیان خواهد شد و همسایه لا شهاب الدین میرخان را بنصب پنج هزاری عزیمت بخشیده بیایات انوار
 فرق عزت برافزختند مبارزت را بجهت مانسنگه براننا پرتاب و انهم تمام یافتن آن سرگشته
 باو یک ضلالت چون کونر مانسنگه با فوجی از بند پاس درگاه بقصر ماندل کرده رسید بجهت فراهم آمدن عساکر
 منصور و روز سه چند در آنجا وقت گزید در آنجا از غایت غرور و استکبار کونر مانسنگه را بشرف شکوه در بنیاد
 و او را از زمین داران زیر دست خود قصور فرموده خواست که باندل کرده شتافته جنگ اندازد و لیکن کلاسه
 او مراعات حزم و احتیاط نموده ازین جرات و جسارت منع آمدند و کونر مانسنگه افواج ترتیب داده با دل توکل
 و عزم درست توجه گرفته که مستقر آن مقهور بود و شد قول را با استقامت است فوایش آراستگه بخشید و در بر افواج
 سادات با خود در جرات غازی خان بدخشی و راسه کون کردن مقرر شده بود و هر اول بیجا مت جنتا ته و اجماع
 غیبات الدین سگه آگشت خان استحکام پذیرفت و استعین بهر و جرات ما و هو سگه و چندی از جوانان کلا طلب
 انتظام گرفت و مقرر فرمود که مترخان با جمعی از مشب داران جدا اول باشد اگر چه راننا از غایت تکبر و تحریک
 صنوف نمی بردخت اما هو افواج او مبالغه قرار دادند که آن سیاه باطن در طلب باشد و راه شاه را بگولیا
 بطرف دست بهت رسید اما که از محمد باسلطو بند بجانب دست چپ راه اسب پیشکل مقدمه لشکر ادبار
 اثر و برین و نیزه در موضع سمور از اعمال کوننده که منحل بره هر دی و نخست تلافی فریقین اتفاق افتاد و
 بهادران جانین هم آویخته تلافیهای نمایان کردند نخست فوج دست بهت غنیمت بود و در آن جراتها لشکر
 منصور حمله آورده برداشتنند و هر اول مخالف نیز آثار جلالت و قدرت ظاهر ساخت و اکثری را روی بجهت برگشت
 اما بگنا تهبای ناموس قائم داشته مانند سدا سگه رستاد و برین وقت بهادران فوج آتش خود را بگنا سگه
 و کونر مانسنگه نیز جمعی بدو فرستاده آن فوج را قوی پشت گردانید و جرات غنیمت نیز بر الفارجین و فیروزی را بجهت
 بیجا ساختن سید باشم از اسب جدا شد و سید را بجهت داده او را سوار گردانید و غازیخان بدخشی را با خود
 بطرف هراول رسانید و رزم عظیم در میوست و اکثری از بهادران ناموس دست داد مردی و مردانگی داده و
 تا فتنه از فوج غنیمت پونامه حیل بر عساکر اقبال حمله آورد و حال خان فوجدار بادشاهی قبلی در برابر او داشت
 از جسمهای جانین فیل لشکر منصور زحمتی روی گردان شد قضا ما درین حال بند و فی بیلبان مخالف رسیده دست او را
 کتار باز ماند و سقارن آن پرتاب خویش را نا فیل را ام پر شاد را که سر آمد فیلان غنیمت بود در میان فوج راننده بسیاری از
 بهادران رزم نرود و کمال خان فوجدار فیل کجراچ را اقبال آورد و جنوی فیل کوار نیز فیل خود را در برابر داشت و
 میان آن دو فیل جنگ با شد و کشید و نزدیک به یکدیگر کین پادشاهی را بجهت کتار و کتار پیر و کتار پیر

تقدیر

بر متکل فیلبان و با خبر شاد رسید آن فیل که بارها حسن هورت و سیرت او مذکور تخیلی عالی شده بود از خاتم غنا تم کرم
 و آمد پس پیشانی که از یک جوانان بود و بجز دست بگذاشته آوارگ داشت عدم گردید و راجه را مساه با سپهر خود و او را
 شجاعت و جانفشانی ظاهر ساخته بجز آب آبا و نیستی ششافت و معجزا فنیم رایت استیلا بر افراخته در عهد مبارزت اعجاز
 قدرت و نخوت می نمود که درین وقت قویج جند اول بی شک تمام در رسید و از تا نیندات ضعیفی چنان شهرت یافت که
 عاقان گیتی ستان بر هم ایستادند و غلبه بر فرق مجاهدان هر چند کارزار انداخت و مخالفان از صیحت مطوت اقبال
 دست و دل از کار باز ماند و نسیم فیروز می از جنب خنایت ذوالجلال به پرچم اعظام سلام و زید و کفار شکست
 به او با پیش گرفته قوار بر فرار دادند چون قازیان فیروز می نشان داد و پیرتر و کرده بودند هوا در فایت
 حدت و حرارت بود و تو استندت تعاقب نمود اگر چه پناه کس از بهادران لشکر منصور بجالی مرتبه شهادت رسیده بود
 اما قریب پانصد نفر از جانب مخالفان کشته شده و کوربا ننگا کیکو کنده که محل افادت نما بود رفته و غده استی مشتعل بر
 سواخ اقبال و مجرای ترددات بندهای جان سپار و غنا تم این فتح مخصوص فیلبان پر شاد و محبوب بولانا تا حد اقبال
 جوانی که از اهل سعادت بنیت عزاکره بود در گاه سپهر بارگاه ارسال داشت منقبت موکب گیهان شکوه
 بصوب بنگاله و فتح آن عزیمت از نخستین منزل معاودت مستقر و رنگ خلافت چون استیصال
 مشهوران ولایت بنگاله و اتفاقا تازنده آفتاب آن ملک با مستداد انجا میانه ای تفریق می نمود این صحیح القول
 که سواخ عساکر منصور در گاه سلی می رسانیدند بومند چ پوست کربی در و موکب اقبال طلوع کو کسب و فیروز می
 اولیای دولت خالی از تاه و اشکال نیست لهذا با وجود موسم باران و طغیان آبها و جریان سیلابها غریب
 بر دست همت عالی تمام بدیانت و بقاییم جوان بی رحیم شد که بدار استقامت اگر سستی افتاد بکنیتهای نالین سر انجام
 نماید و در آنکه نیست بکنیتها سه و دشمنان و منازل روح افزا گشته با ترتیب یافت و روز یکشنبه دهم اردو اود
 بیست و پنجمین روز الاخر از سلطنت فقیر نهضت عالی اتفاق افتاد و درین روز بمقران رکاب اقبال خطاب فرمود
 که بیشتران مالم غیب و بیش در معامله چنان نمودند که فقیر بفریح و فیروز می اولیای دولت سرت افزای خاطر
 در باب اعظام خواهد شد از طرف اتفاقات اگر چون بیارگاه سپهر شتابه و رود سعادت فرمودند سید محمد اقبال
 در بنگاله در عرض یازوه روز سرد او را در بارگاه آورده مرده و فتح و لغت بلند آرزو ساخت و غریب تر آنکه در
 بنصرت سید محمد اقبالان بزبان الهام بیان گشته بود که انشاء الله تعالی و تقدس نقیصه بنگاله را تو خواهی آورد
 بظنا در حد و اکل محل تملاتی فریقین اتفاق افتاد بنا بر طبق با جنگ صف صورت غنی نسبت و معجزا موسم بر هم
 و طغیان آبها در میان آمد و سپاهی از تر و سواری باز ماند و بخت شدت باران بسد خله با دو می لغز قرین
 می رسید و از سیر نریخ اشیا فتور عظیم و استقامت مردم راه یافت و بکنایه و صریح هرزه گوئی پیش رفتند
 و خاتمجان و راجه تو در مل گوسش محبت آنها کرده در دل می و همت بخشی سعی می نمودند و مسرمان بطلب مظفرخان
 و لشکر مبارز سواد و ثبات قدم در زیدند چون مظفرخان به شجاعت خان و محب علیخان و معصوم خان کابلی و
 میرزا ملک و ساجی خان و میرزا ابراهیم خان و ترخان دیوانه و ساگر حیان آن سواد لشکر شاکت سر انجام نمود
 بحد و بهنگل پور رسید این بران قرار گرفت که درین شدت باران آن ملک در آمدن و لشکر ویران ساختن و

این نیت مقصود بازگردیدن از کین امتیاط و دوری است مناسب آنکه وزی چند در همین حدود بسر برد و شود و خانجمنان نیز با آن
 مردم مساوت نماید و در حضور آن طلوع عسیر که باران تخفیف یابد هوا با اعتدال بهم رسانند لشکر تازه روزی متوجه شیرجنگ و
 استعمال مخالفان شویم این رای پسند ظاهر محب علیخان نیتا و داز روی بر آتش گشت که هرگاه قران بنا کند باز در گاه
 رسیده باشد و همچنین فرج آرستد خود را با بیچاره سائیده با ششم همان عزیمت باز کشیدن از شر کلاهت صدق اخلاص عمید
 می نماید لکن آنکه فتوری در عزیمت راه نداده بکند و بکجهت بد اخلاقه دولت همت گاریم امید که بیامان اقبال روزان
 فتوحات بی اندازه چهره کشای مراد گردد و بعد از گفت و شنود بسیار قرار یافت که پیش از رسیدن بخان جهان اعلام باید نمود
 که اگر بجز و پیوستن این فرج بجنگ پرداخته و مساله را بیکر و خواهد ساخت بهر حال درین وقت خود را بر سائیم و اگر با وجود رسیدن
 ملک انتظار که بیامان کشا خواهد داشت چرا لشکر او چنین موسم باران ویران سازیم تا بر وزیر الملک و وزیر جمیل را
 فرستاد و قرار دادند و بیست و نهم تیر ماه انگی عساکر بهار و جنگاله بهم پیوستند و خانجمنان لوازم استقبال تقدیم رسانیده
 مظفرخان با سائر اهل بئرل خویش برود و مراسم ضیافت و همان داری بجای آورد و روز دیگر خود بخانه مظفرخان رفت و در آن
 مجلس ککاش ترتیب داده بعد از گفت و شنود بسیار قرار بجنگ یافت و تشویه صفوف برین پنج از استگله پذیرفت قول برادر
 خانجمنان که استند بر الفار بشماست مظفرخان و لشکر بهار است حکام گرفت و جوار الفار را به تو در مل عبجاری و بابانان کتله
 و اتمام خان خواجسرا و راجه گو پالده اس جا و پنج نسیه مقرر گشتند و در هر اول شام خان و مراد خان و محمد خان بسودست
 و اسامیل خان اوزبک و جمعی از بهادران کار طلب قدم همت افشردند و در انقضای اسمیل قلیخان و قیامان و چندی از
 سپاهیان عنده تیر و زسی نرم آرا گردیدند و نهم نیز افواج خود را برین ترتیب قرار داد و قول خود رساند بجانب دست بست
 کالاهان و طرف دست چپ جنید و در هر اول قتل و خانجمنان حاکم او و دیسه در و پنج شبی و یکم تیر ماه انگی سوانق با زد هم
 برین اثنان تلافی فریقین اتقاقی افتاد اگر چه تمام روی عرصه را آبگرفته بود و ابعد از انقضای پنجمونی اقبال کاره بهم رسید که عساکر
 مشهور بر ارضت گشتند چون قدری راه طی شد سیاه آبی میس پیش آمد و از آنجا نیز بهدایت توفیق بیابان عبور فرمودند و بهار
 فرج هر اول را دست بکار رسیده کالاهان که عمده فرج مخالف بود شمر کلاه و کجای آورده با همت قائم داشت و جنگ عظیم
 در پیوست اگر چه بابانان قاتل خان شویم مطوف گردانید لکن بیجاری و چندی از جوانان کار طلب خود را بوقت رسانیده او را
 بازداشتند و مقارن اینحال اجه تو در مل قدم جرات پیش نهاده بهادران فرج متقل را قومی پشت ساخت و از جانبین
 چپ و راست ای نمایان ظهور چست در وقتی که جنگ تر از زنده بود زخم کاری بکالاهان رسید و بهمال تیار و کور گریز نهاد و از
 نمودن این لطیف ضعیفی با می نجات مخالفان از جای رفت بیکیار همان تاب گریزید لکن بهادران وقت قرین اکثرت لای کل
 متوانستند بتجاوبت شافت از افواج دیگر نیز خبر یارستند گرفت و بهانجمنان باز کشیده انتظار طلوع کوکب فتح و فیروز می گشتند
 و مخالفان نیز در برابر عساکر آرا گشتند و از تألیفات ضعیفی آنکه در همین شب که آهستن صبح اقبال بود توفی از لشکر مشهور مراد
 و بر بلگی که جنید خواب کرده بود رسیده ران او را در و گشتند از عادت جنید که سردار فرج بر الفار بود و در شجاعت تدبیر و آداب علم
 عدل و نظیر خودند داشت لکن بهت مخالفان ندر امیر پی رفت بهادران هر اول از آب گذشته مانند برق در مع بر آمد و دولت حمله آورد
 و چون از آنجا بکثرت بود خوشه که دست بر کوه نمود و برگردند که درین زمان جمعی از افواج انقضای شامک رسانیده با همت
 افشردند و از همه جانب آتش فعال استعمال یافت جنگ مظلوم شد و بعد از زد و خورد بسیار نیز اقبال طلوع کرد و خانجمنان که سرخس مخالف

بود بر خیمه خانستان بر خاک هلاک افتاد و غنیمت را پای همت از جامی رفت و بیکار خندان تماشک از دست داده راه فراتر
 رفتند و بهادران نیز بطوبی تقاب که بختها ششمانه بسیاری هم آوار و هم ای عدم گردانیدند و خان جهان خوش مراد در
 اقبال ببولان بر آورده شادمانه فتح بلند آوازه ساخت و درین بزم کامرانی حسن بیگ که در اسیستانی داور در آن وقت
 آوردند همان که اسپاورد و بچله پای بلده طالب بخشی پسر خواهر ابراهیم که از معتقدان میرزا هندیال بود او را ششمنه و
 اسپ خود را داده می خواست که از آن جمله بر آورد و تقاضای شخصی حسن بیگ کرد و در اسیستانی را از حقیقت حال آگاهی
 بخشید و نام برد و خود را رسانیده او را عقید گردانیدند و طالب بخشی خواست که به حیالی و مبارزه ستم شمرکی نماید و چون
 بجنور خان جهان آوردند خان جهان از او پرسید که عهد و پیمان شکستن و بقول و سوگند وفا نکردن آئین کجاست او در جواب
 نمود که آن قرار و ادایا خانها آن بود اکنون زمانی فرود آید تا با شما از سر نو عهد و پیمان کنیم خان جهان جواب او را بزبان تین
 حواله فرمود در ساعت سر آن آشفته و باغ را محو بسید عبد الله در او در گاه سپهر بارگاه نمود عزابت در نیست که با وجود
 آنکه اسپر سر بچه تقدیر شده و بقصد قدرت اولیای دولت گرفتار گردیده هنوز متوقع آن بوده که او را بجد و قول بگذارد
 بلکه در اخبار آن مقدمه شاید منتهی بر خان جهان داشته خواهد بود با بچله چون سید عبد الله نشان سردار ابا فتنه در بیگانگی
 بر بارگاه آورد و مبلغان کلی از تقدیر و جنس بچله می این خدمت بسید عبد الله نشان مرحمت فرموده نقل فتنه با طرف محاکم
 هر دو سال هشتاد و از جهان منزل رایت معاودت به دار اظلامت فقیور از تعلق یافت و بعد رین ایام طلب الدین خان
 بجالی مرتبه پنجم از ای مرتبه گشت چون دو دایمی پسر اسیرین حاکم قلعه در تنبور از درگاه معالی قرار نموده بمقام پوندمی که
 وطن بود دستا فتنه دست تقاول بر طایا و زیر دستان آن فوایم کشود فوجی از بهادران بر حمله جلالت مثل صدر خان
 بهار خان و محمد حسین و شیخ و کهان می رای جاد و علی بنیسه و تنبلیه و تاویب و قیس شده که آن بی سعادت را سرگه لائق داده و
 سادند و از هر گناه وجود او را از گلزار روزگار برکنند توجه آن حضرت به دارالبر که همیشه در دین بهنگام که نوید فتوحات عظیم
 از اطراف محاکم بمساح عز و جلال رسید و خاطر قدسی مظاهر از ضبط لایت بنگ بهار و اپردشت بجهت ادایم فکر و سپاس
 این موهبت بی قیاس تعنت عالی زیارت سوده قدسیه خواججه معین الحق و الدین بن محمد حسن بن العزیز احقاق افتاد و در منزل اول
 میرزاخان علف صدق بیام خان حکم شرف از گجرات آمده سعادت استن بوس دریافت چون دارالبر که بهامیر
 مورد رایات اقبال گردید کنور مانسنگه و سایر امر که باستیصال رانای مقهور قیس شده بود در زمین سعادت بجهت
 گریاس گردون اساسس ندرانی ساختند اگر چه بعضی از اهل غرض در غلا و ملا بر مزد ایما معروفند و داشتند که امر ابدال از فتح
 باید سعی و اهتمام در تسخیر آوار و صحرا می او بار بکار نه برده اند و نزدیک بان شده که در پیشگاه بارگاه سعادت
 معاتب و مخاطب کردند لیکن بعد از تیز و تشخیص تحقیق پیوست که این حرف اصلی ندارد و بنا بر خصومت و غرض است
 لهذا کنور مانسنگه و سایر بنده باسه جان نشان که مصدر خدمات شایسته شده بود در مشمول انواع مراد
 حواطف خسر و اندر گردیده باز دیار مراتب و مناصب سر بلند می یافتند و درین تاریخ پیش رو خان بهارگاه
 سپهر شاه رسید و فوج و فیر و نرسه ایایسه دولت و استیصال کعبتی بی سعادت در حمله معنی داشت در اوراق سار
 مست ذکر اینست که کعبتی از بدوانی و سیاه بختی راه به پیش رو میر و خان که از درگاه تحقیق سونج محاکم - نیز میرفت در استار راه و
 ساخته محبوس گردانید و شهباز خان بجنود قیاس بیایم و بعد از آن درین راه از راه غرقه و در آن راه که در راه گریزین گرفتار

از آب گنگ عود بخورد و در آن زمان نیز تخم کبک کوشته را سر سبب و لاده از آب گنگ کوشته در آن وقت نیامده روی ابوابی افزاید و کوشیده
 او چند روز دیگر کوشیده است و در شامی آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده
 و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده
 روزگار بخوبی بود و هر چه که میخواست در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده
 خان باز کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده
 اشتغال و پشت و نبار شکستهای زمین و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده
 اصلاح شکر ام جمع از بهادران بر بنگاه او تاخته غارت کردند و چون شب شد آن سیاه باطن شیخون آورد و تا
 اقبال سینه زوال کار تا ساخته غائب غاسر بگید پس پور که حکمترین جا با سه دوست شناخت و در آنجا کبک کوشیده
 خنک حوالی دوواستی آنرا بریده قلعه را سحر کرده اند و زن و فرزند او و همراگان او کشته شدند و کوشیده
 خود بحال تیار بگرهستان ریتاس رفتند و کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده
 مسکله سلامت برآمد از غائب انانقا است و انجان این تحصیل را که بود و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده
 نزدیک بان شد و مفتوح گردید و کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده
 پشایند و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده
 کرد خود را از کوشید غاسری پاک سازم آن شخص به از بیم جان و نرس گرفتاری خود چه در ملاحظه آنکه در چنین وقت کوشیده
 زن و زرنه را بیامی رساند کوشیدن او از وقت دیگر که اندک بود و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده
 که بر نیل انداخته از قلعه بر آورده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده
 چو تیل بنیاست در پشت سیرت آن موکل بود و از پشت نیل پایان انداخته بود و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده
 که بهوشش او تا در نیل نیز از فرط بر آس آواز سخنان کرده روی بگریز نهاد و قیلان دیگر از آن فریاد سبب بر کرد
 بر آواز گنجینه سر سبب شورسته پیر آمد پیشرو خان در آن حال کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده
 خلاص ماند قیلان از ترس همان خورده همانند در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده
 دید فریاد بر آورده او را از نزدیک خود ندید آن شخص کمی از غار باز پیشرو خان ندیده که در دست و جوی بی بی میزد
 فی انور پیشرو خان را بر این سبب خود سواری ساخته بودی ابراه بناد و بعد از کشف او تمامه شنید چون با نصرب شست
 عرب بهادر را دید که در آن شخص همان او تر بود داشت و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده
 در زیر تیغ خلاصه بافت و پیشرو خان بیست و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده
 بجای اول سپرد تا وقتی که از بیم جان بخارید یا ختم بجا بودی آن صورتی که در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده
 در ششم و هفتم ترجه شرفت و کس از جان آورده اند و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده
 از روی سبب با آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده
 با سبب از آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده
 از آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده و در آنجا کبک کوشیده

و در آن زمان آنجا دو کلبه و سنگ خارین فتنه و آشوب از آن جنگستان برکنده شد و چون کتی او را در دشت او باران نامی
 و پادشاه بود و در آن کتی گشت بر سر علم پسر او قلعه شیر گزوه و کلبه شاه را ساس نهاد و بود که شکر کام داده و حساب زوال و
 نکال سر انجام نمود و شهباز خان با اعتقاد اقبال روز افزون گرم گیر همچا مره پر و اخته شروع در ساختن سابل و غیره
 فرمود و اکثر زمینداران آن نواحی نجات خود را منحصر در اطاعت دانسته شهباز خان را آمده دیدند و درین حال
 منقر خان نیز با افواج صوبه بهار روی پشت پشیمیر قلعه رهناس نهاد و رسید محمد که از جانب جنید خان بخواست قلعه
 نشین بود اضطرار مردم نزد شهباز خان فرستاد و امان طلبید و او چنانچه باید تسلیم شد محمد نود و هشتاد و هشتاد از مردم
 گزیده قلعه آمد چون منقر خان که خبر گرفتن دور آمدن شهباز خان شنید تا کام بصورت بهار مرا بست نمود و سر برام
 که با تمام قلعه رهناس در شیر گزوه پای تخت و مستکبار افشرد و با جار آمده شهباز خان را دید و میبایست تا پیش
 عینی چنین قلعه که در تمام بلا و در دست زمین عدیل و صمیم خود ندارد و بهر چه منقر در آن قلعه است
 در کمال ارتفاع و وسعت بنا پنجه چاره کرده که هیچ فرسخ با شند و در آن چهره اندمالا و نهار خنده میر آید و آن
 است که اقسام تراخت میشود و با نمانند و لکشا چشمهای گوارا و گویا بهای و وسیع بسیار از دور و دور ایام و فساد و
 از بیاع و غیره بر فرزان فراموش شده مثل بر چهار کوه کوهان در هشتاد و چهار کوه و دست اما از دو کوه کوهان در هشتاد
 چار و میسر است و از کوههای دیگر سیاده و بیشتر تواند شناخت و از آن دره از خیزه و آب و انگور و نیشکر فراوان میشود
 گرفتن آن قلعه نزد قوتی در محلات است و درین ایام بسیار با چون رسید کتیج خان زمیندار جالور و سلطان یاور
 زمیندار صوبه از شراکت شنید که مراسم عتیجی حکمت و زینت بسیار از قبایع و اعیان و چوپان چنانچه باید و شاید
 با س احکام پادشاهی شنید و در لاجرم ترسوان خان در آن ایام که سید با ششم با و پسر با و فرج شایسته تعیین شدند
 که اگر آنرا ازین سلوک ناستمکن نماند که زینت خدمت پشاه راه اطاعت خدمت از آسیب امدادات انواری
 تا بهره منقوط خوانند بود اگر قدم خلافت بر جا دارند ملک آنها را پادشاه اقبال سازند که باعث عبرت سایر
 زمینداران زیاد و سرگرد و چون افواج قاپرو با خود و وسیع زمین آنان مذکور تبارک و طاعت و تمثال نمود و بموجب
 دریافت سعادت آستان بوس گردیدند و حکم اشراف ترسدن آن حکومت بقوه و کبریا این شتافت و رسید با ششم
 و ساسه رای سنگ در قصبه تا وقت توقف نموده کمتر روان آن حدود و اقلیه ضبط در آور و در دین هنگام که
 نصرت اهتمام در خدمت فیض اسامی زمین زلزلی سعادت در شت با ششم و جلال رسید که رانای متاور و شتاب
 بیالی علم او بار بر افراشته جنگا که شورش گرم ساخته است زمین زمین از اید زمین در حدود و تعلق
 خویش خود و سر سپار پیش گرفته است لاجرم غریبستان آن در گرفت که تا گوگرد برسم شکار شریف باید فرمود و
 برام اخته و هم شکار دولت انتظام پذیر و شایرین غریبستان است با ششم همراه آنی حضرت موکب شایسته
 بدان صوبه تسلیم یافت و حکم شد که امر کسے مقام و سایر اوقات نگا سپه اشام او چنین گشته فرج و جوق
 جوق مسلح و کمل بیفرور آید و آن شاه و سوار عرشد فتح و غیره از ساسه منقر انالی بر سر دروغ در است و این در ساسه
 در بر خورشید صنعت بر فرزان قلی با یسند جبار جهان افروز فرموده و نوری و چهره زمین تر حجت و راه برده تا
 بیشتر حکم اقبال سپاه نشده بود و کین لانتی عرزن و دیده منقر از سفر بان طهر است و کاب و دولت لشکر تازان

تاریخ

تاریخ

یافت که عرض زمین اکثر آن تنگلی میکرد و چون رایات منصوریم تو حصول برآمد و او آنگه در آن از سطوت شکوه اقبال
 بشاب جهال هفت نعل کشیده و نعل الدین محمد خان در راه بگفتی که اسب و کتور با سنگ با نوبه از غازیان غرض
 نبوت سجاقت او همین شد که کوهستان در آمده دست از بازمانده و قلع خان خواجہ قیاش الدین علی قزلباش
 و تیمور بخشی و میران غنیش و نور قلیج با نوح ثالثه بسبب این هفت نعل یافتند که زیندا را بخارا تنبیه بر اصل نموده و کاتب
 او را بقید ضبط در آورده اختصاص یافتن سلطان خواجہ بوالا منصب میر حاج و فرستادن
 تخت و دیبا یا شرفا و تشریفات و انعامات سایر مستوفیان انجا و شرح دیگر سوانح و وقایع
 درینو لا بخاطر حکومت مافکر از مرآت کلمات غیبی است پر تو آنگند که چون او اسب فرض حج پادشاهان و انان شکوه در مستند
 بل محال و رفتن بچنین سفر و در دست موجب اختلال حال بلاد و عیاد لمانا نتیجه اولیا سلطان خواجہ قزلباش را که در
 زمره اهل سعادت و تاملح ظاهر می و عصمت باطنی آراستگی داشت ابدال منصب میران شرف انحصار بخشید بگذاشت
 حج و طراوت بریت الحرام و زیارت روضه نبویه علیه الصلوٰه و السلام از کتب فو ما غنند به عین دالی ترتیب فرمود
 به حضار علمای عظام به شایخ کرام و سایر ارباب احترام حکم شرف و عزت یافت روزان بریم همیشه آئین پادشاه
 صورت منی بلباس عاجیان سرو پا برهنه اجرام بسته و دست سلطان خواجہ را گرفته همیشه تو کلیل گنشد و مردم از شایخ
 آن حال بیکیار دست دعا بر داشته بگنجد شد و عمر و دولت خاتمان بچکر کمرت روی نیاز بر نگاه سیند نماز نماز
 و از کثرت خلایق و غلغله و عاوشا آن روز نمون بود و از جمیع عرفا شد با جمله روز خستینه دوم شعبان متعدد و مشتاور و دیبا
 بجزای سلطان خواجہ زبا غراز و احترام تمام حضرت فرمودند و مبلغ شش لک روپیہ و دو اتد و هزار طلعت از اقسام
 حضرت شد که بشرفا و سایر ارباب احتیاق قسمت نمایند ازین روپیہ در گاو سوادیتا بار کو که و شاه خواجہ و ملا محمد القزلباش
 و اعطی و ملا عبد القادر و زاد او خواجہ اشرف خواجہ حسین علی فرحار سے و سوزا ناسه قضعی نو شاد و شاه میرزا جمال
 بلوچ التماس در یافتند سعادت حج نمود و روز نور و یادی ترفیق گردیدند و حکم اشرف عرفا قوی یافت که قطب الدین خان
 در راه بگفتی و پس از دیگران را که به هیتسان را نامی است بچین شده اند و بدین فاشه حجاز بود از میان دزدیت باز سے
 مقهوران کز تان گذر اتد و نور ز ستار با کنگر کند که بیان اسبق او شد و بعد از او که در حرم مستوفیان
 عساکر اسلام تا کام راه فرار سپهر گرفته بچال تبار و کوهستان سپه سرویا پناه جست و این قانله ترفیق بنزد حضرت نوبه
 که بصوب ایدر حضرت یا نه بودند که کنگر کند شد بیان مزین رسید و قانله حرمه شهادت با گذر بقاوت و آقا
 مبارز تمامی نمایان نمود و بسیار سے را غنند و بیخ گروید و سپاهان ان نزار لشکر اسقام فرمایند و از آنجا که
 شریف فرغ کرد از شاد و شایسته و بید و ایدر با سوز متعلقه متبصران با سے دولت در آمد و در کوه بستی پادشاه
 بدقت قانله حجاز شد و احمد آباد را نیز چون رسم بدین بود تا که در انجا کتبت شد و در انجا که رسیدند و در ان
 خواجہ شاه منصور و بیالی منصب وزارت کن بلندی مرتبه سابقین خواجہ از دعای شیراز است و در انجا که رسیدند و در انجا
 رشد و قوت منتقل آراستگی تمام داشتند و در پادشاهان و اشراف فرستاده و انجا که رسیدند و در انجا که رسیدند
 اندک فرستاده و در انجا که رسیدند و در انجا که رسیدند و در انجا که رسیدند و در انجا که رسیدند
 ابام و در انجا که رسیدند و در انجا که رسیدند و در انجا که رسیدند و در انجا که رسیدند

که بمول و خورشید پادشاهی از کار است و او سوی خراسان میسر سید و در مقام ناسازگار و پادشاهی شد و پیوسته او را انگشته دل
 و از آن خاطر سید پشته و از پادشاهی رسید که هیچ بر سره دیوان گفت که اگر شاه منصور دست در کار داشته باشد من از شمال ایران
 در امن خدمت می کنم و چون پادگان حضرت مراعات خاطر جانب اول بسیار میفرمود و بی حال خواب می برد و معتقد و معتقد بود
 پادشاه که در کار در ساخته بنا کاسی بسر بر سر بر او و مصلحت کار در آن است که روزی که چند روز در یافت سعادت خدمت
 سران اختیار کرده منتظر طلوع کوکب مراد باشد و بنا برین بچیز رفتند ملازم نعم خان شده چند سالی به هم دیوانی سر کار داشتند
 در وقت دور خلوت این حال ترقی خان خانان خواهر را بجهت عرض بعضی مطالب و هم سازی با بد نگاه مسلط فرستاد و او را
 سخن یافته بعد در ضمن عرض مبعیات خانخانان اظهار قوت و کار است و خود نمود و حسب المداخات محاسن از سر کرده
 باز گفت و مفاصل اشغال خانخانان بخوار و متعجب که شغال پیوسته در زانجا که بر سر هم و کار وانی خواهر بر سر است خاطر
 قدس مطالب بر نواز گنده بود و فرزان طلب او شربت در افران و پادشاه بود این ایام که بواسطی کفایت بخش هم بر زخام کوکب
 عالی علم از آن بود خواه چه بود که در این است و پادشاه که در این کوه بود و شمولی خواند و در آن گشته بعد از انصب و ثروت
 دیوان است و سرافرازی یافته و در این است و پادشاه که در این است و پادشاه که در این است و پادشاه که در این است
 و چون رایات انبیا باز اچیز بود که سست و در این است و پادشاه که در این است و پادشاه که در این است
 دوست و قهر و قاطع و در این است و پادشاه که در این است و پادشاه که در این است
 و بعد از طلب پس از پادشاه در این است و پادشاه که در این است و پادشاه که در این است
 نماز پادشاه در این است و پادشاه که در این است و پادشاه که در این است
 و بعد از این سر و پادشاه در این است و پادشاه که در این است و پادشاه که در این است
 به تمام سخنان ترقی که در این است و پادشاه که در این است و پادشاه که در این است
 از این سخنان بعد و در این است و پادشاه که در این است و پادشاه که در این است
 بدو پادشاه این است و پادشاه که در این است و پادشاه که در این است
 بنا و قوتک تا سال بر سر و در این است و پادشاه که در این است و پادشاه که در این است
 قاطع را بر این است و پادشاه که در این است و پادشاه که در این است
 سلطان خوار را با پادشاه این قاطع در این است و پادشاه که در این است و پادشاه که در این است
 با و در این است و پادشاه که در این است و پادشاه که در این است
 تبارک و تعالی است و پادشاه که در این است و پادشاه که در این است
 بهر این است و پادشاه که در این است و پادشاه که در این است
 شد و این است و پادشاه که در این است و پادشاه که در این است
 از این است و پادشاه که در این است و پادشاه که در این است
 در این است و پادشاه که در این است و پادشاه که در این است
 در این است و پادشاه که در این است و پادشاه که در این است
 در این است و پادشاه که در این است و پادشاه که در این است

تاریخ شاهنشاهی

تاریخ

رحمان علی قوشش یکی از کوه مشرفه جنین افلاک مسجد در گاه فراقی ساخت و بنامش خارا با عواض ایمان انگلک در
 چنگاه حضور گزینان ششول ساخت بجز آن گوید از وقوع رسب آن مژده فتح سروی و تسخیر قلعه ای که بمساج بایون در اوق
 پیش نگاشته فلک بیان کرد که سلطان دیوره از در دیه ساگر گریان شد و تاب نداشت نیاورده نزول خان را از پیشنگ
 رفته دید چو آن تسون خان بگریه در آید به تو نبرات نمانت بنشدن بر تینه بجهت بی عشتاوسی فرار کرده و با شرف
 شافت و در آن قلعه بود که از کوه برون بود و دست کوشیده و حکم از سر نشاندن در ایستاد سید با شرم با فوسج زباند
 قلعه کشتا بنسخه آن جهت گذاشته چون کار بر حدان تنگ شد سلطان دیوره میروان قلعه را وسیله نجات خود یافت
 روی اسید بر گاه جم جاده شاه و در آرا بسنگ قلعه بجز آن خود حوال نموده با سلطان دیوره با سیتلام عتبه اقبال متوجه شمع
 آن قلعه عتبه عتبه اقبال در ارتفاع دو سعت و نامان است حکام و ستانت و در اقصای صوبه اجیر بر عتبه کجوات و قلع است
 آن جهت کرده در راه بر آمد در کمال صعوبت و دشواری و در بر فراز آن چشمه های کواری و چاه های بسیار در آن
 قابل شراعت آن قدر که تخمین گزینان را کفایت باشد از اقسام گل و دریا همین بشمار و چون شیش بنایت روح اقرار و تن
 لها عمارت عالی و مواد بجز این در آن قلعه اساس یافته و عهدین ایام شاه باز خان قلعه و تپاس را بحسب علی خان سپرده
 میدگاه و ایلار سید و ساوت از بهر بگرسید و بیا بینه ششول هر چه میکران گوید در سوزش فرستادن چنو اقبال به بویب
 خاندن لیس چون را بدو میخان حاکم آنجا حشمتا قلعه اسیر که با ناک اسیر و عوی بر سرک بنامند در فرار از قلعه در آن استخوان
 و کن در بر اسم خیز دست و او را می شکست قلعه ای که نور و بنا بران شاه ایامین احمد خان و عقبه از کبر سعد خان بشما عتبه اقبال
 و باقی خان در زندان و علی دوست نایب و بایاز که از بهار آن فیروز حسنه نثار با آن صوبه شمشه و بنامند در فرار از قلعه
 حکم شد که نشان لشکر دیده و سزاوی نمودند بر روی اردن آن سال دو چون امر ایلی در سیدینه در ایچار در سلطنت سال
 اقبال بقلعه در آن بر سر راه ایل و فزون در یورنگه که نماند و نمانست در قلع شنگیت آن من شود و بکیت ساوتی و نخل عتبه
 عساکر منصوره نیز از قلعه و بنس نیز و امر از سال گذشته بر ایام را بر سر ششم ساله در شتاب ایچا احمد خان با عتبه اقبال
 میکران خانان سپهر ایلان و بنام عتبه اقبال در ایچا احمد خان در فرار از قلعه در ایچا احمد خان در فرار از قلعه
 از تپاس نشیر میکران نامند و فقه حسه که آنجا بنامند و در ایچا احمد خان در فرار از قلعه در ایچا احمد خان در فرار از قلعه
 و امر اغان مرا حیت عتبه اقبال و بنامند در ایچا احمد خان در فرار از قلعه در ایچا احمد خان در فرار از قلعه
 شاه و شکر که در قلعه پس چون در پیش از اسباب ایچا احمد خان در فرار از قلعه در ایچا احمد خان در فرار از قلعه
 بنامند در ایچا احمد خان در فرار از قلعه در ایچا احمد خان در فرار از قلعه در ایچا احمد خان در فرار از قلعه
 و کاند بر یار که در آنجا در ایچا احمد خان در فرار از قلعه در ایچا احمد خان در فرار از قلعه
 سزار و نامند در ایچا احمد خان در فرار از قلعه در ایچا احمد خان در فرار از قلعه در ایچا احمد خان در فرار از قلعه
 از سر رفتن خروج تو بر وقت شمال پیش از سب که در ایچا احمد خان در فرار از قلعه در ایچا احمد خان در فرار از قلعه
 لایحه در زم قله چو آن وقت در ششول نهاد و نامند در ایچا احمد خان در فرار از قلعه در ایچا احمد خان در فرار از قلعه
 مشاهده و نقلی دوست در ایچا احمد خان در فرار از قلعه در ایچا احمد خان در فرار از قلعه در ایچا احمد خان در فرار از قلعه
 و تپاس بنامند در ایچا احمد خان در فرار از قلعه در ایچا احمد خان در فرار از قلعه در ایچا احمد خان در فرار از قلعه

گفتند و میرزا قاسم نقشبندی و نور علی و میرزا میرزا خان و میرزا شهاب الدینی هم تکیب خان که اهل بیمن تربیت حضرت خلیفه الاسلامی
 بطلب سادات عالی شرف انبیا زادند از پیش قدمان فرج بر اول شدند و شمال خان و کور علیخان را با همی از مردم گزیدند و چون
 دادند و کافران تمام مردم خود را که قریب هفت هزار نفر از سوار و پیاده بودند و فرج تربیت داد و برآمدند نخست بهادران
 فرج بر اول نیز می نمودند و سبب تا آنکه مردم قلع خود را بر تربیت قلم زد و یکی از جوانان نامی را بر نام نیره انداخت و میرزا شهاب الدینی
 با وجود عجزش خود را بگویند نور قلع رسانید و خنجر نمایان در و با آنکه زخم کاری بیازدی نور قلع رسیده بود دست از کار باز داشت
 و نظر برادر خان عالم خود را بر قول حق گفته زده ترو دات پسندید و ظاهر ساخت و در شانهای زد و خورد بر زمین آمد بسیار و رسید
 نیز در شان عرصه جلالت سوار شده و سیر و زبان نیز خنجرها داشت و در نیوقت که اکثر جوانان کار طلب عثمان شات از دست
 داده مشرفی شده بودند و میرزا قاسم معهودی از نوکران خاص او مانده بود و با همی توان بر سر او هجوم آوردند و آنرا مردود کس
 از مخالفان را بر زمین تیغ از زمین گذرانید تا گاه شمشیری بر سر او رسیده و زنجیر بند دیگر بند بر سر او داشت زمین بر زمین آمد
 و بر خنجر کاری در راه اخلاص جان نثار شد و طلب خان نام وکیل او از لطلل نکل چندان تلاشش کرد که سر در راه
 و فغانا و در سیر و زبان که از بهادران فرج بر اول بود و چندی از ملازمان خود ترو دات پسندید و طلب سوار ساخته سپهری
 از منصوران را بر خاک هلاک انداخت و درین حال که فرج بر اول ویران شده و سر او را بقتل رسیده کفار شهور را سستگیا تمام کرد
 بقول نصرت فرجام نهادند و خانزبان عرصه شهادت پای چمت قانم داشته بعد از آنکه پیش آمدند و دیگر فرج جلور نیز
 بگویند تا آنکه خصوص تیمور بخشی که بوقت خود را رسانید و مخالفان تاب مقاومت نیاوردند ماه گزینش گرفتند و او را
 در وقت اعلام تیغ و فرزند بی برافراشته تعاقب تربیت یافتند و بسیاری از تربیت برگشته را از قرب تیغ و سنگان
 بر کتاف اسفل فرستادند و راجه نرایند اس با بینه السیف که عینه اشعاب جبال در آمد و چون فرود تیغ و نصرت از حرسه داشتند
 دو نفر از آن بسیار بهایان رسیدند و بی آنکه نخواهند نیات الدین علی آصف خان در جنت فرموده تکیب خان را در گاه
 معنی داشتند و هر یک از بندهای جان فشان که در این لشکر مصدر زندات مشابهند و نزد او پسندید که بگوید و بدین مقام
 بر اجم و انواع تواریش شرف خصمان یافته و تیغ و تیغ سواران و دو سوم آنی در این هنگام و گویند نصرت
 اعصاب در جوانی و بیالی پور سیت ظهور بر افراشته آفتابش بهار پیش آرای نیم روز گذار گزیده جلوه ریاضین عرصه زمین
 را محسوس و نگارن از زمین ساخت و نیز از نظم بر نطق بخش عالم شب و در شبند پستم دی خود نموده و شتاب و چهار سحری بعد از آنکه
 بهفت ساعت دو از دره دقیقه پر تو سعادت به بیت الشرف نکل انداخت و سال چست و دوم از حبسوس ابد قیام
 بادشاه سکنه را کنن مبارکی و غری آغاز شد و در محفلان این سال همایون قلعه بودندی تصرف او نیاسد دولت
 در آمد و کتی ازین تفصیل آنکه دو نای پسر ای سپهرین با آنکه پدرش به سوچ برادرش سعادت ملازمت سرفرازی داشتند آن
 قلعه را استیقام داده خودت آری شد و زمین آن کلاش از درگاه سحر و جادو حضرت بان سورا سس سرچین و سوچ
 بر آنچه که در کتی به پسر ای گویند شرف تعیین شدند و در آنک زمانه بیامین اقبال روز افزون قلعه بودندی مفتوح گشت
 و آن مشهور شهاب جبال رخت ز ران کشته آوار دادند در بارگردد و نیز بیان بموجب حکم شرف سوچ را بحر است
 آنجا گذاشته متوجه در گاه معنی کردید چون موکب جهان کتا با باقی که مخیور و در اقبال فرمود سعادت زمین بوسس
 در یافته شوازش خسر دانه شرف اختصاص یافت و از سواران رسیدن و انگش در چنگش ای نظام الملک حاکم دکن است

بدرگاه

جلد دوم

بزرگ و سلاطین پناه پیش ازین ثانی خان باقران مرحمت آمیز نزد او شتافتند بود درینوقت نظام الملک و قساخان را که عمری ای
 او بود و مرافتت ثانی خان رودند درگاه سلی گردانیدند فلان نامی و اقسام و اجناس آن و یار بر سر بیگش را رسالداشت برترم
راجه تو در مل و وزیر خان با مظفر حسین میرزا و انترام و ادلی او با قبایل خاقان لک ستان
 در داستان فتح ولایت گجرات سمت عرض یافت که چون دست قضا و قدر در پیشگاه میرزا ایان حق ناستناس سنگ
 نقره انگلند و روزگار بر کوام را بطرز خاص سزا داد و در پاداش کردار گرفتار ساخته آید او دشت او بار گردانید گلج بیگم حبیب
 میرزا کامران که در جلاله عقدا بر امام حسین میرزا و مظفر حسین میرزا پسر خود مهر آنگاه گرفته بدستیار سه نهور و جرات
 خود را بولایت دکن رسانید و چندی در آن تاجیت سرگردانی کشید و درینوقت به متونی جمعی از او باش واقعه طلب که سر حلقه تن
 بیرون آستان هر جلی نام داشت مدی یعنی داد بار بدیار گجرات نهاده اعلام فتنه و آشوب مرتفع گردانید و از تائیدات سماوی
 آنکه خاقان گئی ستان پیش از ظهور این ساجد تو در مل را از روی غیب وانی یحیی تفتیح جمع گجرات بدان صوب فرستاده
 بودند آنقدر چون وزیر خان جمعیت خوب نداشت و معه هزار و میان تو گران و مردم با حقه طلب و ارباب قضا و بسیار بودند تا گریز
 مرادات نرم و کفایتان نموده صلاح در محض و بد و در و از های قطعه احمد آباد است حکام داده سرخی نزد راجه تو در مل که بجز آن
 نودی از احمد آباد روانه بن شده بود که جمع آنجا را شخص ساخته شود درگاه شود و فرستاده از حقیقت حال اطلاع بخشید و
 مفسدان چون نیواجی سلطان پور و نذر بار رسیدند بعضی از ملازمان حارون و زاهد پسران شریعت خان داغ بیوفاتی
 بر زمین جمعیت خود نهاده مخالفان پیوستند و بعد از مدتی بر دوه دله و خندان بدو بیگ راه و فسرار پیش گرفت
 دستان شهری بزرگ پی سعی و ترو و بدست مفسدان و در آمد مقارن اینحال وزیر خان با زهد پسران گداسس ایوان
 گجرات و جمعی از پسران متعاضل و متاع مخالفان فرستاده و در پسر گند سرنالی تلافی و فلقین انصاف افتاد با زهد پسران
 گجرات خود در ظهور این قضایا با دست مزید جرات و جسارت ارباب یعنی و خدا گردید و چون نوشته وزیر خان بر ابرام رسید
 عطف عثمان نموده ابرامت هر چه تمام خود را بظاهر احمد آباد رسانید و وزیر خان را از قطعه بر او ۲۰۰۰ برتری و قبایل روز
 افزون آمو و مبارزت گردید و چون لشکر فرزدی اثر بیار کردی بر دوه رسید مفسدان را پای همت از جای رفت
 در وی او با ریاست کجاست نهادند و ایلی دولت به جانب همت گماشتند و در حوالی کجاست سید با ششم عامل خاندان
 چچلشهای نمایان نموده زرنهای لقب برداشت و از استیلائی فتنم کجاست در آمده تحصن شد و مخالفان بی حصره پر و انحصار
 در چون افواج قاهره نزدیک رسید ترک محاصره نموده بصوب چوناگر شتافتند و قزاقان ترغوبی بکار برده در حدود دو هفته
 با بی خساد رسیدند و آنها نیز عثمان بار کشید و میبازرت پیش آمدند و آن نیز زن اکثر جرات را با لباس مردان تخلیع ساخته
 به تیراندازی مقرر فرموده ایلی دولت افواج قاهره ترتیب داده استمداد همت از باطن قدسی میوالمن باد شاه بلند قابل
 شوند و زنی بیگاست غلج بر وی داد و از با بنین ترو ات شایسته چچلشهای نمایان بنظر بر میوست و اخسار باب
 بنی و جلطان تاب مقادسه نیارد مددی نگیزند و چون سپارست از بیاد خاک و خاک و خاک افتاد و همه دستگیر کردند
 و اکثر از آن جرات که کماندار است بی که در روز سلاطین سیران منتظر گشته و راجه تو در مل مجموع گجراتان را با غنای این سخن
 به قبایل از غیره بصوب و در دست سپه خود پیشرو اند درگاه ساخته و از سوا تخم رسیدن انجیلان شایسته میرزا است
 بزرگ سلاطین پناه و زده نامه بی که میرزا استیلائی بجای است آمده و توار شکایت در تار نشانی از صاحب شایسته میرزا بنمود

جان را با کان چشم سپرد و با آنکه بعضی از مخالفان بر فراز قلعه برآمده خود را پای کار رسانیده بودند از شاه پادشاه
 دل پایی داده درست از کار باز نهفته بود و سلاخی روی بودی فراز نهادند و در لبس کاپل قلعه متوسم بودند
 گمان قریب سر برشته احتیاط مستحکم دهشته قدم بیرون ننهادند و چون به تحقیق پیوست که این کار تا فرسخ از
 یومع اقیانوس نرسد مطلقاً است و نیز آنکس و سایر فدا گمان خود و شکر این سواست عظیم سجای آورده آب
 نشسته تیباده اند و چون درین لاکه موکب بهاگشامتوجه اجیر بود سطرخان بریب حکم نه است
 تنگ و بار رسیده در مقام بنفس محل سعادت زمین پوست فراستیا زیافت و بسیاوسه از تیس آن دیار
 برسم شکیش گذرانید و چهار کلبه رویه نقد بعینه شاعر حاضر ساخت و چون در آن حد و حد رفعتا شایسته
 و تیره داریه پسناییده گردیده بود دیگر احم بدین نوع خلعت اختیار پوشید و حکم شد که راجه تو در مل و خوجه شاه منصور
 یا استعداد با صلاح دید اومده انجام مباحثت و تمشیت احکام خلافت نمانید و چون موکب گردون مشیر
 بدار القیومش همیر و در سعادت فرمود بستمور معهود یک منزل پیاده شده روی نیازیارت آورده و در
 ویا توالم با درازت و ندرات و تصدقات برکشوره و ختگنان آن بقعه و متوطنان آن بلده را میراب امید
 گردانیده و بدین ایام محب علی خان میر خلیفه که درین روزمان والا تقدم نسبت و عقبت خدمت اختیار و پشت
 نسبت به میر عمر معنی اهل حاجت شریف اختصاص پذیرفت و از وقایع این ایام فرستادن میر ابوتراب است
 همان مبارک که یاز سادات بیکلامی شیراز است و چندین میر خیاث الدین است که بسید شاه میر شهاب است
 در زمان سلیمان قنبر الدین غیره سلطان احمد که احمد آباد تمام در اساس یا نشانه از شیراز به جرات او و با
 مراجعت نمودن و بیست دیگر در شورش شاه اسمعیل هفوسه با دو فرزند خود میر کمال الدین و میر قطب الدین با احمد آباد
 رسیده و محل اقامت افکنده در آن وقت سلطان محمود و سیکه حکومت بجات داشت و با عزت از دست او تمام
 یا میر سلواک می نمود در میر ابوتراب خلف میر کمال الدین نیز در ایام حکومت بجاتیان مغزیه و کرم میزیست و چون آنجا
 بجز تشریف اولیا می آید و در آن خدمت حضرت خاقانی نیز کمال عزت و قرب منزلت یافت و چون به رسال
 قاضی برنگه از عباد و دنیا و کشور بند و مستان و سایر بلاد و عالم زرد در آنجا بود اگر به بجات می رفت و در دنیا بخت تمام تمام
 از دیون است و سرانجام سپردند و یکی از بندگان عصر به منصب میر حاج شرف استماع می یافت درین سال که بجات
 فرستادن قافله قریب بسید میر شارا الیه را این منصب والا غراقتیا زنجشیدند و مبلغ پنج کلبه رویه نقد و دو هزار
 خانت از اقسام اتمش مصوب میر حجه فقر و مساکین ارباب احتیاج فرستادند و سوا آن یک کلبه رویه نقد
 یا شرایب اجناس در وجه شرفی حرمین شرفین مقرر شد و اعتماد خان بجاتی که بیوسته اظهار آزادی می کرد
 برانقت میر بخت یافت و میر کثیر درین قافله راه نور دباد و توفیق گردیدند و در وقت مرگ میر علی با من شهاب الدین
 احمد خان بجات و حراست بجات چون خندان آنکس از وزیر خان بجات با به منسبت پذیرفتند که چهار سلطان
 شرف از قلع یافت که شهاب الدین احمد خان از بجات است اوله بکومت بجات متور شود و سهرخان و طاهر خان
 و سینه الی که میر خیاث الدین علی نقیب خان و قرخان و غار میر خانی بنوی هم نقیب خان و قیوم و کاپلی و شیخ
 معطر و شیخ میند و دیگر از نگاه سعه ملک او حضرت یا نمانند مقرر شد که وزیر خان اید را در بجات خدود

عظیمه در این سال تعیین نمودن افتخار منصور است بر سر انامی مقهور چون آن بی سعادت و دشمنی بهیست همواره از
 عدواتها اگر اقبال بشناسد جبال پناه برود بجا قرار نگیرد و هرگاه افول قاهره و گلابی در ایامی برنگ آمد دست او در
 سید هستند فرصت یافته بجا و مقام خود جاودت نمود و درین راه باز را به بگیتی در حسن کنوران سکه در آینده خالی نخل بدست
 بارید سید با شرم سید را چه و میرزا ملکک و اسد ترکمان و حجت از محاسن آن سرمد است با شش او نامزد شد و حکم شد که شاه با زقا
 میر بخش صاحب استقامت و کار فرامی این لشکر باشد اگر چه باطنی هر راه بگیتی در حسن سمت سردار است و پشت لیکن در زمین سردار
 لشکر شهباز خان بود او را در آن خود و خدمت او ترو و شایسته خاطر سباحت پنا بخدمت خود خویش گدازش خواهد یافت و چون وضع
 امری از اعمال میر بخش ببارگاه اقبال گردید با صاحب جلال رسید که درین راه دو کولاب عظیمیست که میر در ایام خراب شده و درانی
 با عفو درانی این ملک گشته و سعادت با امری عظام و سایر ترکان با کباب نعت و تقصام حکم حوران شرف نفاذ یافت ببارگاه
 دولت و در منصب و حجت بود اما تقسیم فرمودند و در عرض یک روز حسن انجام پذیرفت و ازین زمین زمین مام عالی بکار آمد
 رسیدند ازین منزل شیخ ابراهیم حضور است که بیک شاه یاز خان رخصت یافت و تمامه او در جده و ولود الانی مقرر شد و چون
 فرستد این سرور در بارگاه ملک هشتیاه گردید و بلیحان تعجب الملک کنی حاکم کلکته سعادت استانیوس و ریافته عرصه دست
 با پیشکشهای لایق از نفاس آن دیاره فیضان تا سه نیز اشراف گذرانند و از بنده فیضان پیشکش ارفع مبارک نام فیصله
 داخل حلقه ظاهر شد و از سواد عظیمه حضور ستاره و ذوق است درین باب حکما و اخر ششاسان دلائل و قاضی شرات بسیار
 نوشته اند و هفت قسم شمرده اند و ذوق با بر از همه بخش آرد و خدا که از اشراف خود است این در مالک عراق و فراسان
 شریف میر رسید و در آن ایام شاه و خورشید پناه شاه طماسب و فوسه بخش عیادت بقوت پیرایه جاوید تاخت و شاه اقبال
 مسوم از عالم رفت و اکثر فرزندان شش قبیل رسیدند خلق انچه پیمان خانه هم ستانند اما بیامین ذات سعادت چنین
 طاقان خالت آفرین و سعادت آباد و سهند و ستانان آسب شریف است آن بخت و در حوزن ماند و خباخته و آشوب بر زمین خاست
 شویان این دیار نشسته است و چون ظاهر قصبه ناریل مغرب پیام بهر اعشام گردید پادشاه خانی آگاه بنزلی شیخ نظام
 که از شلال تکبایه مرتضی خان روزگار بود که این برده صحبت مستوفی داشتند و قتران عراشته آن بقیع بلال کرمت میرزا
 امید گردانند و بعد بنیولاشاعت خان و میر میر الملک ادر صوبه بهار جاگیر محنت مرصوده بگوست و طراست آن سرمد است
 نمودند و چون دار بلک و دلی بود و موکب جو انگشار و نوح و بهایا فست نخستن لیا اونه و روضه لیلیه حبت آشیانی از آن سرمد سرایه نشسته
 برده بعد از مرگ زیارت و آداب بنیازمند سلسله و از بنقر او ساکین تقسیم فرموده از آنجا زیارت اولیا نظام و شلال کرد
 که در آن عصر سعادت آسوده اند مشوجه شد و بجا در آن بختگان هر بقعه سینه آسوده شد بر هم ندرات و غیرات محنت خود
 در بعد از فراغ زیارت با نفاس سیاه و کباب شیخ فرید بخشه الملکی که در مولا بیامین در مرتبه است و در شتابانای بجهت
 مرتبه فانی شرف انعام دارد و شلال ای که بکار چون و قسمته بود بگفته زینتینای زمین با ایامه بنور قدم
 سعادت فرود مسور گردانیدند و در ایران سابق سمت ذکر یافت که با سر بر زمین در کاشی را بسط از آن بجهت آن دن نکال
 دید رنگ و در اب مشرف از آن جزو به سید کرده در شتابه بود در مولا اناسی آن بیاورد که کثیر از سرمدان نامده کار
 بیاس نهادند و سید و سیده و آثار و در شتابه شلال زینتینای سعادت زمین در حسن فرزند بر از زراعت و آنچه
 از نوادر و خورشید آن ملک آورده بود و بنظر اشراف گذرانید و سرور و نول عظیمین و فقرین گردید و از آن جمله ساز از خون بود که

عظیمه در این سال

عظیمه در این سال

گوش را حیرت و سلامت می افزود و درین هنگام خوابه فیاض اللدین علی آصحت خان را از اید راهه بسجده درگاه آبروی چاودید یافت
و جعفر یک برادر زاده خود را که از عراق رسیده بود بسعادت زمین بسس سرافراز کرد و ایند فیروز می یافتن عساکر اقبال
و انترام را چید مد بکرتیا پیدا نیز و متعال چون بسبل مع بکال رسید که بکر زمیندار سوزند بقدر اطاعت و فرمانبرداری
چسپیده بران بنسند و مردم از او سار روزگار بسیری برده آسپد او بمترودین بسبیلد میرسد حکم قضائشال از قمرمان جلال احمد
ظهور یافت که صادق خان و موثره را چید و در راه بکرن وقاسم علیانی و لعل خان حبشی و ابوالحسنالی و افواج فیروز و طاهر و فیلان مشکور
بنام وین استیصال و اعلام همت برافرازد کردن گذشته زود کار از گران خواب غفلت واد با بسبیلد شده باشا ساراه افواج ویند که شتاب ساراه برنگا ماور عدلا
سزای کردار تا بنهار در دامن سوزگار او نمند که باعث عبرت دیگر قنده جیران منفذ گرد و القصد چون عساکر اقبال پیرو در
بتحقیق پیوست که آن بی سعادت با عقتنا جنگل در کوی پاسه و شوار و خرو و گشته از دانه نخوت و استکبار قدم بیرون
نمی نهد تا گزیر سیران لشکر آلات جنگل بزی میسای ساخته باز چه که سکندر دما و آن خود را بود دستاقتند و چون عبور لشکر
فیروزی اثر نبواسه که سیره اتفاق افتاد که از همسران و معادمان آن سیاه روزگار بوخصس گردید و افواج قاهره و نواز قلم
سرا بنجام نموده بجا آمد و آن پرداختند و در اندک فرستی مستغان زمان بجزو زینهار کشوده اما ان خواستند و امر افواج و آن
مطمین ساخته متوجه پیش شدند و منزل بنزل جنگل بریده تا کنار آب دباره که بر سمت شمالی اندوچه و آهست شتافتند
و در بکر نیز ترتیب افواج نموده با مردم بسیار از پیاده و سوار و در برابر عساکر غفر نگار علم نخوت واد بار برد فرخت و بهادران
مانندین هر روزه بعرضه مبارزت قدم همت نماده و چپقشاشای نمایان میکردند و چون ایام تقابل با متلا و انجاسید سیران
قرار دادند که از آب گذشته جنگ نمازند و باین غریبت ترتیب افواج فرموده بدفع اعدا متوجه شدند لیکن از قبلی راه
معبور شده استقام و تونزک عساکر ساقا گردید صادق خان با فوسه برایی شتافت و قاسم علی خان و لعل خان حبشی و
شش فیروز و جمیع بظرف و دیگر افتادند و فوج سیراول از زور تشبازی غنیمت توانست قدم پیش نهاد و در آن حال خان
و محمد خان نوحه از ان بادشاسی فیلان دست معن شکون را با آب زده سینه محابا گذشتند و سیروسه فیلان دست
صادق خان با فوسه از بهادران کار طلب عبور نمود و مقارن ایحال از اطراف و لاداران عرضت همت بیکبار فوسه
مدزسه نهایت عظیم روی داد و جنگا مه جان استانی و جان قتالی گرسه پذیرفت و بهادران ناموس دوست کارنا
شجاعت خاطر ساخته کمانان سیاه بخت آوار و دشتت بنرمیت گردانیدند و درخت حیات بسیار سے از مقهوران
ندارنت لیکن از اینوسی جنگل کثرت درخت نارغیت مال بجانانان چنانچه باین معلوم نشد بعضی رگمان آن بود که در کوی
فرست انتظار قابو دارند و جمیع بران رفتند که خود را بر سر اردو در پرتال رسانیده دست نظامی و تاراج در آن خواهند داشت
انترامی صادق خان بشق دوم فرکر گشت و فوج سیراول را چند اول ساخته خان معاودت بصوب مسکراقبال تاخت
در نیز قتلان مقهور عتب برآمده غبار شورش برانگشت و اگر سسه مردم را پانی هست از نای رفتن و آن خان با سحر نیان
و نسیه هنگام کارزار گرم ساخت و صادق خان ابوالمنانی نیز فرور ابلک رسانید و در آن سسه پشت کرد و بنام سار
شکست روی نمود و لعل خان و ابوالمناسی سیرا می رسد و در چپقشاشای نمایان کرده آبروی چاودید بدست آوردند و
سیر بزرگ او درین زود خود بر فاک پلاک افتاد و بنا بجان برادر او را سیکه زینل دست در کویخته سزوس نختا و
مها سبک جبهه خود را بر آرد و فیل زود و باوه در خم کاسه مدانه بدفته و نام سار ب او بترتبات نمایان کرد و سار

پیش از آنکه از شادمانی این حال آن شور و شاک او را بر فرق سوزگار خود بخیتر راه فرار پیش گرفت و در دست راست بر چپت
از مردمانی که او قتل رسانیده و بیامین اقبال روز افزون عاقلان رنج سکون چنین نمی نماید از شکست چهره کشای برادر
گردید که بعضی از وقایع جنگاله و لشکر کشیدن بخان جهانست بصوب ساکنان او بدست
آوردن ماورد او و افغان و مستعملان او چون غایبان از انتظام بنام آن در انتظار جنگاله اند و در دست
غریب ساکنان که در وقتل و استغنائان و او دوستی نیست بنامین غیاب بسیاری از غایبان در تپان اندیش بر ایامی بودند
پیش نهادیم ساخت از اعداد و اشیای آنکه در وقت سستی خراست که در سنگ و و لنگه ایان در آید و همیشه با سایر افغانان
الفاق نموده بهنازعت پیش آمد بعد از آنکه در جای استی شریعت یافته خود را گوشه کشیده و غنیمت وافر از آن وقتهای
او که درین نوازش بدست سستی افتاده بود منصرف نمیشد و دیگر غایبان در آمد و مقارن این حال یوسف بلوچ و دست
افغان که از ووشان و سوانغان سستی بود در تمامه انتظام نمیدادند و در دست همه همیشه بعبود آوری ظاهر
و در ساکنان آنها در وقت و انتظار قیام است بر آنکه در دست و در دست باخته بیامین تا میدانت اقبال بنی زوال
مخالفان برگشته حال با یکدیگر برآه بخندیدند دست و بازوی اولیای دولت کار خود را با انجام رسانیدند و در غایبان
عبود و شاه رسید والد و او و پادشاهان خود روی خود نیاز به کوه بار شاه غریب نواز نهاده و شرو خانمان شتافت
زیر این وسیله از آسیب حوادث نجات یافت و در هر دو که هر دو رسیده بود متوجه پنجاب بود و لا تا محمد شریعی از عراق آمده
بمجدد گریاس فلک سانس فرق عزت بر اثر اخت و او از بزرگ نهاد سستی در دست و کسب فضائل و تحصیل علوم در دست
علامه زمان مولانا میرزا جان نموده و از اکثر علوم عقلی و نقلی بهر دراستی در نصیب کاسه داشته حدیث نیز در دست بیان
و ملاقات زبانش بر عینه عالی بود و در اندک فرصتی که بیجا بل عواطف و شرفیست مرامم اختصاص گرفت از جمله صاحبان و
مخصوصان مجلس سستی که این شده لیکن چون در اصل نظر شد که طرفین واقع شده بود خود را در غایت ساخت و در وقت
حال او در جای خود مرقوم که کنگر عداقت تقم خواهد شد و از وقت این ایام گرفتار شدن مظفر حسین میرزا سستی
بیامین اقبال روزانزدن در ولایت گجرات خراب نشود شش و شاد او در وقت سستی میرزا اسحاق باه مستوره رکن است و در دست
همچنین ازاد باش برگرد او فرام آمده اسباب غم و آشوبی انجام دادند و در نتیجه نسبه خود روی امید نانه بود با حکم
آنجا جنگ کرده شکست یافت و کام عنان در اجیت بولایت خاندن سستی و طوفان داشت در راه علی خان فاروقی او همیشه
ساخته بدرگاه معلی فرستاد و مجرای دو تنوایی خود نموده مقصود نیز از آن گیتی مطلع از درگاه فلک ارتقاء سستی
یافت که او را بلا از دست آورد و چون مرکب گیمال شکوه از دریا سستی پدید آید بهر دولت فرمود شاه قلیخان محرم که
لاهور بجهت کار و لای و بود سعادت استقبال شتافته غریب باط بوس در یافت و چون بلوچان راه قندار به اقل
و مترو دین دست تقاطع او در دست دراز می ساختند در راه میرزا یوسف عنان و سید حامد بجا و سید محمد زمان و سید
از بهادران عرض شما مدتی بتادیب اطاعت بلوچان و مضطرب آن بود و تعیین فرموده و ولایات اقبال بجزم لیاقت روضه
عالمه شیخ فریدالدین شاکر گنج برافراشته بود و در تمام غنیمت یا فرام آنی با هر قبضه بن معترب حیات سپهر است که او در دست
مرد فیض آمار آن بزرگ گشود برده آداب طراوت و نیازمندی بتقدیم رسانیدند و بر شحات صاحب کرامت نیازمندی
از چهره حال مجاوران و ملتزمان و اسب آن بقدر معتبر که باک شتند و درین مجلس سستی آنین صوفی ناصر از خرم و ملا

۳۱

مشققی از بیجا آمده سعادت ملازمت در یافتند آنجا رسال بیست و سوم الهی از جلوس سید قریب السلام
که حوالی لاهور از دور و جوکب اقبال آراستگی یافت گوچه سلطان بهار بخش کرد سه بر نم روزگار گوید در روز شنبه دوم محرم بعد
در هشتاد و شش بجری بعد از گذشتن پنجاه و صد و نود و پنجاه سال بیست و شش سال بیست و شش سال بیست و شش سال
سوم از بعد از جلوس خاقان مالکستان بسیار رسیده و فرستادند در مقنن این سال شیخ ابراهیم بیاید سر به
و از آنجا فرستادند که درین مارهت او بود و غرض اختصاص یافت و در اینو لا شاعت خاقان را حکومت و حراست ولایت مایه
بلندتر شد و رسیدند و حکم شد که شاه بدیع خان و مطلب خان سپه او و توکل خان و سایر جاگیر داران آنکس از صلاح و صلاح
او بگفتند و در یکی بیست و سه استقبال سوکس و کوس و در وقت در دند از سوار اقبال طراز فتح قلعه گوید است به شیخ بیست
شاه با زخان و آن قلعه بیست و نهایت رفیع الالاس و قرین است حکام آن بر ترانان لیشه و قیاس و در رسالت او آمد کنند
تخیر بیچ یک از سلاطین و مقام بر خرافات گنگره آن نرسیده در اینو لا که شاه با زخان بشوق خدمت و کار طلبی در مشو چه
آن توب شد ما چه بگویند و پس در کنور مان سگر را بد رگه سلی فرستاد که میاد او به نسبت زمینداری و در اینو لا در این
این مقصد شایب و خود داری بکار بر آمد بلکه مقصد دیگر فرستاد و خود با میرزا خان خلعت بیستم خان و شریف خان
غازی خان و دیگر بجا بد این عرصه جان سپارست نطق جهت تخیر قلعه گوید است و در اندک فرستی بیاسن اقبال بر توفیق
آنرا تسلط و اقتدار ظاهر گردانید و از کسادت غیبی آنکه در بیوقت که مبارزان قلعه کشتا محاصره و تنگ ساخته بودند توب شد
که اهل قلعه داشتند سر و آوند و آن توب شکست معج کثیر را بطرفان بیاسن خست و ازین عاودت یکبار رسیده پای بیست مقنن این
از جای رفت و حاکم آنجا نیز در جان کندی بر آمده خود را بشما بیبال انداخت اما کسیکانه چوتان نامی و پیش در راز
قلعه و برگرد و بیجا نماند بیست و نهایت و ضلالت افشرد و جانفشانیها کردند و چنان قلعه که بیبال و هم و خیال بر ترانان نتوان
منتوج شد چون شنیده میشد که راناکو بیستان با نسواله رفته است شهاب خان قلعه را بجای سی خان در شش سپه و
احمال و اطفال را در آنجا گذاشته و خود بریده با فرج مستور خوش دور سپه بتیاقب او شناخت و در روز دیگر چهار گرسنه
رسیده در سر سوار بیست فتح آنجا را کرد و شب دیگر قلعه او و پورا تبصره و در آور و در غایت محصور بیست اولیا سی دولت
انما و بشارت این خیرات اقبال در نور سه لاهور بیاسن بلال رسید و چون موکب عالی بگردد توب رسید ایشان
بامان و ملائم دنیا حکم شد که بیست او را بگردد تا گذشتن هساکر قیر و سه تا شتر و بیست و نهایت و کنگر از بی
توقت فرستاده است خیر و نانی پوزیک نام قبلی غاصه در نشاندن سه بیسل غنا رفت و چند روز مشغول بود
و از این پس بخیر شد و در اینو لا در روز شکارگاه غریب گوید که یاری که کلاسه و قاصد از چور سه بود و در بیست
فردست و در خاقان سوره و خفاک بیچکس است و در سید و پوز خوارن بیسرا بیست نان و خفاک خوارن بیسرا
منتقل بر شش و بیست و نهایت و در اینو لا در روز شکارگاه غریب گوید که یاری که کلاسه و قاصد از چور سه بود و در بیست
بیست و نهایت و در اینو لا در روز شکارگاه غریب گوید که یاری که کلاسه و قاصد از چور سه بود و در بیست
شناختند و بیست و نهایت و در اینو لا در روز شکارگاه غریب گوید که یاری که کلاسه و قاصد از چور سه بود و در بیست
صدید مقصود و حکم طلاق جمیع بنوانا شده در اینو لا در روز شکارگاه غریب گوید که یاری که کلاسه و قاصد از چور سه بود و در بیست
حکمران شیخ گردون طلاق شریفه از بیست و نهایت و در اینو لا در روز شکارگاه غریب گوید که یاری که کلاسه و قاصد از چور سه بود و در بیست

در واقعان برام صورت کار بند خدمت شده از موضع که چاک تا پاره که نسبت به پنج گروه ساختن پنجه را نذر چون قزوین
 بچم آوردن فاقان غیر شکر بر تو سن مراد سوار شده عمره شکر گاه را بخوان نشاء آرز استگلی بخشیده از غریب احتیاطات
 آنکه در وقت آن مظهر شود در غریب عالمی دست داد دست خسته مستغرق بجز مرا تبه گشته بیکبار حکم اطلاق جمع حیوانات
 فرمودند سزاوان مقدم سرعت شتافته متصدیان آن خدمت را از صد و در حکم آگاه گردانیدند و صحرا جانور بزبان
 و حال زبان دشمنان آن روی بود سه نجات نهادند و در همان گل زمین بادشاه حقیقت گزین انرا سپا فرودانده و هر
 تفرمود و حاضران عرصه قریب محو این سوز می گشته یار آگویی نداشتند و هر که ام بقدر معرفت و دریافت خوشی
 از بیابان و در سرگاز آن سبب فزونی بود و لیکن خنده این راز تباختن اندیشه بیچسب کشوده نشد و همان روز مویک
 عالی از دنیا می برفت عبود فرمود و در راه بکوت که پس کنوران سنگ از جبهه سادات زمین بوس دریافت
 شرف اختصاص یافتند و درین ایام که ساحل دریای بهت نیم بارگاه اقبال بود و چون غرت مریم مکانی از مستقر
 خلافت رسید بشهر یار پائین نام در لوانم تعلیم و مراسم تکریم گوشت شادانه و علی عهد و ارث هفت تسلیم
 سلطان سلیم را با تهنیت فرستاد و این تهنیت آن عمده قدیم اینجاسره ادب نموده متوجه دریافت دولت باریت
 آن تهنیت در روز و در وقت است اینهمان از جنگال با چاه و پوزن خیر فعل دیگر نقاس آن ملک معروض بارگاه قبول
 رویه بوسید و بیکر با امر با آن ساجز در زیدار و امیت کوفی با تهنیت قاست آن دیار که برسم پیشکش وادای خراج
 فرستاده بود و در وقت آن در آن روز سراج فرستادن سکینه با تو بیکر نصیحت و تهنیت میرزا محمد حکم کامل چون
 میرزا محبت صغیر سن بر سر بر سر و فراموش کردن خوش آمد گویان خانه بر انداز ظهور استحسن سلوک نامرضی پیش نهاد و خوش
 و مظهر لقب تسلیم بر روی و اب ان نعمت و فریاد پذیر می باولی نعمت و قبل خویش چنانچه باید بتقدیم زسانیدر است
 جانیان در اینان تمامها فرمود که شخص را یا شاه مالکستان بعد از ابستان اتفاق افتد و در طراست میرزا است
 از سوزن آزاران گذارست و ضبط آن حدود فرموده خان مراجبت بستقر خلافت مطوف دارند لیکن کلبان آنکه
 سبا و از غریب را با شاه مقوره متوهم خاطر کرد و در دو سه ایام غریب نموده پناه با در بجان قدر تا ششاس بر فرخ
 آن شریعت محمد و انکال و طخت و همه بانی سکینه با تو بیکر را که جمشیر و امیرانی میرزا است بیزنی سعادت و خدمت فرمود
 در آن وقت بزبان الهام ترجمان گزشتند که اگر چه برادر خود منتره فرزندت با سگد اما نیز ما عزیز تر از فرزند تو است
 و هم رسیده بود برای مجال و نیز فریاد یافت که اگر میرزا به نصیحت بیکر سب بر خط فرمان نهد و از انحال ناپسندیده نداشت
 که بگوید این است که بر تو نیازی که بر این ترجمان او امر الهی است نماید و بانوس و مکارم و مراسم سوال گردانیده بنویسد که
 شاه شاد و ولی عهد سلیم خوشوقت سازد و مهر علی سلطه نور و میرزا ای سخاوت صفا سکه را در طراست آن برده نشین
 بود و فرزند شرف نصرت از زانی داشته اند و یلیان شاه سرخ میرزا نیز نصرت انعامات یافتند و همه آنکه خان و
 حاجت شاد با بجهت سرافرازی در دل بی خشیان بر او ساخته انعامات و افراز نقد و جنس میرزا و خانم والده
 از محبت فرمودند چون در هنگام خدمت تنگ بود منصور از دارالخلافه رفت پنجه حکم شده بود که در دو تخته خاص خوش
 بیست و در عیبت یعنی دو قامت از سنگ سرخ احساس شاد و بنقود گوناگون بلبالب سازند تا انعامات و اگر امانت از آن
 کج غریب میر می شود باشد و جاتیان از سر شیشه بخش تا تنای میرا امید کردند درینو لاراجه تو در مل بعضی شهرت سازید

در واقعان

کج غریب

که تا حال میخندد که در جا شده و بنویز کنیا بشن دارد حکم عالی شرف نفاذ یافت که تا رسیدن ریاست پاپولن به بد که لیا لب
 کرد چون بعد و قصه تار و سکر اقبال شد شاه با زخان بیجده درگاه سلسله تا صید دولت نورانی ساخت و در ای سپهر
 رازی سر حین را سعادت آستانوس بلند مرتبه گردانید و در اوراق پیشی بحث ذکر یافت که شهباز خان بچهره متعلقه را تا
 سیاه بخت در آمده ترو ذات پسندیده ظاهر ساخت و قلع حصین و عکلهای سقین او را به تیغ همت خشمگین گردانید و در
 ناخت و تالیج و کشتن کسبتن نهایت بعد و به تمام بکار میاد چون آن سبگشته بادیه منکوت و جهالت در کرده گمانی
 و کج خول خاک شین نلت و خوارگی شد و در آن سب سالار او بود شهباز خان را وید او را همراه گرفته روی امید
 بر رگاه خواقین پناه نهاد و از آنجا که شهباز خان مصدر غنای شایسته شده بود و تشلح او در باره و در پایه قبول
 یافت لیکن بر زبان معجز بیان گفته شد که از خطوبه پیشانی او نفوس را استی نمید و نمیشود و این آتون او مظهر است
 نه اختیار سبب با بخل او را در حد و پنجاب گداز شده متوجه دارا الحفانه شدند و آن سیاه باطن بعد از آنکه فرستاده
 بود او سے فرار نهاد و چنانچه بر زبان قضا ترجمان گفته شده بود دست ظهور یافت و چون دارا لاقبال کلا نور بود و درگاه
 جلال گردید و با سب که جلوس اشرف شده بود چنین عالی ترتیب داده نفوذ بیکران نفوذ او در ویشان سار فرمود
 ازین منشری علامت غزنو سے و قاسم صمد الدین لاجور سے بر سالت نر و سطر سے عالم کثیر خصت یافت که
 آن وحشی طبیعت را بشا همراه فوایر در ای سے ثابت قدم سازند و بعد نیولا سعید خان را با بایالت ولایت پنجاب بلند
 گردانیده بدان صوبه رخصت فرمودند و مبلغ واقرا از زینا محسوب او بخت در ویشان و گوشه نشینان لاجور
 ساختند و چون لاجور رسید بود که بسیار از طواعت افغانه در قصبات و قریات پنجاب توطن گزیده بظاہر حسی
 بوضع سو و اگر سے و طائفه کبشت و کار روزگار میگذازند در دایا و زیر و ستان همواره از آسیب نظر و نقد می آندا
 در محنت و آزارند و هنگام فرصت و قابو اقسام فتنه و شورشش از آنها قریب الوقوع لاجرم سبب مالک آرا که انتظام
 بخش سلسله ظاهر سے و باطنی است چنین نقاضا فرمود که آن گروه را تفرق ساخته با طرات مالک محروسه فرستند
 که اجتماع آنها نشأ فساد کلیت و بر بیه تو ذریل حکم شد که برین موجب عمل نماید و چون حکومت ولایت پنجاب بر راجه
 بگونت و اس تقویض یافته راجه تو ذریل روز سے چند در حد و پنجاب توقف نموده راجه بگونت و اس دیگر نصب
 الویس کچرا به رادران صوبه جاگیر خوا و دهد و اگر زمین داران کو بهستان شمالی بر زمین سعادت حلقه بندگی و
 اطاعت در گوش جان آنگند بفرق خدمت مشتائند فوایر طلب و الا استیصال آن طائفه پیش نهاد و بهت حاجت
 محال متعلقه آنها را به قبول بند با سے درگاه مقرر در دو بیامین اقبال خاقان ستوده خصال حسن سنون و در زندگ
 فرستد بسیار سے از راجه و رایان غاشیه خدمت پر دوشش اخلاص گرفته قدم بشا همراه اطاعت نمایند و بعد از
 در دورایات منصور بد الحفانه فخر راجه سعادت زمین بوس دریافت از سواد کشته شدن اعتماد خان و راجه
 و فرستادن فتح خان مستد مالی بایالت پیکر چون سید محمد میر عدلی را در رگا لبر اید اقا و خان خواجی بایالت
 بکر قصین شد و او جمعیت یک فرا هم آورد و لشکر سپهسالار که سعید و از راجه سببانه بار و شوکت و بیه خواطر فرمود
 باز گردید لیکن از دور جمعیت زسانان سر بسته احتیاط و سبب در ارا سبب در در نهایت غرور و پندار و فر
 سبب بر و چون مرکب اقبال مظلوم سعادت بد ولایت پنجاب انگت و سبب با خود را بخت خراج روانه درگاه

در آن وقت که شاه بر دوسه و محمد قلی رودخانه ساخت و در کوشش جنگ عظیم روی نورد و بی شکست یافته راه گریز پیش گرفت
 و مقام نامحدود بدست باوران فرزند اقبال در آمد و درین وقت بخیر فایده دلداد و مجلس برآب که از زندان ارباب نامی
 آن صده بود و با نوله بسیار رنگندان بر آمد و آتش قتال از وقتند و افواج مستوره تا به مقام دست نیاد و در سه روز
 شد و در وقت آنکه حال شور و جلالت خود را در کشتی مخالفت انداخته چند آنکه مقدور بود دست و پا زده اسپر گردید و از بدلت
 با سادات اقبال آنکه در حین کوشش استقامت افواج ساقط شده و اکثر سوار پامی هست از بجای رفته بود و بیکه قازمی نام
 زینهار سکه که در سلک او و قوا بان استقامت داشت با سبب رسیدن کار نامه شجاعت و جرات فاسر ساخت و بعد از جان
 شکست ابواب فتح و نظر بر چهره عالی اولیا سکه دولت ابد سکه اتصال مفتوح گردید و مخالفان سیاه نجات خاک او بار
 بر فرق روزگار و خیمه هزار باران کندن دست حیات باطن سخاوت کشید و در قوا بان با خیریت فراوان در عرض
 اقبال جولان حرا و خونه در راه ظهور این سانه اقبال ابراهیم بی بی میر خود را با پیشکش لائق نزد خان بجهان فرستاده
 سینه سکه و ضیاء کرد و در بیای رتبه بجهان فتح و نصرت معاودت نموده بصحت پور کرد و حوالی نامه اساس یافته بود
 آمدند و از قتل این ایام در کراست بهنگام حمله چون صادق خان او را در دره و شت سریت گردانید و
 جل آقامت در آن حد نه راند انت مدسته با اختلاف احوال در شتاب جبال آمدید و تا که روزگار برودنگی کرد و از
 هر روی نام امید سکه سندان و دانه میار را و بگذر و نفع در دوزید صادق خان برادر او که خود را با پیشکش روانه
 درگاه سنان ساخت که اگر فی بدینجا لشکر رسد خود بنزدی امید بهرگاه و سپهر با نگاه بانه از آنجا علیه پیوسته و در پیش
 شد که میر خاقان مستوره خصال است شغل صادق خان دقم منور بر آنم تقصیرات که شایده آید و آن باطل خیز
 بر نصرت صادق خان و دیگر سربان لشکر روی بنزد و شریک است بر خاک آستان ملک استیذان نامه خوانده و نامه اید
 یافت و از سوان نخل طوع که کعبه اقبال خاں اقم میر را غریب که کلتاش از راه و خسران و شتالی به نوله خاقان و شتالی
 از نور و عظمت و بنده نواز سکه آن گوشه نشین تا کاسه از از حجاب بر آورد و بگرام بدین اخص من غشید و در نینز
 نفاق اطاعت و رضا جوی بر نیال جوان نسبت و نذر که استفسیرات گذشته پیش نهاد و جهت ساخته سرگرم خدمت شد و
 بهرین تاریخ سوخان حاکم خان کس حکم اشرف صفح حسین سر لارا محبوب مقصد و بنده بهرگاه خواند و پناه فرستاد و
 ستارگان این ایام قلب الی بر محمد مان از مجرات آمد به سده سده از رنگ خلافت نرق اخلاص نورانی ساخت چون
 بسیار جبال رسید که در آن خور و با غرضه را خانی یا نده از رنگ سکه که بود و متعلقه نویش شایسته تباران شهباز خان
 و خان سکه خان بدست و محمد حسین شیخ و تیمور به زبان با جان با فوسه از قاریان عبادت نشان بدان صورت صورت
 یافتند و شهباز خان ترودات پسندیده ظاهر سانه نه خیمه آن خیمه برگشت تا آنکه ره و شت که نامی گردانید و از سوان
 سفر گزیدن خاقان نیز به سکه سکه ها و روان چون از آنجا به سانه مراحت نموده بصحت پور آمد بیمار شد و مزاج
 او از کز اعتدال انحراف در زیا و رفته رفته مرض شسته تا در نجا سید و اسپای سده سکه هر چند در حاجت کوشید
 سود مند نیفتا و ناگزیر دست حیات به شتاب و فنا داد و ازین خیر خاطر قدست مطابره خاقان قدر دان نعمت گردانی کشید
 و تا سنا خود و آفرینش دور از درگاه اینر و قطعه و تقدس استند فرمودند و درین سال مبارک سلطان خواهر از
 سفر مجاز حاجت نموده زیارت کعبه مقصود مستعد گشت و از اسپان عزیمت و در قسام نفاس آن دیار شهباز شرف

ظواهر و امور و نو از شوم و مرا هم بگیران گردیده و دیگر خدایتی های او پذیرفته قبول یافته منصب صدارت تو فرستاد و فرستاد
 اختصاص پذیرفت و چون ایسان جلال سپید که از دست بگرفت خاقان سگند چشمت بر سالی که گروه او انوره از تو جدا گشته
 سپردید خصوصاً اقصای ولایت روم و شام در گذشتند بارگ فراهم آمد به مستفید و بهر دور میگردد تا سراسر حکم قضا حیران
 از حسن عاطفت و مروت مشرف نهاد یافت که درین مرتبه خواجه محمد سیکی بجای منصب میر حاج اختصاص گرفته مشافحت
 آنچه سلطان خواجه برده بود از نقد و جنس همراه برده خواجه شیر محمد و اولاد او لیا ناصر الدین خواجه احرارند و بیگ و واسطه خواجه
 خواجه میر سید شمس الدینی و صداقت باطن از طب غیر دقوت تمام و شسته و سپردید و تاج خان بصورت تجارت حضرت
 یافت و حکم شد که شاه و خزانة بن از دین سبکدست بین شافه تر سگد خان را بدرگاه فرستاده و صاحب ابراهیم سر بند پسر
 منصب صدارت تجارت اختصاص گرفت لکن دماوت طبع و سفاقت ذاتی خود را انا هر ساخته و راندک فرستاد و بیادش
 احوال گرفتار آمد چنانچه در جای خود گناشته تکلیف میان فراموش شد و خواجه غیاث الدین علی آصف نمان پنجشلیکی که است
 خلعت انداخته و بر سر او کشید و سیاه مانور از موافق ضابطه و شاهی و غ غمه و از آن راه بگیرد و در آن زمان شمشیر
 و خاقان و غیره از آن تجارت را بر میان رساندند آنجا از سال بیست و چهار از بیاض این بقیه سبک دوزخ
 در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان
 و بعد از آن در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان
 بیگاه نبد مرشد گروه در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان
 استیازان خدایت و دیگر در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان
 از آنکه گشت ندرت در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان
 خاقانان روانه درگاه شد و آنجا از سال بیست و پنج الهی از میدان جلوس حضرت شاقان است
 اید از آنجا که در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان
 به بیست و شش در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان
 و از آنجا که در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان
 او از فیضان ناسی و شرف و خیاست در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان
 و تفصیل این احوال آنکه از آنجا که در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان
 ضل شیخ در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان
 خواجه در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان
 چنان اتفاق افتاد که در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان
 قوت یکی از آنجا که در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان
 سوگس بر بر ذوق حیات ترجیح میداد و در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان
 سالی که در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان

در آن زمان

بود از سواد آن شهسواران خراج جنگا که است جداگانه علیان جاء چون مظهر خانی بدو بخار سیبغز نیز خاجان را از آن تو در بشماره
 نقاشی روزگار صدها هفتاد و پنج فصل که در روز میدانان بر سر شپکیش گرفته بود و مجموعاً پنج خند شکل بود آن در گاه مصلحت
 و درین تاریخ نیز اثر نگذاشت و مقدار این حال میزرا علی علم شایسته و جمعی از فون گرفتند ای سیاه بخت مثل میرکی و غیره
 کور و شایب بدشتی و کوچک بیاول با هم قرار دادند که در وقت فرصت قصد بان شاه خورده خود را ببان خانی صوبه جنگا که
 رسانند لیکن از آنجا که حمایت و جرات او بود و تقاضای او در حال حاضر و همین فاقان عدالت آئین است بهت پیش از آنکه
 غریبیت باطل حق ناشناسان را در حیرت و توجع بغیر آئین حقیقت محال بسلسل جلال رسید و در ساعت حجتی از خدا نیکی ستاد
 آن فون گرفتند اما عقیده ما عقیده میسر که سر ملکه بید و لثان بود از همه پیشتر است می نمود بیاسار رسید و دیگران نیز در آن
 و دب گرفتند و شدند و درین تاریخ خود مولانا عشق و قاسم صمد الدین از کثیر آمده سعادت زمین بوس دریا نختند
 پیش ازین نوشته شد که پادشاه سلاطین شاه بخت سلاقر از سه علیخان والی کشیر تا سربدار ابان مرمت و پاپ
 خلعت فرستاده بودند در غیره مراد است منوره عرض داشت او را با نقاش آن دیار عرض بارگاه بملک گردانیدند چنان
 نرود انصاف صدق حقیقت بود بشرین قبول پوست و از وقایع این ایام محروم شدن خان اعظم مرتبه دیگر از سعادت
 کورنش و در گوشه آنز جلالی صبر و در این ناکامی کشیدن را با ملل این تفصیل آنکه خان اعظم را به مرگ و تیرگی است
 علام الدین نریمی را که دیوان سهر کار او بود و کمال قلب در تصرف دیار نام غلام گیرانده و بخت تفصیل آن مبلغ میرزا
 آینه خندان چون بکاری فرمود که از هم که مشت و کتیل که سواد اثر فریب یکی از اعضای شیره رسید و باشد که اگر خان اعظم
 آن غلام را بقصاص رسانیده بود لیکن برین بود بدیدر علام الدین نیز از ردی است تا به بدگاه سعادت بارگاه شاه او بود و در
 کرد پادشاه عدالت آئین تمیز و تظلم این تقیه را بقاصه جلال فاضلی معسکر رجوع فرمودند که بقتناست شرح شرح
 تفصیل رسانند چون خان اعظم آن غلام را بقصاص رسانیده بود دیگر این تفصیل به او اعدالت رفتن از آنانی از آنانی
 حضرت دانست به مبلغ که از شد بدیدر او لاسا کنون مرتبه دیگر بلیغ اگر رفته گوشه آنز و اختیار کرد و کوشش جنگا که
 و سبب این ورزیدن جمیع از حق نامشناسان متخول اعدا قیامت نوشته شدن مظهر خان چون
 معنیان بهار الملک جنگا که مشتافت هر کس جاگیر معمر خاطر خواه داشت از او تغییر داده و بخانه خود ضبط نمودیم هات
 استتک گرفته سرور سے را با اعدا سے هم ساخت و زواند سبب سبب از جاگیر و هم بر آورد و به جمیل داد و حال فرمود
 و امر از برگ و قدیمان این دولت را بخیر و بات کند ده خاطر گردانید و از جلال این خان را بهیر زانجات خان داد
 فرزند گهرا نیده نهایت خوار سلاطین غریبه رسانید لا جرم دلها از او متنفر شد و خاطر آید و با با خان تاقشال که سرور
 آن طائف بود راه مخالفت سپرد و پذیرفته و تقویت یافت گردانید و در حال این حال معصوم خان کاسه که مجله از احوال
 او در اوراق سابق مذکور شده جاگیر دار بهار بود و در سه میان او و ملاطیب دیوان و پر که توتم بنشیند صوبه مذکور بود
 و از فرقه رفته سخن بدشتی کشید و در شتی به شنام انجامید و منازعت بجای رسید که معصوم خان دست بشوید و شاه
 نهایت تیرگی و آشوب طبیعت از مجلس برآمد و یک راست بر سر خان کاسب او که توتم رفت نازل ایشان را قیامت
 کرد و پر که توتم سائر جاگیر داران را صوبه را فرار هم آورد و بهر هم رزم معصوم شتافت و از جلالین جنگا حشر خود و پر که توتم تقبل
 رسید و در همان روز معصوم سبب صریح و در زید اسباب شویش اسباب شویش نام ۱۰ و کتبت کتبتی دیگر بیایان

قاقشال در بکر باغیان و شنگال نوشته ترحیب و تخریب نمود و خود را با خاشا شوق و فراخ طبع و بزرگوار انگار کاشش
 متذکره آشوب نماید که کشید و مفرخان در لطفای نامتو پلاس هر چند بیست بکاری برز چون هر وقت استقام از دست رفت و در نما
 از و رسید و بود و تیر رسید و در سمات شوق شالیسته نمی یافت و درین وقت فرمان با سم مفرخان شرف صد ریخت که قاقشال
 از قویان این دوران عالی انداز سلوک تا ظلم که باینا نموده اند مستگرمه خاطر جوی نماید و بنیایات پادشاهی ستمال
 و میدوار گردانیده محال جاگیر تویم که تنها با محال خود در و در با سم پادشاهی و سایر قاقشال این نیز فرمان مرحمت صادر شد و در با
 عسبان بحسب خاطر و مقام اطاعت در آمد و مفرخان پیغام فرستادند که خاطر ما از بگذر محبت آن حضرت و همیان یافته
 و کنون شتار ضری خان و تبر و اس را فرستید که چنان دوستی و اخلاص را بجد و سوگند مو که سازند خاطر ما از جانب شامج
 شود و مفرخان رضی سے خان و امیر اسی پس بر رفع و پتر و کس را فرستاد چون آفتاب مفرخان پوستند روزی چند
 تبرتیب مقدمات گذشت آخر آن حرام مکان بر منالک و سلفی ثبات قدم در زد و هر سه را مقصد و محبوس گردانیدند و
 پرده آورده از میان برگرفته اسباب بفری و شورش سر انجام نمودند با جمعیت انبوه برکنار در یاسی گنگ هجوم آوردند و مفرخان
 باسجته از دولت خوابان در برابر صف آراست و جانانده است آساست با وجود کثرت مقهوران غالب آمد آن بید و ک
 میرزا بیگ قاقشال و به زبان در با نوسج دور تر از آب گذرانید و بجانب نامه فرستادند که با این تهر و دولت خوابان را
 در و در سازند مفرخان خواجه شمس الدین و میر رفیع نیشاپور سے و قاسم سلسیستانی حسن بیگ که در با سبجی از باوران
 بر فرغ آنها تیره نمود و من الفریقین جنگ صعب در پیست و بیما من اقبال بلی زوال جانانیش ان سیاه باطن آورده و
 شربت گردیدند و بسیار خاک نیستی بر فرق حیات ریخته آمد و اساس محبت از باب بی رعنا و از پای افتاد و بجز در بی در آمده
 زینهار فرستند لیکن از کمال غرور و پند او مفرخان کثرت قترخ و از اسسه آنها موجب از و یاد نخوت و استکبار شدند و با آنکه شورش
 بهار شنیده بود از ان حساب بزرگرفته در غرور و رائی و غرور و فرود و مقارن اینحال معصوم و سایر رفقه جویان صوبه بهار آمدند و
 شنگال پوستند و تفصیل این رجال آنکه چون بصیت رسیدن افواج قاسره بصوب بهار بلند آواز و شد حرام مکان حق قاقشال
 بجانب شنگال شناختند که با اتفاق باغیان آن ناحیت کاسه از پیش برند و درین وقت مفرخان مفرخان خواجه شمس الدین و
 حبر بیگ را با نوسجی از باوران با لفقشان تعیین نمودند که بتقابل آنها شناخته گری را که بنزله در و از آن ملک است حکام بخشند
 سکین پیش از رسیدن دولتوران بیگ روز مقهوران آمده آبخار و صبوح ساخته بودند که در رسیدن جنگ عظیم شد اگر چه
 مفرخان اکثر سے از بهران راه بید و تری سپرد و از خواجه شمس الدین تر و دست سپید و با هر سواخته زخمی برود شلت
 با باخان قاقشال از شنیدن این خبر با جمع کثیر از در یاسی گنگ گذشت باغیان بهار ملحق شد و هنگامه فتنه و آشوب با
 زوال گری پذیرفت مفرخان حسین بیگ عشر اعلی را با چند سی فرستاد که سرگاتی گنگ را گرفته نگذارند که تخانخان جو تازی
 اتفاقا شجبه که شدت باران و مفرخان با و بود بداند ایشان فرصت یافته از ان آب گذشته و تحیل که خطمی هم از اهل صحرای
 شده و باشند و دیگر مقهوران که در برابر مفرخان بودند نیز با آنها پیوستند لاجرم اولیاس سے دولت مرهلهای آن طرف
 را بر سر زده با بجانب آمده و هر روز در لیران ناموس دوست عمره مبارک آمد استه و ادشجاعت و مردانگی میدادند
 و شش قتال بدال التهاب و شستال و پشت روز سے که مخالفان از آب گذشته بقدر اعلی را بار غلبه با هر سواخته خواجه
 شمس الدین خود را بگسارسانیده خوبان یافت و تر و دست شالیسته خاطر ساخت اگر چه در ان روز حسین بیگ

۱۰

شرکت فرنگی و شاهان و چشمانا خواجیه بر نیروی اقبال روز افزون غنیم باخبار الو و خبر بیت گردانید و برین دستیره و تافوز و در
از طرفین مبارز جهانی عقیم شد و اگر شکست بری اطل سیزون حق ناشناس می افتاد و در وقت آوازه رسیدن ملک از درگاه
اسط مشیوع یافت در کان همت ارباب اهلان تزلزل پذیرفت و قرار دادند که بصورتی که در این شتافت رخت حیات اعلی
نجات گشته و اگر قاپو بدست افتد بیک از مر جلهما دست بردی نمایند و این غریت شب بستم روانه شد ندقا سر علی بیست
و سبب که در آخرین مرحله بودند پای همت استوار و هشتاد کشتی چند از غنیم جدا کردند مظهر خان بر حقیقت حال اطلاع یافته
کوس نشاء بلند کوزده ساخت و مراعات خصم و احتیاط نموده تیر تیر صفت پر درخت که مبادا درین ضمن فریبی بخورد
باشند و تقصیر آن قاقشالان کشته را گیرانیده روانه پیشتر شدند و در تخرابان پرده عظمت در پیش چشم فرود بسته سرشته
استقام و احتیاط از دست دادند و مقارن این حال معدوم خان با چهار سید در دوازده تپلی سردار و محوم پاسه آنی پهل
را قده همت بلغزش بر آمد و سبب آنکه جهاد حلقه واقع شود خاک بر غریت بر فرق عزت خود خجسته زلف علی پیشتره و کویک
تقدیری که از اعیان لشکر منصور بودند با بسیار سوار و پیاده پیچیده به مخالفت پیوستند و هنگام سرخ ناشناسان گرمی پذیرفت
و باز سکه حرمت پای داده بود و یک بد نشستن نقش از دست رفت و مظهر خان از سنوح این سدر نوشت غیبی شود شد
حیرت افتاد و در نقش بر عباسی نماند در چنین وقتی که بیشتر از پیشتر سبب است نرد و توبه دل باید بود سرشته بر و استقام
فرود آمد اخته هر چند صاحب همتان روشن راسی میان لغه نمودند که از ویرانی این نوع دل پاسی دادن با این سردار سکه و
کار گذار است همرازان را بر ایشان خاطر بنایه ساخت و با عتقاد اقبال سبب ندال قدم جرات و تهور پیش بانی نهاد
قلم نظیر با مرد دیگر رفته بود و از توهم بیوقع ضبط احوال نیل است کرده و آخر با انچه بسیار خوار و شمس الهی این را با سبب پیش فرستاد
که اگر قاپو از کارزار نماید در بنوقه اکثر سواران لایه اهل خیال و بی سبب سردار پرده آرزوم از پیش روی بر گرفته و اخته
خواجیه شال این میگفت اندک سابی شده بود هم دوم از لاله جده اندر غنیم می آید پیشتره و کم خست و غیر اصطلاحاتی که این رابطه است کویک
نماند با فخر که حریت الهی کار خود کرده و سبب توجیه ندارد و معنی است از جان مشتبه بآن شیر مرد روی بکار زار نهادم و او تاریخی
و پشت بیایه نموده تردوات شایسته ظاهر ساخت و تا آنکه زخمهای کله سبب سانجیات او لبر نرشد و این حال کله سبب
کلمات که از از لاله می آید حقوق دوستی بود رسید و آمد بشما شتم که بیمار است من می آید آن سبب سروت حق ناشناس نیز و آن
کرد و از صد می او بر زمین آدم و نزد یک بود که قالب تکی گتم خضار امیر زاهد که ثابت بر اسس از ده شتم پیداشد و بر فلک
او را امیر بانی برگرفته نزد معدوم برد او که بی نموده با فاسطه نژاده سپرد و در ویر فیلی انداختند و من چشم حرمت تماشا سبب
تیر سبب کله سبب می کردم و با آنکه آنا قاناجیمیت مخالفان زیاد می شد و سبب در میان نبود از سبب خود که هم و بر اسس شدند
آگاه توجیه عقیم نمود اگر گشت نزدیک بود که ترتیب انواع مقهوران ساقط شود خود بخود ویران گردند بعد از تحقیق و تحقیق
شد که زیر جیل خاک تحقیق بر فرق رفیق کار خود خجسته بر هیچ کسیرا سیفان صفت از راه برده بغیرم دوستی می آید ازین رو
که از نونان را از توبت و بزرگم رسید کار آنها مدتی تمام یافت مظهر خان سپدان مامل و در غریت کرد که غیر از میر جلال الله
تیر سبب بخوبه یکی بود توج و بجز یک و با قرانصار سبب در زب می بیگ یک کویک و عیسی ترکمان و معدوم سبب از ملازمان و بر
کوس که بر گرد پیش از او نماند و در روز هجده حیات مجول است با بر نیک می ارسل و اید گزیده در قلعه با نماند و تحقیق
دست بخوانند فاکن زده زده باشی شروع کرد و اما زده ان این وقت بعینه با صدق آن مثل است که گوشه دار و کس از نکل

سیراب و در آن قصه متهوران گرم شتافته محاصره و پیر و خشنند و بظفر خان پیغام فرستادند که اگر بر جان خود بخشود و تروجا آید بدین
 خاطر او خواهر رعایت نمایم و الا راه او سیه هم که بجایست که معطر برود و چون بهت یاور سسه و توفیق همی ای کرد که مراد در راه
 انعام جان باشه نماید بشوق آخر راضی شد و جواب داد که و ارم منگی و سیه حقیقی از من نمی آید اگر دست تقیرت بپوش و تا کسی
 در از نسا زید متوجه زیارت خانه مبارک شوم بداند ایشان سیاه بخت قرار دادند که سوم صصا از مال خود برگرفته روانه شود و اما
 چون اعتماد بر قول آنها داشت و مخالفت قلعه از چیز قدرت خویش بیرون می یافت نمائی بیست هزار اشرفی نزد مصوم فرستاد
 و ابله قدیم و دستگیر سیه پای گذشته را یاد داد و استعدا نمود که خدمت جان و تا موسم ابر و مرده روت خود لازم سازد و او تشریح
 قبول بر سینه نهاد اما هر گاه سر فرشت طور دیگر باشد این دست و پا زدن ما چه نتیجه دارد و جان مشب میرزا اشرف الدین حسین
 از قلعه که نخته خود را بمنزل مصوم رسانید و اضطرار اهل قلعه و سینه دل مظفر خان خاطر نشان آریا با بنی ساخت مشور با
 میرزا اشرف الدین حسین آنکه خاقان کثیر الاصلان او را بچندین جرم و تقصیر که هر یک مستوجب کشتن و شکن بود و نیز مظفر خان
 فرستاد که اگر تا مدت از ناصیه احوال او در یاد با چنانجا گیر نماند الا روانه سفر حج از سازد چون سرشت او بسیار کفران
 نعمت مجبول بود و اصل پیشانی و خجالت از اخوان با بخارا و کما بر می شد مظفر خان آن بدسگالی را مقید گردانید و انتظار
 موسسه برود و در وقت با مخالفان ساخته از قلعه برآمد و جمیع آگاه شده تیرانه بقتل خود زخمی بود و با بیخیاں میانید
 بران لغویت باطن و میرزا گردانید و در هنگام طلوع صبح شکست یافتگانان قدم جرات پیش نهاد و از اخوان بر فرزند قلعه
 برآمدند دست لغوت و الترح در از ساخته خیار شور شش و فساد بر انگیزند مصوم خان پاس عهد و قول داشته احوالی منزل
 مظفر خان را از اسب دست اندازان او با شش مخالفت نمود که گزند سیه بعرض و تا موس او رسیده مطلب اصلی آنکه او را
 در نیامی او بطلعت فریسه در نیاید مظفر خان با چند سیه از دربانان و ملازمان خود مسلح پوشیده نزد مصوم بپتیره نه راه گردید
 بین حال مصوم با کبر سس نزد او بنه بکرامت و مهربانی پیش آمد اما مظفر خان را کوان و صلح دل قومی که حسین قاپود
 تقویت شمرده داد خود بستاند مصوم همان رم ازین خطا و غفلت آگاه شده خود را بدرانده بخت و قاپود به طوره ازین جرات
 و تصور خود را کوه پیش سرزنش میکرد و با جمله درین خطه خان بدافقود بشمار و اجناس بسیار تقویت اهل او بار آمد و در حده در مس
 اگر سینه چشمان سگ با سر منگی شد میرزا اشرف الدین حسین نسبت دیگران بیشتر یافت طاهر اسطفر خان درین شورش
 پشت لب روید و یون تا غایب نور کرده بود و سزایان خبر داشت خود را بوقت رسانیده زرار را تقویت آورد و سگ
 بجای رویه در بند و فغانها و بجای آنکه اشت از قصه مظفر خان یاد در همان منزل قید ساخته حجه را در کل مگر شستند بعضی که از
 سیه و بد دست بچکان مراد آنکه نماز آسیب قتل و هیس بکاست یافتند چند سیه دیگر مجوس شدند و حکیم بود استخ و
 زخمی پتیره پس بر سر او شد بر وقت نماز آنان آشوب گاه خود را بدرانده بقتل و ذاب شمس ازین به آشنائی سید بیک
 نقد جان هر بر دانا به تکمیل زنده بود و بنزید گرفتار گردید و بنزید نیز بفرمانی در مراعات وقت جان سلامت نزد
 چون در شرف خاقانی از آن سینه الفاسه بران عبوب فریاد بود و این سیرنگ از اسباب نجات او شد و در با بچشیاں
 و نور جان در از آن نه دست آید او را رسانیده شریع در تقسیم از بیت خواندن خطبه پیام میرزا حکم کرده غنمت بار گاه
 نمازبان را که بیست و پنس ترقیب داده بود و بنزید باخته و بفرست از اسب میان با مکلف زینت بخت بید و در ششهای نخستین
 گسترده مجلس عالی از مستند در مراتب و مشایب فرار داده کما در اسسه نشسته معصوم بر سینه و کالت تکبیر نه و بخت

تاریخ

خاندرانی بدنام از او آید شد یا با خان بخاشانانی در ایالت بنگاله جیارسه خان بخاشان و سردار و وزیر کوس وزیر جمیل خان بخاشان و
میر تو زک خالد بن اعظم خان هان محمد با سو و خان عالم عبدالباسته خدوند خان میرزا بیگ با در خان عرب بهادر خان با نه
بشجاعت خانی اختصاص گرفت سید ترقیبی را خان ساخته هزار پانصدی کردند و بهر کدام علم و تقاره و جاگیر را به میرزا
شده میرزا عباسی نگ و فتح میرعلیک و فریدون حسین تپور تا شش غریبه و ستم بیگ محمد ترقیبی محمد قلی ترکمان و جزو بیگ
سکمان و عبدالمشیر بیگ بدخسته قاسم علی برکاس مقصود علی کور حوض بهادر میرزا عرب دوست محمد توبکی و مراد قاشال
باش بیگ نعت علی انگ خدابروی اغضتو بیگ و نوروز بیگ را منصب هزاری و لقب خانی و علم و تقاره مرود و بیگ
گردانند میرکلان لنگ و فایک میرزا کچک بار بیگ و بیگ محمد و شیم بهادر لطفی حسین ایلامی بابا دوست مراد بیگ
قریان بیگ منصب پانصد و خانی و علم خاک او بار بر فرق روزگار خود نیتند و دیگر به پاشان سیاه نخت خطاب
سلطنت و جاگیر را سے معمر اسباب زوال و نکال نمود و سرانجام دادند خواجه شمس الدین را بشکر خانی و جفر بیگ با صفی
تکلیف نمودند و این دو کس شد میر جمیل آن روز گذرانیده بود قیام دیگر نماندند به از تربیت مراتب و مناقب و تقسیم
ممال و اقطاع خواستند که خطبه بنام میرزا خوانده به این غنا و خرد کس گفته بقضایا ریند است اقبال خاقان سببه هال آثار
جه لیت ظاهر ساخته عوفان بلا و جوش و خروش در آنه امر و باد بود حق بر فرق با دنیا از ناحی سید آتش ریزش و غریب
شور شده پدید آمد تاریخ و آن بارگاه و شامیانها و فرشته از هم گشتند دید و فلک استعبد باز و طرقت انیسین با و نشا طاری
فساد را چنان در هم نور و یک اثر سے ازان طمطراق نهادند و بعد جان از آن هر کدام به شمشیر و قوس و نیزه و نیزه و نیزه
و از راه باطل اهل زوال از حیرت و تعجب بیاید و مقارن این سال و بنام بیگ سوز و آتش از قبالی برده آوردند مشهوران
از کمال مستی نتوانت تجامل نشا فکرا کرد بطا بر میرزا شمس الدین استی بر اید و پشت میکنی بهتری معصوم
و با یای قاشال اسباب او بار سرانجام میبوند چون سخن با نیچار سه بجای از قدر سواد کاشته کفایت خانی نویسی میکند
و در فکال این حال بهادر سپید بدخسته تابو و نسنه در صوبه بهادر بیگام فتنه و آشوب گرم ساعت سفید بدخسته
عامل سرکار تربیت بود چون معصوم با دیگر مقهوران سباز شور بر تعلق گردانیدند سیاه و نخت فرزند خود را در تربیت
گذاشته در زمره باغیان درآمد و آن خرگه بچو جمله دست تصرف با سوال نماید در از کرده جمع کشید از او باش فرام آورد
با هم به مسامی سلطنت خود را عنوب ساخته ابواب زوال و نکال بر روی روزگار خود نشود معصوم سفید از بیخونی آن
سیاه و فرستاد که بصیحت در بهمانی اسباب مراقتت و بکجی سرانجام نماید او از جهالت و ضلالت پدر را از بهر آن چیزی
سجود را می نشست و خطبه و سکه بنام خود کرد و خسه و حماقت آن سیاه روی از هیچ نگیستی که بخت قرار داده بود و هیلج
تکرار بیان نیست به باور الهی سلطان بن اسفید سلطان ۴ سپه سلطان پدر سلطان نوری سلطان سلطان
با تکرار چون معصوم به بنگا و سخاقت عرب را در بهار گذاشت که اگر توانه است بروی نماید در وقت شام خان از
معاذت ذاتی و تک خیزد علم و ادب و اخراجی برافراشته به حاجی پور رفت و از آنجا فرستد به سر بهادر فرستاد اما معصوم
شاهین اندک شکست خورد باز کردند و از اینجای که در دست او سلطان آن پیشه کرد که در مشبهه با خود چیست کرده بدفع و نخت است به
و فو طوفانیت سفید سیاه بخت با نکل برانید و خالی بنیل محب علی خان بر تروی اقبال رفرانک متوجه افغانی مانده فتنه عرب شده و این
از پشته برده عرصه یکبار است محب علی خان با تیر غیر آن اهل سبزه است و او که نخت به پشته رفت از القافات حسنه

آنکه سعادت ملیخان که سر کرده ایاب فسا بود و عرب شهر مشنه را پامید او گذاشته بود و بر شهنوشی طلوع از او نما صفت در زین
 و عرب بر سرخان او رفت و جنگ کرد و زخمی راه گزینش گرفت و محب ملیخان شهر مشنه را تصرف در آور و روزی چند تا رسیدن
 افواج کمالک کتایب ایاب لشکر ایاب سفر بدست و در صدد و چون نورخسون خان و صادق خان و غلامنجان و الغ خان
 با بسیار سے از امر ایاب که فریر سے ما ترک لیکر و سگه راجه تو دریل از درگاه تعیین شده بود و چوسته و چون بخت پیروز بود
 زون گیهان شکوه اتفاق افتاد معلوم خان فرخجودی ملحق شد و از آنجا که خاطر او بیاسی دولت از بی بختالی و دنا بنهار سیاه
 او بگذرد و دسکه دهشت ما و را سصد فسا رسیدند فریاد یافت که بر سر بر اولی یکید و منزل پشتر میرفته باشد تا مقدار از
 گزیده پر فاش او محفوظ بوده رفت رفته بر منویت با من او آگاه شوند و چون کنار دریا می گنگ می خورد و دسکه نظر قرین گردید
 خبر کشته شدن مظفر خان رسید و غریب شویسته معلوم پیدا بود لیکن قوسه بتان جانفشان دل با احتیاط و ایستاد
 بیسی بسته بر سوخ غزم و نبات مقدم گرم تر نشانی شد و بعد بنویس محب ملیخان و شاه هم خان جلاله و ساسی خان و باقی کولالی
 بجنود اقبال پوسته و در حدود شهر مشنه امر مجلس نگاش آراسته چنان بجهتی بر وقت بسته و ترتیب افواج برین پنج
 قرار یافت از قول ترسون خان و راجه تو دریل در آن سر جج راجه آسکران و مشرفان و جیسے دیگر از مبارزان عرصه همت
 قرار شدند و در بر آنجا محب ملیخان و شاه هم خان و میر ابوالمظفر و چند سے از بهادران جان فشان نامزد گردیدند و بر آنجا
 صادق خان و خان اقبال و نصیب خان و قمر خان و برسنے از مردان قوسی سمت قرار گرفته و در بر اول معلوم خان فرخجودی
 و شیخ فرید بخار سے سید ابوالقاسم سید ابوالمنالی سید عبدالواحد سید عبدالهادی و گریسے از بهادران کا طلب پای همت
 افشردند و چون بجنوب از پنجان او باش طبیعت در اطراف درویش اردو بر سر قزاقی تر و دسکه قرار یافت که ازین
 منزل بهادران صلاح پوشید و حوزک و ترتیب میرفته باشد عرب و جنیت که در آنجا و دنیا رفته و آشوب بر آنجا پیروزند
 بر وصول عمارت اقبال راجه ایاب پیش گرفته خود را بگوشه گنای کشیدند چون افواج گیهان شکوه بر تنگی برد و نصرت و
 فریر سے فرمود معلوم خان فرخجودی سے که بهادران در آنجا فساد و کافر فتنے بود بخاطر آورد که راجه تو دریل را که صاحب
 انشام شکر و عمارت اقبال است از هم گزرا ننده اعلام بیسے و خدا و مرقع ساز و پانزده باطل خواست که جمعی از بهادران
 رجال فراهم آورده بطریق آراسته سلاح و کسب بفر راجه گنبد را نند در آن خود را بجموع کار سے از پیش برد راجه اندیشه ناخواست
 براتیرس در یافته بهانفت الحیل نند و آنجخت تا برده آرزوم او دریده نشود مقارن این حال سپاه پنجان بنگا و آرد
 راجه را سفیر و اساقه جلال الدین عیود سبختی سے باشی و چند سے که بر سر قزاقی می شناختند با پیش قدمان ایاب
 حلاق مبارزه نموده نالسا آرد و زجر کوریل و سسران شکر با سر نشسته و بر ایاب کنگاش دیدند سبھے از دران
 رزمجوی صلح دران دهنده که بر شاتاش و نوبت بجنگ مبارزت باید نمود و بطیعه از کار دیدای معالجه فم مزاج ختم
 و احتیاط فرموده نالسا سبھت و نند و دران یافته که چون خدبا و حوادث اطراف مرتفع شده و تمیز پوسته
 دشمن چنانچه باید چنانچه و در رزم و مبارزه در شادی کیر و در این لشکر است خاطر این بیان ندارد و بهتر آنکه در چین منزل
 روست که بر سر مستعمل بر بهادران ساسی که در رزم نیست که نباید بر رویه باشد در زخم با غیاب در آید و نند و نخواهد
 من نخواهد شد و بر کیمیت کیفیت فاروق زینا پیروز و در آنجا هم یافت راجه از کمال رزم و احتیاط رای آخر کسب نند
 پسین در فتنه شکر گنیش با از پنجان راجه بود و در فتنه که در آن حصار سے و بیسے از ساسی نند امر ایاب که ام

در کمال

در تو از آن انتقام داشتند و بیاطن سرشته دوستی و یکرنگی ارباب بی حکام میدانند و از آن تو ذریع بودی ای پوخت
 حصار شد و پهل لویار سرخوخت و دستگبار برافراشته از اطراف جوانب هنگامی که شورش فساد و کرم ساختند و بخت شد
 ارباب اندوختی نیز از شرف الدین حسین و معصوم خان سر راه پشته را گرفتند که از طرفت خشکی فدا بار روی گیمان موسی خود خوانده
 خود را با صبح کشید و پیش بازی بسیار حکام دادند که از راه دریا از فوق نباید درین وقت خبر رسید که گشتیهای مخالف بهشت نکرده
 پیشتر آمده اند و قابوی دستبرد بهشت لاجرم صادق خان و علیخان و نقیبخان و باقر سفیر بی باغی که از بهادران کار
 برافراشته شتافتند و در ای بتر کس با همی از راه دریا روان شده و مترخان را بان طرفت آب گذرانیدند که از آن راه خود را
 برساند و به نیروی نایب آسمانی سبازان عرصه جان نشانی گرم چسبان تشافه قریب یکدستی پراز توپ و تفنگ آلات
 جنگ بدست آورد و همچنان فتح و تصرف سالها و قاتل را حجت نمودند و از ظهور این لطیفه نبی هنگامه ارباب ابطال گشت
 عطیر یافتند و هم درین احوال خواجه شمس الدین از قید باغیان سیاه بخت نجات یافته پشاه راه سعادت شتاب آورد چون ارباب
 عساکر متفرخان را شربت فرنگ و بشاوت چشانند معصوم خان خواهر را بگمان زردار سے در حمایت خود گرفت یکدیگر
 بلا حیت و مدارا گذرانیدند از میان برگرفته بختین و شکست طلب کرد و نزدیک شد که خواهر نقد حیات در باز دور وقت
 عرب بهادر رسیدند و خواهر را پیش خود آورد و حقوق دوستی و آشنائی قدیم سرست داشته بند از نای او برداشت و خواهر
 در کلبه فرصت نشست چون قابویافت با چند س از اهل سعادت راه فرار پیش گرفت و در عقبه کمرگ پور برابر سنگرام
 پیوست و نیز ارباب ارباب مد اخلی محتاج یکدیگر سے ہما نجا لیسر و ده جمع از مردم پریشان با خروج ساخت و در اندک
 فرقی من علی عرب و اراقی و یوانه و میرزا حسین پیشاپور سے و نالی قلی و غزنی بیگ سستانی و بسیاری از نیک سرانجام که
 او هر را ازین فرج شده بودند و برگرد او فراموش آمدند و قریب هزار دو لیت سوار بهم میانید و همواره تفراسه کرده اهل
 اردوی مخالفان را کشته و دو ارباب آنها که بجهت پرا بر آفر سے بدست آورد سے و ازین رگه در تفرقه عطیر و جمعیت آبادی
 راه یافت و روزی از ارباب فساد از فوق افتاد و از قتل گشته شدن شجاعت خان است بر تفرقه با یکدیگر و حسیب
 حق یافتند و در سارنگ پور صوبه مالوه اطلاق داشت درین احوال حکم طلب او شد که به نگاه آمد و متوجه شورش دیار گردید و چون
 غریبیت در یافت است تا بنوس نمود سپاهیان او برده آردم از پیش رو برگرفته زبان خواہش طلب علوفه و مدد خرج در از
 ساختند و او از بد فرنی و آشوب طبیعت بد رشتی در ششام نقش جواب نا طایم گفت بسیار سے از خلقچان او باش نهاد
 مثل جاسیج شهاب و عومن بیگ برلاس محمد قاسم و هزاره بیگ و خسرو خدا علی ظیر و با یکدیگر اطلاق نمودند و وقت زحمت کار
 او ساختند دست قهاول و تاراج با سوال و ریشاسے او رسانید و بهر روزند و باند لیسر حذر در کین قابول نشست فرصت بختند
 تا آنکه از سارنگ پور دیر بیرون زد و آخر با سے شب از آنجا خواست که کوچ نموده متوجه پیش شود و در وقتیکه در صوم
 سور سے دبار کردن پرتال اشتغال داشتند که فرقتان باهل سبیر تیر لیا کشیدند از کین بر آمدند و شورش غریبے آرد
 خستاد و قوم خان سپر از سپه تحقیق و تفتیش برآه و در کثرت مخلوبه بزم کار سے نقد حیات سپر و شجاعت خان
 از خمیه برآمد که سبب آشوب سلوم نماید چون خود را در عرض خبر یافت مضطربانه برگشت و سبب از ابطال جلال تبعا
 او شتافت در و درون خمیه زخمها سے معیت رسانیدند لیکن هنوز رستے داشت که خدمتگاران حق گدار و ملا زمان
 جان نثار و در حارسے انداخته روانه سارنگ پور شدند و چنان طاهر ساختند که گزند سے بجان نرسیدند و ازین بگذرد

در
 جان نثار و در حارسے انداخته روانه سارنگ پور شدند و چنان طاهر ساختند که گزند سے بجان نرسیدند و ازین بگذرد

بسیار کسی اختیار کردند چون بجا رسا از کپور جدا آمدند کوس شادمانی نمودند و در باب سفاک خان در آن زمان تصور کرده
 از پول جان و سر سیگی را که دست فقرت و تاراج با سوال و پشیمان از سازند راه آه او سرگشیش گرفتند و در اندک فرستند
 اگر گرفتار شده بقرمان معذرت رسیدند چون حقیقت حال معروف است استاد با سبب کارگاه جلال کرد و بیشتر عین خاک را بدست
 حاجت بر خست فرمودند که اصلاح شکستگی سبب گزیده نماید و حکم شد که باز با در سپرد او را بفرست آمد و در امور سبب مردم سوال
 نیز باشد و چکر اطلاق و داران آن مویب از اصلاح و صواب دید او بیرون نرفتند و از سوالی بجز سبب شدن خوب نگاه تصور او
 از اظهار کفایت نامتحن گرفت و گریه بیرون کار بر بند با خود سخت استنگ ساخت و از اظهار ناچار و سپاه لیستوه آمده
 در چنین وقتی که کافر فغانستان جنگار سینه و رزیدند و در مالک محوسه غبار خسته و آشوب اطلاق گرفت بعبید و لمان و
 خاطر مردم نبرد اوست و این سعایت را کفایت نام نموده در امور مالی و ملکی وقتای میجا شد شمای ناپسندیده
 خاطر کرد و خلق خدا از سلوک نالایم او بجان آمده لب بدیشگی شدند و خاقان و افراد احسان از مردم عاظنت درشت
 و بیوفی نپیدا سست او ترفیع حال عبا و بر خست مروت و دلشیر لزم شمرده دست تصرف او را از مردم وزارت کو آه خست
 و عالی منصب وزارت بحسن سلوک و کاروانی وزیر خاقان تهنیتین یافت و آن کم فرصت را عقید فرموده پشاه قلیخان مردم سپردند
 و هم درین ملا حکیم الملک بزیارت خانه مبارک حضرت یافت و از وقایع اتفاق آوردن بدست شاه ولی کشیدند در نگاه سلطان پناه
 و طلوع اختر عقاب او بیا مری پایدات خاقان چهار بارگاه که چون کشیدند بان منافع که سرشت آنها بختند و آشوب ببول
 و منظور است با بوسن خاقان و اول انجمن راه سینه تهنیتی سپرد و اندام بینه و شور بکشش بر آن ساختند و بدست خان دست
 از حکومت باز داشته بجال پناه روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهاد و آن به سرشت چند سید مبارک را جانشین او
 ساختند و بعد از در ماه او را نیز از فرزند حکومت بخصیض خوار سست و ناگاسی نشانیده که بر حکم خزانده بر سبب خان
 را حکومت برده داشتند چون بدست خان بجز با بوس شرف اختصاص یافت خاقان قدر دان نخل امیدان گشته
 خاطر فلک زده را بر شحات سحاب مکرمت برومند ساخته حکم فرمودند که امر آنجا بجا بکند او شتابند چون بدست خان
 بلا هو سر سید ازیم سلطنت افول قاهره امر کشیدند تهنیت نمودند او را به تهنیت طلبه داشتند و او بیک عقید ناشده گام
 سرعت برداشت و در بریم کلر جمع از مردم اعیان آمده پیوستند و بر حکم آگاسی یافتند شمس بیک و بعد بیک
 و بسیار سزا ببال ببال بقیابل او تعیین فرمودند بدست قناب شاد دست نیاده از ان راد عثمان باز کشیدند اگر
 سوی پور تهنیت کشیدند و لو بر حکم با بقیه مردم در برابر آمدن چون خلاصه شکران راه رفته بود بدست قانودانسته
 و بعد از آب است گزشت و غوغای غنیمت بک شک متفرق شده بود و شکر گردید و بدست از پیش بینی میل بد چشم او کشیدند
 پیرو سست اقبال بعد از خزون بار دیگر بکجاست کشیدند سر نیندی یافتند و از میل خود دولت شکست یافتن چند رسیدن سپر
 رای مالدی است و در دستمانا که مشتک گشته کلک قتلح ذب گشته او سر از رفته زمامت بر نامه با عقدا و حکمها سست
 سخت و کویا سست و شوار راه پید و سستی سپرد و کربعا که اقبال مبارز تا نموده آورده داشت او بار گردید و دیولا بازار
 کین زوال بر آمده و گرفتند بر انگیزت و بر سلجنت از حال صبر با جمیع دست سبب باکی در از ساخت چون صورت حال بیام
 جلال رسید حکم شد که پانده خان مثل و سید قاسم و سائر جاگیر داران آن خود و بکستیمال او که کمرت است سزا سست
 شایسته در کنار او نگار او نشاند نامبرد و کار نیند خدمت شده با دل تو سست و غرست دوست متوجه عرصه کارزار گردیدند

باوید غلالت شدند و مقدار این مال کشته لشکر که از فرزند پریان محمد پادشاهی بود و سیخ مقبره بخت در موضع لشکر از درگاه می برد
 عرب خبر یافتند بقصد تاریخ شتافت و او تیز دستی نبود و کام سرعت برداشت و خزان را به چهار چنگه در آورده قلعه را استحکام داد
 امرای نظام که بتعاقب ماسی میرفتند ازین خبر پریان مراجعت بصوب پلنگه منطف گردانیده مصوم خان فرزند خودی را بطریق ایقان
 پیشتر فرستادند و حسب ایقان و مهر طغان با فوج دیگر شتافتند و در وان ساقند و در وقتی که کار بر خندان سنگ شد
 بود مصوم خان فرزند خودی رسیده رزم شایسته نمود و مخالفان باطل سینه کلل تپاه راه گزینش کرد و قلعه را اصلاح آسیمی
 قلعه و خزان رسید اگر چه مصوم خان چنین خدمت شایسته بجای آورد لیکن از فرط برانگیزی و فتنه جوئی بآدمی راه و دیگر
 دو تنخواه بان مقیدان شده روانه بولچرگردید و در انتهای راه حاجی پور را نیز از تصرف مردم بهادر مقهور بر آورد و با جبر
 او بنوعیست که در اوراق سابق است ذکر یافته آنقدر درین مدت که افواج قاهره با مخالفان کارزار می نمودند از فرصت
 و نهسته بعضی از محال صوب بهار را بمصرف در آورد و کسب میسای سلطنت بر فرود بسند روزی چند بطالت و غلالت گزینش
 تا آنکه روزگار خاک او را بر فرق طالع او چسبید و کشتان بسیار نگاه سگافات کشید چنانچه پنهان نوشته خواهد شد و فکر
 بعضی از سوانح صوب بهار و شبنون آوردن از باب بی بی برود و تقوا اهان و عسدر عش و دیگر
 و قانع بر رسم اجمال چون در ولایت بهار تنباید فتنه و آشوب هنوز فرزندش بود و ادویای دولت ملاح وقت بود
 دیدند که شت با نظام آن تک است گشته و ختب خود را استحکام داده متوجه پیش بایده شد و ماسی کابلی اخیر
 افواج منصورا گاهی یافته بدان کوه شانی بهار شتافت و امرای نظام تبار شدت باران و طغیان آنها روزی
 چند در کنار دریای بن بن وقت گزیدند چون هوا قدری اعتدال یافت از ان مقام کوچ فرموده بقصد
 کیا نزول فیروزی اتفاق افتاد و آن گراه در شهر میره در رود ابار داشت و مسافت ما بین بنایت قریب
 روز و یک مساکر اقبال از آنجا کوچ کرد و چهل روزی در آنجا فرزند و از آن فرزند آبا و افرای لای و گل سلسله توک
 لشکر و ترتیب فرود آمدن ساقط شد و مع هذا بقوت خود و زبونی قیتم مغرور گشته اصلاح پر و انگر و نید با آنکه
 ایل فساد و دروغی پای نخوت و استکبار قائم داشتند و دو تنخواهان کار دیده سعی در تسخیر او و نظام
 افواج نمودند نتیجه بران ترتیب شد لیکن رایج بود و مل و صادق خان مسلک احتیاط مرعی داشتند آناده کار بود
 و آن شب نوبت قرادلی و طغایه داری الفخ خان حبشی بود او خود بر بستر غفلت خواب کرده نوکران را بکلیک
 فرستاد و آن سیاه بخت که طاقت مقاومت روزند داشت تا یو یافته بزم شبنون شتافت و یکپاسس از شب
 گذشته بود که شورش فریب در اردو افتاد و جمعی سا که در بیرون اردو پاس لشکر می داشتند بر یکدیگر انداخته
 بر شتران صادق خان هجوم آوردند و او بامردم خود مردان سپاه و ترووات شایسته ظاهر ساخت و درین وقت که جنگ
 شده کارهای نازک رسیده بود و اقبال نیز در حال جلوه در آمد و کمال خان فوجدار پادشاهی با او قیل است صف لشکر از
 پهلوئی تنیم بر آمد و مخالفان باطل بتیز را در هم نوردیدند و در نهایت نیز در فتنه قریب ان بیشتر پیشه چون سلسله نظام آن بود
 بجهت طغان که بیکدیگر گریخت راه فرار پیش گرفته بحال تپاه شتافتند چنین تخمی جنس تاکیدات آسمانی ربی داد و اصلاح
 با عیان لشکر رسید اگر بهادران لشکر منصور بتعاقب شتافتند کمال که آن سیاه بخت میر کند اقبال می شد لیکن چون سایه
 پلای بکل بود و بارکی حرکتی استندم تا راه ما داشت پذیرد و مردم و اتحاد و سوار می نمایند وقت گذشت و فرصت از دست رفت

بندای درگاه استقام داشته در مبادی حال مایل خالصات شد و رفتن رفتن تربیت و فوایدش تا کان کثیر الامکان
 به صاحب بلند مراتب والا تصادم و ترسقه نمود و وقت از کم و حیل و تنگ نظری انانرا و مراحم باو شایسته
 و پایا قدر نویسنده شناخته سر بنام او پشت و پرده آزره از پیش رو بر گرفته قصبه کرده را می صره نمود و الباقی
 لشکاه و چند سکه از ملازمان اسمعیل سقله خان به مافوق و مقاتله او است گماشته اند الباقی خان تردنات گماشته
 کرده جان نثار شد و این سینه موجب از دیار و نجات و اسکنبارا و گشت و بسیاری از محال آن صوبه
 بجهت آن او در آمد چون عرض این سانحه بیع کشت اسمعیل خان و عبدالمطلب خان و شیخ جمال بجهت
 و دیگر بهادران با نفعشان بی با فوج شایسته بستیم حال آن برگشته حال نامزد شدند و حکم اقدس عزت فدا
 که وزیر خان با سایر جاگیرداران آن حدود ملحق گشته قدم همت در شاهراه خدمت ننهند چون عساکر
 منصور قریب مقصد رسید آن باطل استیز چند سکه آن تعلق را که متصرف شده بود استقام داده خود
 بجانب اربل شناخت و وزیر خان همت بگرفتن الباقی است و اسمعیل سقله خان با دیگر ارباب تعاقب
 او متوجه طبرستان قریب آب کشت سقله خان و شیخ جمال آن مقهور رسیدند و عزم پیکار بپوشیدند شیخ
 کشتش با فروزگر و دیگر اجداد مجاوله و مقاتله بسیار کار کان همت اولیای دولت قدری تزلزل
 پذیرفت و نزدیک شد که چشم نهی با فوج قاهره رسد درین حال اسمعیل سقله خان با جمعی از اولاد
 رزمجوی در رسید آب رفته بجوی باز آمد و کار ارباب اخلاص رونق دیگر یافت و بی نیروی اقبال
 سبب زوال همت بدفع سعادت آن بسته یکدل و یک و تا فتنه و اهل ادبار تاب مقاومت نیاورده راه
 فرار پیش گرفتند و بسیاری از آن خون گویها بظلمت سرسای غیبی شمشاد فتنه و خود بهزار جان کشتند
 آلب پاسبان و ایساکاسی گردید و غنیمت فراوان به صرف بهادران لشکر منصور افتاد و در اندک فرصت
 مجانی که بطلب تفرق شده بود مفتوح گردید و از پناح و تالیخ ظهور قدرت و نیروی همت آن جهان پهلوان
 عزم کشورستانی است رونق در پیشگاه سندنظامت یک بهای و بیست نام و پهلوان نامی که ثنات خود
 در آن جزو زمانند گشته با هم کشتی می گرفتند و بیست در صحن تماشا راه کشتی گذاشته نبرد دست موفقی
 انگشتان حریت را از هم درید آن سندنشین بارگاه عدالت از ظهور این ملی را بی بر آشفته بزور پا و کوه
 پیدایی مستحق بواله آن حریت بیکر فرمود که سز سرش از فرق دماغ فرو ریخته بحال تباها بیوشش افتاد یعنی
 وزیرین معصوم خان فرزند خودی و افتاد آن از اوج عزت و اعتبار کفایت عزت و اعتبار
 و تالیخ گذشته است ذکر یافت که معصوم کافر خودی از جنود اقبال رو تا فتنه جو نور سوادت نمود و آن محال با
 از و کتای ترسون خان با تراج نموده تمیها سباب بی و نشاد پر دست مقاتلان کثیر الامکان نسبت تربیت خویش و
 حقوق خدمت پدرش منظور داشته روزی چند بتماثل و اغراض نظر گذرانیدند بیست و پاد آب فروی نروالی همت به سز
 اینچون در پرورد خویش به و فرمان طاعت شرف تقاضا یافت که خود را بجا که اقبال رسانیده به صد ضرات شایسته گردید و بارگذاست
 بر گاه و الا نهد و اگر کینه می همت سلمان سواد توقف کو صرح باشد از خود باورده تشابه که آن محال را با جاگیر و حجت نمودیم آن
 و مقرب شوق ثنات اینقدر موجب نجات خود و به موجب دهشتان کفایت نماید و همی آوری باشد و هم این لباس سباب فتنه و فساد

۱۰۸۱

سرخام نایب و بعد از روزی چند شکو در تواری از درگاه حضرت یافت که او را حکایت کرده بلا تزلزل آورده آن پادشاه
عذر نامه و در آن کار پیش آورده که اگر سیکه از دستمان حکم شود که دست مرا گرفته بدگاه رسانده بر آنست که موجب طمان خاطر بود
خواب بود و شاه بجزم بخش عزیز بر صلح وقت منظور همیشه شاه و علی خان محرم در برابر برادرین حضرت تهنیت فرمود و از پرتو
پیش از ملاقات کتوبه نوشته استمزاج صلح و فساد حال او نمودند و آن بدنام چون دانست که دیگر عای عذر نامه پیش از این
میل و دفع الوقت از پیش نیرود پرده آرزوم از میان برگرفته از داسی باطل ظاهر ساخت و دولتوران آشفنگی بدخ
او انبوس در پانته و کار از صلح بیرون آهسته فنان غریت منطقت گردانیدند و تقارن احوال شهباز خان رسید
نخست عرب بهادر را که در آن حدود و خیار شور شش برانگیخته بود سزای شایسته داد و عرب گریخته نزد مصوم خان رفت
مصوم و نیابت و عرب هر سه یکجا شده اسباب یعنی فساد سرانجام نمودند و شهباز خان مکتوبه مصوم خان نوشت
که عرب و شاه دانه را گرفت متوجه درگاه شود و از پیش خود آواره سازد و الا منتظر باشد که غریب رسیده سزای کرد و از اینجا
در دامن سوزگار او نهاده خواهد شد او جوابی سزای در برابر مرقوم نمود و به عبار خود را از اب سروده گذرانید بگلهای
صعب فرستاد و خود با جمعی از اربابش آواره پرغاش گردید و شهباز خان نیز تشریف صفوت و لوازم کارزار برود
قدم بهت پیش نهاد و قول خود با چند کسی از مجاهدان رزم جوی قرار گرفت و در بر افتاد ترسون خان را با نوبی که تهنیت نمود
و در بر افتاد مترخان و بهار خان و سید عبدالقادر خان و قمر خان را با جمعی سفر ساخت و در بهراول مهر علیخان سید و به خیر
که در میران القاسم و میران القاسم کار طلب گردیدند و در مقام محمد را با نوبی از مردم جدید طرح ساخت و آن مقوم بر شکر
نیز صفوت ادبار آثار خود را برین پنج ترتیب داد طلب بود و ناسره کردی ناسره غلبه آوردند و همین نکبت ترین بهاء عرب
تیرگی پذیرفت و بسیار ادبار آثار را با جمعی نخست گرفت و میران علی توقبا سے را مقدر و بیانی خود ساخت و نیابت خان را
التمش جا داد و خود طرح سید ولتی انگلند و قریب سلطان پور بلهر سے که در بیست و پنج گروه است او در وقت ملاسنة
فریقین اتفاق افتاد بهراول نصرت ترین قدم تنور و جلا و دست پیش نهاده رزم شایسته کرد و التمش نیز آمدی بهایی
یاقت و غنیم خود را برده همیشه خوبه لاندند میران علی خاک فنا بفرق بیات خود خجیت و بهادران بر افتاد نیز بوقت تا شرف
برابر خود را شکستند چون مصوم سرشته افواج گینجه ساخت از کین بر آمد و خود را بر قول نه شهباز خان بی آنکه ناشی کند
دل پایی داده راه گریز پیش گرفت و فرج بر افتاد و بهراول نیز از عفت فنان شهباز خان روی بهت گردانید و مصوم
ستاقب شناخت و درین وقت بمیاس اقبال سینه زمال خبر گرفته شدن مصوم خان در مخالفان افتاد و ولای سیاه
اهل گناه پریشان شد فوسیه بر اسی رفت چون مصوم قدر سے مسافت سطر نمود و بر زرنگاه بازگشت اثر سے از مردم
خود نیافت جلو کشیده بر پتله چیرت فرود رفت و بعد از لحظه فوسیه نمایان شد مردم خود چند بهشت استقبال شناخت چون علی
گشت که فرج جو افشار شکر منصور است سراسیمه گشت این فرج فرود آید ای جنگ غنیم خود را بر شسته تا خیمه گاه آنرا را فو
دست و طاوول و تاراج برنگاه آنها کشود باغها که با صد به میدان و غاشا فتمه بود و بهر چند بر التمش سے نمودند
که زانی تو رفت باید کرد که اینها از گنجین شهباز خان آگاه گشته فرود نمود و پیران خوانند شد چون وقت زوالش نزدیک
رسید بود و متوجه نهاد و از زمال خود بران فرج تاخت و به نیروی اقبال در زانوین شکست خورد و زخمی راه فرار پیش
گرفت و چون نیزنگاه خود رسید اثر سے از خیمه بر تال نیامد و در اول صد چاک خان ایبا بر فرود زرنگاه خود خجسته

متوجه آورده شد بهادران فوج بر انظار از بیدلی شهباز خان واقف گردیدند در آن گور که تا او دره و دوازده کره دست توخت خود
 پس در نزد شهباز خان فرستاده شده فستق ساینده آن سینه است سبکدل از کثرت و اهمیت جویندگی می کرده ساختن
 بزرگشیده بود فوج بر اتفاقاً بهر اول تا سر هر لور که دوازده کره دست برانده بود و در آن استماع این طغیان عفت خان نموده
 غیاب خود را محاسبان عرصه فیروز سبک دل بر داشت و چون نوبت این فتح آسمان بسام حضرت خاقانی رسید جسمی که در
 دست قائم همیشه سمد تر و دانت شایسته برده بود و در صورت انواع نوارش گردیده با وفا فرستاده به جاگیر سرسبز
 با خند و در نیز این سرشته شدن بسیار سرشته از وی خط و لیلیای دولت دیده و به اتفاق جان محمد بسو در اقصای صوبه
 است و فساد در روزگار نسبی برده چون در این خاندان در عهد و مکتب فرورش گویید و آن خان پیش روی و با بکر و با و انصار
 در جنگ پور رفت اقامت انداختند آن سرشته با دیده شد مدت دور در درجه دست میگشت در وقت قالی یافته برمانه
 بهانگل پورتاقت برودنا سر و تا ب مقام دست نیار دره تا خلیفان حضرت بازگشتند و صادق خان سرش بسیار نموده
 و سبب از مردم خود را کجک آنها مقرر ساخته باز گردانید به اوران با قفقان با معتقد و اقبال روز افزون خاقان راج مسکون
 سرودات شایسته فاسر ساخته اعلام فتح و فیروز برافراشته بهادر با بنده از ایل فساد نیز هم مقام خون آشام
 بیخاک بزرگ افتاد و بقیه سینه او در دشت نیرمیت گردیدند و مجرد و چهار چمن گلزار بهار تیش و فکرها باب خنده و خوش
 رفت دروب یافت و گردانید که میرزا محمد چکیم بصوب چخاب و از کهنه نهضت موکب جهانگشای
 عثمان نیرمیت معطوف و در آن گور که همواره در سینه اقدانی ربه سگاسه میرزا محمد چکیم بیان جلال سپید
 خاقان مستوره خصال از دروغ ایستاده و دره ای به تقاضای انعام میگردد از اینند و بر زبان قضا که همان میگفت
 گریه و گاه حضرت جنت استیفا فرزند برادران و سایر برادران ایل ایل یاقوت لیکن از شرب مدام و قرب خوش آهنگان
 در سر انجام رفت رفته مشهور شد از جلد از آنجا سینه آنکه در بیولا غیاب صوبه بنگاله ابواب شورش فساد مقبول گردید
 در روز آن در ملک فضا شد و به شورش و فساد آنجا که جمیع او با نشان و سرگرمی مودان اتفاقاً
 اسباب فساد خود از صوبان میرزا شیده نوزم سینه و سید ولقی سر انجام نمودند آن کوتاه حکیم بهوت شهباز خان و در نه در آن
 عامی بود که بختی که در آنجا به با حمله از او پیش رخت عارضت او و محاسن بصوب چخاب کشید و از پیش منی و بی
 دانی حضرت خاقانی آنکه سرچند آردی دولت در بندت معروض داشتند که نهضت موکب جهانگشای از آنکه گفت و شنود
 شوقی برید گلن نیست خاقان لقی سستان در روضه ای در آن سینه خیال مشابه فرزند و غریمت آن در بیاد و خند توخت و
 تعطل ای انداخت و بر زبان انعام بیان میگردد که در سبب میرزا با خواهی ایل برشته و چو است و تور محمود و چخاب
 خواند نهاد و میناقت موجب فدا گردیدند علی و در آن گور که فطر این جانب با پرورخت به ترویج با حق دین
 گاوین و بجهت که ربه شوم بخود میرزا ای حق ناشناس بشود و چو لور به تلیفی در جاسه نورانه بین نامی و دره ساخت
 را و چو کانا از راه سده بهر صورت نیز با برت مال که جایز در عهد و بدین سینه بیگ با نیرمیت از آن در عهد
 سینه با و سواد و فرستاده و سید نورانی که در راه با نیرمیت از آن فواید مقرر فرمود اما چون حسین بیگ بهر عت
 ستان در آن گور که ربه شوم بخود میرزا ای حق ناشناس بشود و چو لور به تلیفی در جاسه نورانه بین نامی و دره ساخت
 را و چو کانا از راه سده بهر صورت نیز با برت مال که جایز در عهد و بدین سینه بیگ با نیرمیت از آن در عهد

۱۰

آن برگشته روزگار چون آن مردود ازل، اینا کام از عرصه مهارت راه فرود پیش گرفتند و او شتافت شبها زخان
 تبارک تقصیر گشته و خطه عرض و فایده بیس و ترتیب افواج و تیب اسباب کارزار را تمام شایسته بکار بندود و اندک فرستے
 خود را جمع ساخته میان رشتا بهت غاشقت و آن سبب سعادت شانه بسیار سکه از بوباش فراهم آورده آناد و خبک و پر فاش
 گشت و چنان زوراد بارش نزدیک رسیده بود ابل و عیالی و در حال اقبال خود را که در جاهای سکه قلب و حکمهای صعب فرستاده
 غلبه داشت و یکی مقصد آن کوآه اندیش با سکه بجزایان او بر سر عرض و فایده خود بیشتر تلاش فرمایند که با کجای شبها زخان
 افواج آراسته قدم بهت پیش نهاد و در بهت کردی او ده گزنی فریقین اتفاق افتاد بهادران بهر اول تیز دستی نموده
 ترودات پسندیده ظاهر ساخته و مقدماتش که فیم را برده شسته خوببارانند بر انکار مخالفت بر جان غافل و اسکی کار جمله
 آورده بهادران نصرت قرین پامی بهت انشده شمشیر با سکه نایان زدند و نزدیک شد که باطل بتیزان آواره بادید
 نیز بهت کردند ناگاه مصوم بکج شتافته مردم خود را قومی پشت ساخت و کار بر او لیا می دولت بصورت کشید و بیوقت
 فوج بهر اول اتمش فیم خود را منظم ساخته سعادت نمودند و بر انکارش که منصور نیز بر جان غافل ابل او بار غالب آمده
 ریاات فتح و غیره و سبب بر او فرستند و فیم از همه جانب نا امید شده قرار بر فرار داد و از کایدات غیبی آنکه چند نفر فیل که
 فیم در جنگ اول بدست آورده بود در بیوقت و مال جان ابل زوال شده فوج انکار او بران ساخته و بر نیزه سکه
 اقبال روز افزون فتح عظیم قرین حال دو تو امان گشت و مقدمات برگشته روزگار سر سیمه دار بقصبه او ده شتافتند
 و غنیمت فراوان از اسباب شمت و تقوی به پایان شهرت لشکر منصور افتاد و شبها زخان به همین قدر تسلی شده قدم
 بیشتر نهاد و آن شورید و بخت بقصبه او ده در آمد بر چند خواست که باز خود را جمع سازد و تهنش یا در سکه کرده بسیار سکه
 از بهر جان او راه سعادت سپرده بشا شبها زخان پیوستند و درین هنگام خبر تا نوشته از شبها زخان سفیر عیافت و فی الجمله
 موجب اطمینان خاطر او شد بهمانا که حجت از بهادران تیز جلو گرم شتافته کجا جانب شهر را تاراج نموده بود و که حرب از کین بر کده
 می نازد و در بیخا چند سکه قبض می رسند و در اقوا شهرت می یابند که شبها زخان بوده لیکن در اندک فرستے خبر شخص یافته خبر
 بر ج و بار او محکم حصار که سفید نه نصرا را قوی بر قرار در و از او بر آورده آتش فاند بجز و کشتا و نایام در و از او راه حکمت
 و آثار او بار و بخت بر شتگی خاطرشان و در و نزه یک شده و آن سبب سعادت در سیاه چاه حیرت فرورفته سر شسته تیز بر لاد
 دادند و یاری بودن و نه سلمان کارزار نمودن و نه قدرت بر آمدن و دل از تعلقات برگرفتن درین سر سبکی و خطر ارباب و
 نیاست و شاه دانند که همه اسباب خلافت بود و ترک مراقت او نموده راه جدالی سپردند و آن مید ولت تا کام دل از ازل عیالی
 و سایر تعلقات برگرفته قرار بر فرار داد و با بهت نظر از آن خود چا ضرب زده قلندر و از نزه زمیندار کو ارج شتافت داد
 بطبع زرنجان خود برده انچه از نقد و جنس چیزی و بهشت بگریخت و بعد از دو سه روز قلندر سکه داده کسبل کرد و آن برگشته روزگار
 گاهی خود سوار شده و گانسته سپه در اسوار ناخند بجای خواب می ساخت می نمودن از آب سرده که مشت بر او بران زمیندار
 پناه برود و راجه مان پاس حقوق سابق داشته در مقام تیارانچون او را آمد شبها زخان خبر یافته بمقدات بیم و امید پیغام داد
 که او را گرفته روانه حضور سازد و باها خاک کارشش با تمام رسانده و باها بر انکار نموده پنهانی از پیش خود بر آورد و چون گل
 جراب سبب با او داشت چند سکه راه برده گویان همراه ساخت که هنگام خدمت کارش با خور رسانند مصوم ازین قدر گاهی
 یافته بهر جان را نیز فرستاده از سر خود حاکم روز دوم شبها زخان بقصبه او ده در آمده تا سبب ابل و عیالی و اموال اسباب

و اینها

اورا متصرف شد از آنجا که میسر و بخواه میل بقصد منصب و درآمد و منزه بود که بجلال درین اسامی دار الحکومت و در وقت
 که نوید این فتح مسرت افزای خواطر اولیای وی دولت گردید و آنرا شکون فتوحات دیگر داشت ریاست حضرت و غیره و ترسید
 بصوب پنجاب برافراشتند و در شبان خان فرمان شد که زینهار بیرون عرض و ناموس او نگردد که آن بیچاره را گناز نیست
 و هم درینو لا خبر فوت قیا خان کنگ رسید و تفصیل این احوال آنکه چون در ولایت ننگار خا به شورش ارتقا ع گرفت او بسوی
 در صوبه اوردید روزگار بیسره بره اگر چه توفیق ترو دات شایسته نیافت لیکن آن در دوران اسبب مخالفان منصبه نمود
 و چون دار الحکومت ننگار که حضرت اهل سبغ درآمد و مقوله بخرم رزم او شایسته و نیا خان نیز قومی ترتیب داده بمقابل و مقابل
 او بهت گماشت و بعد از زود و خور و بسیار نماند آن آثار غلبه و قدرت ظاهر و باطن و کویچه و حصار می شود و فرزند او
 محاصره و جداست از هر اهل و انقطاع امید کنگ با جمع از کجوتان بفرموده مبارزت شایسته مروان فرود شد و متوجه حیات کنگ
 ابد را خریدار سے کرد با کجوتان ظاهر قیام غیر خیم بارگاه اقبال گردید با شاد خالق آگاه بنیاد و به شیخ جلال تمانیر سے
 تشریف بردند و آن دو بزرگوار صورت و معنی با هم نشست مجلس عالی داشتند و بها نماند خالق و مسافت از با هم
 فکور شد و در آخر صحبت شیخ ابو الفضل با اشاره آن حضرت پرسید که چاره در طلب چیست و راه نزدیک به منزل طلب
 کدام شیخ بگریه درآمد و بنوک فرموده جواب این نکته و توفیق بر من چه نقش لبست و بعد از آن این بیت خواند
 در استغاثی و میر آه که که قطع لبست بر کونین راه چه شیخ مرد و عمر روزگار دیده بود و صحبت بسیار سے از ارباب گشت و
 یقین رسید و بقبول نظر اصحاب دین مخصوص گشته ریاضت و عبادت پیش از پیش کشیده شریعت با طریقت مطابق
 ساخته بسیار مرجع اهل ظاهر و باطن بوده و از عالم توفیقات که شیخ را دست داده بود و نگردد مدت هشتاد سال هر روز
 یک ختم قرآن سے نمود و درین مدت هرگز نماند اهل دنیا ترقت بلکه قدم بهت از او و به نام او سے بیرون نهاد و از بیرون
 سیاست فرمودن خواجده شاه منصور دیوان است در دستا نمانی گذشته سبب از به سلوک و مردم آنرا سے او گماشته کلک
 بیان گشته که از او همگیا جدا گرفت و گیر سے موقع و باطن مردم از دفتر گزیده بلکه دخل و تصرف او نموده اسباب شورش
 ننگار و سینه امر اشهد خاقان ستوده خصال نظر اصلاح حال انداخته بکننده سے آن تنگ حوصله را از منصب لویالی خورلی
 ساخته بزندان او ب مجوس گردانیدند چون در حساب دانی و کار گدا سے فطرت بلند و پاک عالی و پشت بازار آرزو
 او بار با وج اعتبار رسانیده لویال منصب دیوانی اختصاص بخشیدند لیکن از آنجا که خاطر اولیای دولت از به معاشی و خود
 او آزرده سے تمام و پشت همواره در نظر شکست کارواند لیسه بریم زدن اعتبار ترتیب حساب خراسان او از نظر فرود
 تا آنکه درینو لا راه مان سنگه چند سردار و آنچه بنویشتی میرزا حکیم در پرتال شادمان یافته بدرگاه سعلی فرستاد و از آنجا که بی نام
 خراب شاه منصور بود و علامه مشهور آنکه از آن جمعی در ننگار آید بیفته او بتر است رسید و موجب از دید و توجه کرد در بدین
 به شرف آن اختصاص خواجده ریاضت شد و بار و نواز و زود و زود نمانی سے در خراسان حوصله عمل بر تیر میرا با با خنا و فرموده آن
 نویسنده از اصحاب ظاهر نشانت و مقارن آن حال و ذکر غایب از قیام و مقصد آن میرزا بود و نواز و لویال و در گام آمد
 و چون در بخش و کرد و سینه در در زانو از آنجا که با کسوم با شد و هر کس از آنجا که
 آن در صورت و توانی بر آنجا سے خرم و حقیقت که کسوم در آن روز و در آن روز با کسوم با شد و هر کس از آنجا که
 آن در صورت و توانی بر آنجا سے خرم و حقیقت که کسوم در آن روز و در آن روز با کسوم با شد و هر کس از آنجا که

در ظاهر سلسله شریک است گفت بلکه از حرفهای سست بیشتر سومی سخن شده آن حضرت صلح وقت و شیوه خرم می و همیشه مسکن
 فرمودند که میرزا ازین احوال بگوشش نگذارند و نیز احتیاط مردم می افطنت نمایند درین حال ملک علی کو تو ال کرده نوشته میفرمودند
 اشرقت او میخواند آنکه مردم خواهد ز غیر فرود بود به لاسور که در آن اقلع اوست با میرزا ابواب بختی و موافقت مفتوح ساخته
 از ده نموده اند که بلا زمت میرزا فاشا بعد ازین خبر اشرقت قران بلال اشتغال یافت و حکم شد که اگر خواهد فاشا من معتبر بود هر که
 مردم خود را بدگاه حاضر سازد روزی چند تا آمدن آنها محسوس باشد الا در لحظه قبضه اسبانشان را غیرت سار حق تا شامان
 کرده و او در برابر مقتدات دور از کار گفت و سرانجام فاشا من نتوانست نمود حضرت خاتمانی از کمال ماطفت و قدر دانی فرمودند
 که اگر خواهد سلیمان که نسبت به دوری و پیوند قریب با او دارد و تمهید امنیت نماید نیز قبول است آن تنگ حوصله نیز از تو هم غلط
 نژاد و این معنی بیشتر باعث تسلیح حرون همانان شد چون وقت نازک بود و اسباب فراهم آمده و هنگامی که میرزا در رسید
 حکم بیست فرمودند که کارندان خدمت متصل اسرا کورت کچو او را بدو رهنه از خلق بر کشیدند و از بد سوسه و خود را بی
 باین حال گرفتار آمد اما روز دیگر خبر فرار میرزا حکیم تحقیق پیوسته ای گنا سست او بر خاطر قدس مطهر سپید انداخته خواهد
 سلیمان مردود و لیا و طعون زبانه ها کشید و حکم شد که آن صورت حق تا شناس را بعد ازین بگوشش نگذارند بالجمله هم در وقت
 به تعلیم خان تفریق یافت و حکم شد که زمین خان که گناش و حکیم ابوالفتح بر سر دیوان نشسته بر سه اتفاق تمشیت است و سلطنت
 نمایند اکنون مجله از آمدن میرزا او برگشتن او مردم قریب کلک صداقت رقم میکرد و چون فوج شکست یافت و شادمان بقبل رسید
 میرزا بجز یک سینه از سفیدان خانه برانداز نیز نیست تا صواب متوجه پنجاب شد و از آب سینه عبور نموده مر حله های او که
 نعلات گردید امرای آن نواسه القیاد حکم یا د شاهی نموده در لاسور فراموش آمدند و با استحکام قلعه و لوازم آن جهت گشتند
 میرزا ایست خان بجهانت قلعه ستاس شاک قدم در نید اگر چه بر او دادن و گناه کردن مراد لیس ترمی فاشا اما از آنکه
 نخلات چشم داشت بیگس از نو که غیر فکر پس نه پیوست آیت یاس از صفی احوال فرود خواند و از شکوه سلطنت افواج منصور
 و بلندار موکب که آتشاید آسار خود میل زید تا آنکه بدار سلطنت لاسور رسید به مجامره پرورخت و از غراب اتفاق آنگاه همان
 که موکب اقبال از استقرار نگرفت خلافت منفذ فرمود میرزا با سپر لاسور خبار شورش برانگیزه بود درین راه هر چند مردم یافتند
 حرفها پریشان مذکور می یافتند خبار تفرقه برداشتن غریب خاتمانی و الا لشکوه نمی نشست در بر زبان قصدا تر جهان میگذاشت
 که این مجبور است و شایات قدم میرزا ازین جهت است که صفت نهضت رایات بلال متیقن خاطر او نشاء اغلب سخن آنکه در وقت
 سرزند خبر فراران برگشته روزگار بمساج بلال رسد و چنانکه بر زبان سبزیان رفته بود در نواسه سر سینه خرو و دیران
 شدن او سرت افغانی خواطر او با سده دولت گردید میرزا حدت همیشه بود روز در بلخ مهدی قاسم خان وقت او بار
 داشت و سعید خان را بر او بگوشه اسرا خوردان سنگه رسید مامد بخاری و محمد زمان و دیگر بنده با سده همان شان به باور آن
 عرصه کارزار در قلعه لاسور شبر صفت بر غیر حکم مقید بود و استحکام قلعه می نمودند و هر کدام در محل خود لوازم احتیاط و آگاه
 بجای آورده انتظار طلوع گوکب فتح و غیره ز سینه سعید پیش تنه بر سینه در بهادران فرج غنیم شل شیر خا به و ناو علی سعید است
 و قران علی زجه و میر میکنند برده زه سینه تا خسته و شیران ز بخار شل در نهایت کشود و لغیرت است و قوت باز و غیره میاید
 سعیدان میر اندند و میرزا از هیچ روحه ابواب تصور می یافت تا نادانیت رایات اقبال بر تبریز هنگام ابل زوال شد
 به میرزا سده که فکر کوتا از گیش با دین سعید است از آب اوی عبور نموده راه آوار سگ پیش گرفت و بقدم سرت شتافته

۳۳۳

در حد و جلال پور اناب خباب گذشت و بسیاری از سر اسکی فرین بکرملاکات گردیدند چون به پیر و صحیدان بلند همسر را استیلاج اورد
از آب بهت عبور نمود و در بنج نیز سینه بجمع خیر ملاقات دادند و پناه کیب از در یای سنده چور فرسود چون منیالنا اقبال خبر فرامیز
مسلح جلال رسانیدند به لهرای خباب فرمان شد که زمار بتواقب نشا خنده مبارک و در سر اسکی آب سردی اورخته شود بر خنده او را و
به او سپه سپرده خود را سبک ساخت اما بر او رعایت فرزند است آزار او در معنی آزار است و چون دلیل با جوارح ختم با کلاه
گشت و یای استیلاج را جلوسه عبور فرمودند در بنج امرای خباب سعادت مکاب پیش رون اختصاص یافتند و برگرد آمدند
پایه در تیره خویش پیششاهی لائق گذرانید و مشول عنایات خنده و نه گرد و گو و قانع سال صیبت و ششم از جلوسه
ابده قرین شب پنجشنبه خرم سفر نصد و هشتاد و نه جلال بعد از انقضای شش ساعت دست و دو دقیقه نیز قرآسی علامه بر چکل
پرتو سعادت انداخت و سال صیبت و ششم از سلطنت روز افزون بسیار سگ و خرگه انداخته و در مبادی این سال در ایام
اقبال سایه سعادت بر سر طغان خباب افکنده و بسبب دیدای سندنسنت سبک گیسان شکوه اتفاق افتاد که هر سال
نیلاب قلعه ستین اساس با بدو هم چندی از زمین شناسان روزگار نزد سبزه فرستاده آن چهار فرورد آمد و ای نصایح سعادت
پذیر گردانند و چون تصبه و یوسه مغرب خیا م سهر استام گردید را به پیر یک پرگنه که کور و قبول او بود بلو از بنار و شکایش بر
سعادت جاوید انداخت و از انجا بسیر طبع کلا فور که کنگاه جلوسه شرف است و بی افراق در نزاهت و لطافت قلعه است
از بهشت تشریف برده بنیم با و شاهانه آراستند و در حدود کلا نور از آب را بود و چون یک سالی اتفاق افتاد و منزل بنزل
سافت فرموده از آب خباب و بهت بسیار است گذشتند و در آن طریقت بهت و زیسته چند بکار خوش وقت گردیدند و چون
کوه که خاک نندن سزین مردم دلگشا و چشمه فرسنگور در معنی افزا و نعت در کلبه بنی خاطر سبزه با طرح باغ نقش است و باندک
وقت گلزار سده در غایت نزهت و لطافت ترتیب یافت و چون در ایام سبزه از این سست فان مغرب بود و بسید متعلق
با طعرت التماس ضیافت نمود و با دشا و بنده نوازان شاهانه خدمت را کاسبی خواهرش ساخته منزل او تشریف بردند
و بقبول نثار و پیشکش سر بلندی یافت و بعد از آن خبر ویران شدن عرب با بود و انهم ام او از سعادت افواج قاسم و بعد از
پایون رسید شرح این احوال آنکه چون عرب و نیابت و شاه دانه از معصوم میدانی گزیدند خشت او با بر ولایت سبزل کشیده
مدان حدود و چهار فتنه و آشوب مرتفع گردانیدند و سبزه از او باش فرام آورده بتافت و تاریخ تصیبات و قریبات پرده خند و سبزه
مقتدر باطل بتیزان آنکه در وقت خود را بسیر از حکیم سخن سازند حکیم عبد الملک فرموده از تصویر از حقیقت حال آگاهی یافته با حکم
قلعه بریلی در جنگ سپاه بهت گماشت نماند آن بید و لانا حکیم پیغام فرستاده ترتیب مقدمات بیم دیدن نوزده که شاید از
راه برده با خود متفق گردانند مگر از سعادت ذاتی جواب اشتنا گفت روز دیگر مقصدان برگشته روزگار برگردد حصار آمده شهر را
بالتش بیداد سوختند و حکیم پای غرمت قائم دهشتن حسین بهت غبار آلود و تفرقه ساخت و چون شب در رسید و برگرد صفا
زمین قلب شکسته بسیار بود و ترک ساهره نبود و در تفرقه و آند حکیم تدبیر سبزه بخاطر آورده نوزده را در ناپس برانوس
بار و دوسه مخالفان فرستاد و نهسته خود را نیز بید از اشتنا و آزار رسید و چنان نماید که جاگیر دوران اطراف فرام آورده
از راه سنجون دانه و در بنج کور سبزه فرستاد و در سبزه اتفاق تدبیر سبزه و تقیر افشا و در مخالفان دلیل با خود و شب
راه نبر بهت سپردند و متعلقان از انجا بتبلیغ یک ابد افون شیخ محمد غفر فرستاده از شش تا دو شیخ معتمد سبزه و سخن از انجا
و غلام حسین و فرستاد و قاسم از کلمه و در آن روز بود قاسم از سبزل فرام آورده شد که تیار گردیدند و حکیم در تمام

آن شاهزاده دلاور و سلطان مراد با بسیار سے از مراد و ستور سے یافت کہ از آب عبور نمودند ہم بہت بشاہراہ خدمت نمودند
و ترتیب افواج قاہرہ برین نسق مقرر شد قول ہو کہ اقبال شاہزادہ دلاور لکنو روئی گرفت و میرزا یوسف خان و ساروشی
جہای درگا و گوجو خان و راجہ سورج سنگھ و اسے سندن چو بان و شیخ عبدالرحیم بھوپور سے لکنو سے و با نکادہ ام چند و خاکر سے
و سلیم خان کا کرلیخان و سید محمد موسے و کرم اللہ کینو و ہستے راجہ اس و شہرہ کاس و سانول کپور سے لکنو کچھوہ و
اسکران و شیخ ولی و میر حسن بکر سے و کچھوہ و پٹنہ و بیگ و ہستے کثیر از جوانان کار طلب و بہادران جان شاد و کھامی بادشاہی
در ہزار ہست ایشان مقرر گشتند و در جہاں سید عامہ شہاد سے و مخصوص خان و سید سید و میر ابوالقاسم و سید حسین بن کفر
و عبد اللہ طوچ و فوسے از بسیار زان عرصہ بہت تعیین شدند و در بر انہاء تلخ خان و بلال خان و شیخ جمال بخشار و نور علی و
میرزا نولہ و جمال خان بلوچ و شیخ گنگ و ملک در کیش جانوہ و عالم نوحا سے و مولانا اللہ داد انبر و سہ و شہباز خان کونو
و جسے از مجاہدان بہت شکن قرار یافتند و در ہراول راجہ مان سنگھ و نورنگ خان و شیر و بہ خان و ماہو سنگھ و بھوگ
نکلو و مان سنگھ و بار سے و جہاں پتوار و سید سے و بہادر خان تور دار و سرچین و پہلوان علی و سکت سنگھ و جگت راجہ
درام چند و بگو اند اسے شیخ کبیر و جبار علی و نصیب دیوانہ و دیگر دلاورانہ رزم چوئی قدم بہت پیش نہادند و با نازکمال لفظ
و صلہ رحم بلیا سے انکہ بہاد از رجم شکوہ افواج مشورہ آوارہ و شت فریت گرد و ناکام با نوز جان نوسل حبتے آبر و ہیز و
عابے حبیب اللہ کاشے راہا نشور و عظمت نصیحت نر و میرزا نورستا و ننگہ دین کو بہستان ننگ میدان ہما کر لی پایا
صوبت حرد شوار سے میگند و موسم تر و و بیاق نزدیک ہست کہ با خبر سے اگر بسکے ازان شقوق قرار و ہر ہست
از و بازو ہشتہ خان معاودت بہت سریر خلافت منقطع گردانیم والا خود بدلت اقبال ہتو جان صوب شدہ کار و
با تمام خرابیم رسانید و مقارن این حال حکم شد کہ تو اچیان بہرام مولت و کار برد ازان شالیست خدمت جسر سور کتا
و سکا م سر انجام نہانید و اتضا یا سے کہ درینو لاری داد کشتہ شد کن نغ دوست پسر علی و دوست خان بار بگی است
تفصیل دین اہمال انکہ او با حسن بیگ طبعی کہ از جہاں و خان زادان در گاہ بود جسے صورت و قبول نا ہر سے آراشکی و است
نسبت عشق و ملاقہ خاطر فاہر میا خت و پیوستہ با یکدیگر نریم شراب گرم و ہشتہ مسئلہ ذات نفسانی ہی پر و اختہ و روز
گردو شہ جلکہ با ہم نشستہ پیالہ می کشیدند نا گاہ ہر فرسے چند سیدہ و بیخ رشک آن نا مقید سے باک را از رجم گذرانیدند و
چون صورت حال انہما معلوم شد کہ حسن بیگ را در پیشگاہ اردنگ مصلحت مافر سازند و تو اچیان اورا و جہا
خانہ مطلب خان یافتہ بجنور لاشرف آمدند و از رخت پیشتر موسے غن شد و چون وقت متعین شد شگافتن با رنج شنیہ
بنو کچھ سے مطلب خان را معاتبہ نما طلب و ہشتہ شخص اتر با مدن پورا و موقوف فرمودند و حسن بیگ را شلق
ہشت ہر سازدہ عبوس گردانیدند و چون علی دوست بہر گاہ عدالت بار گاہ رسید از کمال ہر دمی و آگاہ دلی معروض
کہ درین واقعہ سراسر تقصیر از فرزند فقیر است و نسبت مطلب خان با سن پیش از فرزند صلیبی ہست اگر در مقام شدت
دعوی طلبی جیشوم خیر بر دوسے کار سے افتدہ خصام او بر ذمہ عدالت آن حضرت لاوم و تخم میگرد و از منافع ساختن
او ناگاہ بہت نیرسد و جہین بندہ در یک از ہر کھامی تا سے بکار حضرت خواہد بہتر آنکہ دین ما از کربتہ ما نجا ضرائی با
غرت بر ہر سے و مر دت آن پیر و ان بہت آفرینا نمودند و مختل و پایہ قبلی یافتہ و بہرین تا بیخ تلخہ آنکے است
نہادہ سر را ہی آرا اللہ و اہتمام فرادہ شمس الدین خواہے تو تعیین فرمودند نہ نصیحت و سبب متصور و خانان

یستی **استان بیهوش کابل** چون درت امتد ساحل درای سنده غیر بارگاه اقبال شده و میرزا بزمی بنام اقبال هم
 اخلاص و در شاهرا و سعادت نهادن در محبت های جهان آرا به غیر زابلستان و گل گشت آن بوستان تقسیم یافت اگر چه
 از کابل دولت و اعیان سلطنت چشم حقیقت برین از صلاح وقت پوشیده و مقاصد خویش سلطه نظر داشته متذات
 محل بر طبق عرض می نماید اما آن حضرت باهام ربانی و احکام آسمانی بای همت در رکاب توین عزیمت نهاد و معنان
 دولت و اقبال از آب سینه عبور فرمودند و حال و احوال اردو در آن گذار داشته حرمت آنجا را بقا سم خان پیر
 متر و دستخند درین وقت صاحب بیب افشار پیش میرزا مراجعت نموده سعادت رکاب پوس دریافت اگر چه در
 میرزا مشق بر اظنه نداشت و مجالست و سوگد میگویند ان فلا غشده او بود که بعد ازین قدم بر آت و گتاسته از افغانه
 خود بیرون نهند لیکن چون اعتماد بر قول و فعل او داشتند مقبول نیفتاد و حکم کشکک منظر و عمل برایت نشانید
 والا ترا و سلطان مراد از بکر ام متوجه پیش شود و خود تقاید دولت و اقبال ازین منزل کوچ فرموده و در کنار دریا
 کابل فرود آمده و مجد و از کمال ماطفقت و مهربانی و خواجه محمد علی غلامسپه را نزد میرزا فرستاد و فکر که اگر کلین یکی زبان
 احکام نگاه نماید دست از او باز داشته عنان سعادت مستقر عیادت مطبوعت گردانیم و روز دیگر در مقام دولت
 غیر بارگاه اقبال شد و درین روز میر قیادت الدین علی قزوینی را که بچله از فضائل و کمالات او در داستانها گشته
 هست ذکر یافته و بی انحراف با نجاشب ذاتی و اخلاق پسندیده در فن تاریخ عدیل و نظیر او نبوده نیست بخواب
 لقب خانی شرف اختصاص بخشید و خلعت فاخر و اسپ خالص و هزار روپیه مرحمت فرمودند و درین روز شاهرا
 با عرض دولت رسیداگر چه اظنه نداشت و مجالست نموده بیان اخلاص و بیوسگی با مقام شرم که ساخته بود و لیکن چاقان
 رموز دان از ان شراق باطن و قفس عالی دریافت که بقدرات کتب اولی ندارد زبان او را بادل آشنائی نیست و آنچه
 نوشته اظهار است نه اختیار سے مہ ہذا حکم فرمودند کہ مجلس گفتگوش آراستہ امرای عظام در آنجا صلاح دولت و
 بالیت وقت باشد بر حق رسانند و مقرر شد کہ شیخ ابو الفضل میرز پورہ خلاصہ گفتگوش را بجا بیست شیخ و در میرزا
 ثبت نماید اعظم دولت در استغای چراغ ماطفقت و کتب و الا ستغنی اللفظ ترقیب و کمال و براهین نمونند لیکن
 چون بچشم کابل بر خاطر قدس سے مظاہر تفسیر یافته بود ازین حوت قدسے بر آشفته فرمودند کہ ہا ما امر از شہ
 سرای کابل متوجم شدہ اند متفقہ ہست گفتند کہ میرزا درین حدود گذار شستہ باشاگر و پیشہ متوجہ آندو بیسیم
 باین فرست قدم ہمت در شاہراہ اقبال نہادہ کہ چچک بروج متوجہ زابلستان شدند و چون ولایت پشاور
 مورد ہاگر گویان مشکوہ گردید حکومت آنجا بیارسلطہ ناظر بیویات تفویض یافت اینفار موکب ہا چون
 یہ کابل چون ہوارہ پیش نہاد خاطر قدس سے مطاہر آن بود کہ میرزا سے حق شناس بر شہونی سعادت
 قدم بشاہراہ اعطاست نہادہ از جو زنی از آید و آبرو سے از بچہ نشود ہر سے بسیار بروہ و بر منزل پد
 مقام سید بروند و فرکان بنا ترا دوہا ہا عن نام رت صدو یافتہ بود کہ ز تہا بر سرعت نشانید کہ میرزا بجان خود
 پردانندہ زگر این جواب خلعت چشم بانگت آن مست بادہ پند بکرت خوش آمدگویان خانہ بر انداز اجد قرار
 ہارست بخود نہاد و خواجه حسن نشندہ سنہ از بویہ پشاور روان ساختہ از امانہ اقبال خود را بچہ ہا
 نیز ستادہ بقرائت و باراد و چون معلوم شد کہ اتان گیتی سستان در حدود پشاور نزول اقبال فرمودہ و شہ

کتاب

با حکم مشهوره بفرین خنکاسته آید بر سینه سینه ارباب فساد آناده کارزار گردید و حضرت خاقان از دستار جوارح ملک
 خرم و احتیاط مرسته داشتند بر سیم اختیار نهضت فرمودند و شاهزاده ولی عهد و ایش هفت اقلیم شاه سلیم را بسروا کرده
 اردوی بزرگ گذاشته سعید خان و دایه بگوشه داس را با فوسیه از معتز ان در خدمت شاهزاده مقرر نمودند و حکم
 شد که اردوی گیهان پوسه منزل نینزل و در موب اقبال سطر مسافت نماید روز سوم موضع جلال آباد نور و در ایات
 جلال آباد استگی یافت و محبت محافظت راه و وفا بهیت حال مترودین جان در و لیش خان و شمس الدین کردیش
 را در اینجا گذاشته متوجه پیش شدند و صبح آنروز در نهضت آباد بدغ سقا بور و موب اقبال رفتن و بیایافت
 تا حال بیرونه غیر از پیش میر رسید آنا امر فرمود میکنش نماید و قر اولان بادشاه است نیز بر گشته که انانان
 برگشته بخت سر کومل را مقصود ساخته اند موز دیگر موب منصور کوچ فرموده در عدد و کند که منزل گزید که هر
 روز ماسج محمد ابد سے که تریان گیر سے شافقه بود از نیمه راه برگشته اند و طرهای ناخوشش مذکور ساخت که اگر گزید
 بلشکر فیروز سے اثر رسید بر زبان معجز بیان که ترمیم لهما ت غیبی است گذشت که این سخن اصلی نذار و اگر
 خدا نخواست باشد چنین بود سے تا حال چندین کس پله هم میر رسیدند معذب از امر انکاسل فرستند جمعی ابر من
 رسانیدند که در اینجا وقت باید نمود تا شاهزاده کلان با لشکر عقب همراه شوند و بعضی کوما همت معروفند هستند
 که چون قلبی از مردم در طراز است اند بودن اینجا میر صلاح وقت نیست عطف عنان نموده باره سے بزرگ
 سخن باید شد و از اینجا خورا جمع ساخته بفرم کارزار باید شتافت و چند سے از دلاوران مزاج هم عرض کردند که
 جمعیت کم است آنا چه مردم جدید کار طلبند و سایه اقبال آن حضرت بر سر دارند لایح است که بهجت تمام
 پیشتر یا پشتافت اگر چشم زخمی هم لجا کر منصور رسیده باشد بجز و صیت موب جلال غنیم دیران خواهد شد شهر بار
 پیدا بخت بادل تو سے و همت بلند برین رسا تخمین فرموده رایات نعت برافراشت قدر سے راه سطر شده
 که جمیع از کلان تران آن سرزمین بلا زمت پوسته معروفند هستند که لایح شان سبب کان حضرت و عدو حو
 آنست که بر حال میرزا بخشوده ابواب صلح مفتوح گردانند و از حرف و نفاق فارسیه و دیگر اختیار طاهر شد که سخن
 اصلی نذار و در آن روز منزل سرخاب خیم بارگاد اتقال گردید و در اینجا ترتیب افواج برین نما و از گرفت توالی
 منصور استگی یافت و فرج بر انکار کسب دار سے زیمان که مقرر شد و جوار انکار کسب دار سے مطلب خان رتوب پذیر
 و جمیع از اصدیان و کپها سے باوشا سے و بر اول که طلب گردیدند در بنوقت بهتر ان عالم غیب و منیا نکان شاه
 تقدیر نویذ فتح و فیروز سے عیام غر و جبال رسانند لیکن چون سینه از انانان تبول درنده است که بر
 آورده بود و بنا چ باید سطر خاطر سے شد که مبادا درین سخن زبانه با فساد و سید با امر بیایند با سینه
 عمرند هشت شاهزاده بلند اقبال میر سید روز دیگر در میان سرخاب و بعد که مرند هشت شاهزاده مراد و
 بخش آمد و آن حضرت سمرات خلد این تو بهت عظیم تقدیم رسانیده بزم نشاندگان ساختند رزم شاهزاده
 مراد با میرزا محی حبه و زهر است یافتن آن نور حدقه خلافت تیا سید کردگار کریم چون میرزا
 مریشته صلاح در صواب از دست داده بیسکاسه ارباب فساد و بیچ یک از ان شتوق که موب نجات او
 بود جرات نه نمود و عا که اقبال در نفس امارت شاهزاده مراد بیان موب نهضت فرمود بعضی از اهل توال

چنان نگاشت و او شد که گروه غیر را مستحکم دارد و بجای او دقت نظر باید است و دو سه روز بعد از پیش چنان نویسد که از آنجا که پیش
 بولایت سهند درستان در آمدند و چهارشنبه شب را باید گفت و چند روز آن مصلح در آن دیدند که صد کابل بر آن حکام
 داده خود روزی چند روز که بودی و در هر روز چون افواج منصوره میرفت هر چه تمام در رسیدن میرزا هیچ کس از این
 امور خبر نداشتند و کابل برکنده و پنهان فرود آمدند و در دست فرستادند و بجانب قرا باغ رفت که اگر کار بدنگ شود خود را
 بولایت بفرستند و ما در آنرا نماند و چون بکنار آب عوز بند رسیدیم جسی از غنچه جوانان فرسنگ راه آورده و خاطر افغان نمودند
 که موکت منصوره در پناه و پیشتر نخواهد آمد و خوشی که بریم منتقلاتین شده و من غالب آنکه باندک نزد خود و قدم جرات پیش رفت
 ولی غلبه نیز راه آوردن که بیرون از این صحت و غیرت دور است بر حال یک نفوقه مہمت افشرد و دست بردی با پیوست
 شاید کار سے از پیش رود و الا خود را بگوشه خواب کشید و میرزا پان فریت باطل فریدون را پیشتر به آق سر آفرستاد که
 در فرام آوردن مردم سبب نماید و خود ہم متعاقب با پیوست و حیدر علی بولیا جیسے بر دانه کابل ساخت که محافظت شهر
 شود خود را بر سر بل رساند و بجلد در دست که فرج منتقل سے لشکر منصوره تمام منی بد را که میانه دو آب و تچاک است
 رسید و اگر از یک آب کوچ کرده فریدون در موضع چار تو بر سر غنچه شده و انتظار فرصت داشت چون افواج منصوره از
 کین نگاه گذشت سید ماه بخار سے و مخصوص خان و جمیع از بھادران که چند اول بودند سر رخته فرم و احتیاط از دست آورد
 پیشتر نشاند و غیر از سید بھاد الدین و چند سے دیگر عقب نماندند بدانکه ایشان کم فرصت تا بویافته بر پرتال مردم در آنجا
 نمودند و اسباب بسیار تبادل رفت و درین حال سرداران چند اول خبر یافته بدافه و مقاتله آنها خان ہمت یافتند و بجز
 رسیدن بھادران رزم جوی مخالفان سمر از پادشاهت راہ گزینش گرفتند فریدون بطرف بادام حشره سطات و دیگر
 بیدو لکان بجانب قورقاسی و لایخ پور رفتند و بھادران روز شنبه بجائی بختیار از کمال جرات و شجاعت که با جمیع از
 راه چار خود را پیشتر کابل رساند بحسب اتفاق میرزا نیز درین روز بچهار آمد و متفحص حال فریدون بود و نگاه خوب بجا آورد
 سپاہ سے کرو میرزا بعضی از مردم خود را بھر کر و کے علی محمد اسپ بقبائل فرستاد و از بھادران جانین جنگل شامی بنایان
 بجز پیوست و ریخاک فریدون از عقب فرج دولت خوانان رسید و مخالفان آنرا کمک لشکر منصوره دہشت خان بآریہ
 و در فرستادند و بہادران جان نشان بھران فرج حملہ آوردند و بک صعب شد و او شیخ دولت و مشرک و ہر خون با تاخست
 کار نامہ دلاور سے ظاہر سائنند و از مخالفان شصت بیگ خیر بیگ شانوان پور تلیق و ملا غیر سے تر و درت شایسته کردند
 و بعد از این نام جوانی خویش میر خلیفہ از نوکران شیخ جمال بود از اسپ جدا شد و دست غیرت افق و دیبا آنکہ مخالفان از پیش
 هجوم آوردند و پند بھادران رزم دوست قبک کنان خود را بعد کرا قبائل مہمانند و بھدرین را از شکوت قراولی کہ بھت سخت
 ہواں رختہ بود و جمعی بیگ و تھے بربگ و زاہد و جمیع از مخالفان دو چار شد و مردانہ جان فٹاسے نرود و میرزا داغتر نیز
 درین روز بدست غنیمت افان و محبوب اہلسنی بہت در چہرہ لشکر فریو سے اثر فرستادند و در راہ شیر خوار و دلار بیگ
 و جمیع از کین بر آمد و او را دگر سے سازند و در پاتارا میرو و خبر شخصی کہ در راہ وحشت افزای خاطر اشراف شد
 گرا از طور و قانع این روز بود و با بھادران میرزا یکبارہم خود بر بند سے کہ قریب بھکر اقبال بودند و با آنکسین ماراج
 دست بر سر جیب از دیبا و شکست در نور ارا بید خلافت میرزا خود و خراب صحت و بھادران روز بھاد و بیعت یک
 شہان روز بہان فرام آوردن سپاہ سے و رعیت و غیر الموت نرود و بہا بدکنہ سپاہیان حیلہ سازند بھر سے اندیشید

باید گفت

باید گفت

نوشته چند مصوب سیکه از خون گرفتار شام قلیج خان و میرزا یوسف خان و نورنگ خان و علی مراد رجبی سے
از نمایان جان نشان فرستاده اظهار موافقت و ترتیب مقدمات بوجه نمود و میرزا یوسف خان از غایت اشتیاق
نوشته از دین مجلس پاره ساخت و علی مراد قاصد را گردن زد و اهل فساد چون این مکر و خدعت کام دل بزرگتر شد جناب
راست ریاست از حوصله کار خویش بیرون می یافتند قرار بیخون داد و شکیبایان آتشها با فرد وقتند قزاق و امیرخان اسلام آباد
و فصل تو قلیج حبی را بجانب دست راست فرستادند و نورمحمد و خواجہ خضری و بسیاری از پادشاهان را بطرف دست چپ روانه کردند
دیگر ارگه انا طرف و جوارش بنبار شورش برانگیختند شاید درین لباس چشم نه منجه بسا که اقبال رسد لیکن بیاسن تلبات
غیبه و نیروی دولت را روز افزون امرای عظام و بیادان قوی دل پاست نسبت انشروء مانند سدسکن بر بجای خود ماندند
و ازین قریب و تشویر اصلا اخبار تفرقه برداشتن عزیمت دو تن از اهل شمشیرت صباح آن شب که روز چهارم شب پیشتر
امرداد سواحق عشره رجب باشد میرزا بابک کلبکب اثر خود از گفتنای کوه برآمده رزم طلب کرد و پادشاه عظام در آن وقت
و الا بخت ترتیب افواج نموده بفرقه کابلان محبت گذاشتند و هنوز نوبت جنگ بدیگر افواج نرسیده بود که بعد از بیادان
فوج بر اول سنگ تفرقه در محبت عشیم اقا و میرزا عثمان عزیمت معلوف گردانید و بیاسن اقبال بیزوالی بود
تغ و غیره از سکه هر چه که محبت دو تن از اهل شمشیرت گشت صبح آن روز فریدون با نوسه تدم مرات پیشتر سواره
جنگ عظیم کرد و نورنگ خان محبت از فوج بر اول بودند در وقت شایسته ظاهر ساختند اما کابلان از دور و بر اول ماندند
بیجا گردانیدند و میرزا را از ظهور این جرات دل رفته بجای آمد و خود را بر همه کارزار رسانیده حرکت المذ بوسه ساخت
بیادان فوج بر اول شاه بیگ کولابی در رنج رستاقی خود با ناخته و فتح مبارک در راه اخلاص جان شارسه و نیز
آن رسید که کابلان آنا تسلط و غلبه ظاهر سازند درین وقت حاجه بانسنگ بشورش درآمده و ما و هو سنگ بر او در راه بصورت
و دیگر بیادان قوسه دل و شیزان زنجیر کسل نوب نوب و فوج فوج کوبک فرستاد و چندی از نمایان صف شکن همراه ساخت
اجا بیم خان فوج دار بر نعل رن موهن و چهار خان بر نعل حکمت راسی گم و خان بر نعل کج سنگل و حاجقان بر نعل طبعی سندر
و حسین خان بر نعل کشتی نام سواره بر هم زن سنگانه مخالفان خود را گردن نعل گیس سندر و اهل فیلان خاصه بجا آوردن
روز خوب چینی و اهل فیلان خاصه شد و تو چهارا که بر فیلان حلقه نهاد بودند فرمود که آتش زرد اند و ازین شورش اساس محبت
کابلان انترام پذیرفت علی محمد اسپ که در خدمت میرزا نسبت تالیقی داشت با دیگر چهار نمایان میرزا را گرفته و علم خوا باند و راه
نیز میرزا سپردند و یکس کسره از روز گذشته بود که پسر فتح و غیره زنی بر چیم لایات اقبال فدی و دست که طفرای فتوحات زرد کار
از کمرین عنایت از دسره جبهه مراد نمود و کابلان خاک بخت بر فرق ناموس خویش تخته آواره و دست تا کاسه کرده
اگر چه بنا بر پاس عزم و احتیاط چنانچه باید تعاقب نشد اما درخت حیات بسیار که از اهل ادبار با آتش تیغ آوار
سبوقت از اچوتان شمشیر می نمایان زدند و همه ادلا دران نیز جلوسه نموده قریب بگول پای منار که سد کرده
بر ان جانب کابل است خود را بر نارسانیدند و میرزا بنابر محنت فنان عزیزان جانبی سلامت برد و در قرابان نفسی راست ساخته
به استرگ نشاخت و در انجا میرزا کیقباد پسر کلان امر با چندی از مخصوصان میرزا علی و بعد از آنکه تیغ بجز بند رفت
ببوز میست و یک شاهزاده و الا اثر و امرای عظام در یکجا سیه سنگ مجلس عاقلی ترتیب داد و امر با سب کابل
احیان شهر را بنویسند دولت خاتمان کشتی ستان مستمال خاطر گردانیدند و از دست فغان آنجا کرده آرد و نورنگ

شاهزاده سر بلند ی یا خند در صیتی که سوک گیان شکوه مابین سر قاب و کنگ سید فرود و آخرت بلند او زو شد و شاه
 سپهر بارگاه از پشت زمین بر روی زمین قدم نهاده سورات شکر و سپاس باین دولت بی قیاس بجای آورد و فرمان خویش بنام
 شاهزاده جهان بخت و امر اعظام ارساله داشتند و در زیر سیست بدو پنج حوالی تهاک نیم بارگاه اقبال شده و از سپاهی و رعیت کابل
 فرج فرج و جوق جوق بجهت استان سرازری یا خند کنوران سنگه پادگیا میان لشکر زمین بوسه شرف اختصاص گرفتند
 بعد دیگر کوچ فرموده در جایکه سیاه سنگ بارگاه جلالت برافراشتند و در شاسه راه شاهزاده پادگیا امر اسعادت در کابرس
 مقترک دیدند و درین سفر منزل خود چند مقام فرموده بسیرت باغ شهر آراود دیگر منازل دلگشا خوش وقت شدند و چون قرار داد
 خاطر اشرف چنان بود که کچین سه در بهشت آنا و کابل سیر ستونی فرمایند حکم شده سید حامد بخاری رسید بهانه الدین میل
 راه راه گرفته بجلال آباد رسانند و هم درین ایام لشکر خان بگلستانه را که سر آمدار باب فساد بود مسلسل بدنگاه آوردند و
 بیاید سید و رعیت و هم منزل آرگ کابل بجلوس اشرف مدنی آسانی یافت و درین لاکه گهستان همیشه بار کابل
 سنگه جهان کشا محمود بهشت برین و غیرت اقراسه بلا در و زمین گردید و میرزا برگشته روزگار بادل پیون گرفته
 کوه دها سون گشت زروی آمدن بجنبه اقبال و در راه شافق سچ مجال دنیا را می مقاومت باشکوه جلالت فتنه جریان
 عمر و هست راه حقیقی سپرده مانند نبات انش از هم پاشیدند و نزد یک بان رسید که سر اسیم بجانب ولایت نوزان مشت
 با وزیر کیه توسل جوید فاقان حالگستان با وجود چندین جرائم عظیمه صلح کرده منظر بهشته و رعایات حفظ نامحسوس است
 بر لوری نموده خوابه و تاسف عبداللطیف را با منشور مرحمت نویختن و نشانی نژاد میرزا فرستادند و آن گاه سید
 از استماع این بشارت فیسی جان تازه و حیات مجدد یافته سورات شکر تقدیم رسانید و عرض دشت سعادت انبیر بدنگاه
 ز ساله اشته که مناسب حال و شایسته وقت آن بود که بیشتر ازین سعادت آتابوس در یافته مشمول خواص خسروان گروم
 اکنون لاکه دانسته و با تجربه کار سے و در آن سوسه ارباب فاضله و تصورات و جرائم شده ام بگدام رو و بچه دست او نیاورد
 دولت ملازمت جرات قائم امید از کرم است آن حضرت چنان است که درین مرتبه جان بخشی فرموده از آن معاف دارند
 بافضل فرزند خود را بجلالی سینه ستم بر گاه و اهما خاطر و هر اس باطن من گستر شود خود نیز ما زرم استان بوس خواهم شد و چون
 لطیف خوابه و تاسف عبداللطیف بدنگاه آمد و مختار او را معروض داشتند که قهرمان جلال التماس بخواه حال یافت
 حکم شد که فسیع از بهادران حرم شاهان نیز جلوسه نموده قدم از قاقب او باز گیرند تا بدست نیارند و درین حال علی
 ایچک از نزد میرزا آمد و شطر سے از پریشانی بحوال او جبارت و انشین حرمش دشت و چون از قیام این دو دو مان بستان
 بود و تقاضات او پای قبول یافت و فاقان را فرزند احسان از کمال ماطعت و مهربانی با ولایت کابل را بمیرزا رحمت فرمود
 رایات سعادت به تفریح خلقت برافراشتند و دروم شهر پوراه آبی جندگاه تشریح برده از رفته مقدسه حضرت
 فرودس مسافرت او بهمت فرموده و آخرت سے روز برسم انبیا و توجیه جلالت آبا و شانه مخصوص خان شیخ جهان اختیار
 و شیخ ابوالفضل اسعادت هر سست اختصاص شدند و حکم شد که میرزا در ملازمت شاهزاده مرد و شاقب منزل بنزل
 می آید باشند و چون ساحت فیض ساحت جلالت آبا و سرور آیات بها کشا گردید شاهزاده بلند اقبال و ارث ملک است
 سلطان سلیم که اردو سے گیان پوسه در ظل حمایت نشان بجز لیزر اباطیس دولت جاوید بود و در روز در لیاقت
 مرد با سانه بدیاسی بخش من قناد بکوب اقبال پورست و درین سینه و ملک شیخ فرید بنجار سے از ولایت بهار

۲

رکاب بوسه صاف و حقیقت همان شدن شسته و بار در استخلال دولت خواجهان خند شکله از زوال باطل اود بر مشهور و مسوختها
 و بعد برین عرضند ایلخان اعظم میرزا عزیز کو کس شمشیر سپهتغای جوامع محصورم خاندان فرخنده سمرقند بارگاه اقبال کوی
 و پادشاه بسیار بخش اندک پذیر عتس خان اعظم نیز قبول مقرون داشته رقم غفور جوامع سعید او در کشید و بجای ازین ماجرا اگر
 او در جنگ شبازقان سمرقند یافت کینه سکه در پناه زمین و دران بحال کتبا روزگار گذرانید تا آنکه تصور نامی از فرزندان
 او خود را با در ساینده و ما با سینه که هم از دولت او بدست آوردید بود بر طبق اخصاص نهاد و بجاوت او پادشاهی از ابا جانشان
 واقف قلب برگردانده فراموش آمد بر تعبیر بملک کماخته دست تاراج و راز ساخت و زیر خان و مشرفان بدین معنی که کرمیت بسته
 در کنار دریای سرودیا و رسیدند اگر چه بی عیال از آب نتوانستند گذشت بقیه سمرقند بزم زمین بنگامه ارباب فساد گردید
 و آن بی سعادتی از قوم همرازان خود همیشه با چند سکه از زر و برآمد راه آوا سگ پیش گرفتند و انواع مشهوره کالیبا
 نگاشتی نموده خاندان باز کشیدند و در بجلو پار و رفته دران حدود و اسباب فتنه و آشوب سمرقند نهاد و تعبیر نمودند اباد را
 دست فرسود و تاراج گردانیده خواست که بچونپور اعظم شورشش مرتفع سازد و شاهیم خان از زمین او پادشاهان در تازی بود
 و قاسم خان از چاند پور روی بخت بدیع او نهادند و کثرت دولت خود را باین باعث تفرقه ارباب فساد و کثرت جوقی را در
 بجوم باوران بیان شایسته آن بی دولت نه و بار خوراکند داشته با سکه و زر و طلا و جواهر نمودند و نیست که روز اوبار شش
 یا خمر رسید و سرور و فرود اسپر بچو تقدیر خواهد گشت تاگزیر کتبی بنان اعظم نوشته تمام سوس دستگیره کرد آن خیر
 مراعات حقوق آشنائی و سبقت جت نموده بنقد و پیش و جاگیر لائق سعادتی فرموده و در خدمت پادشاه سخی فرستاده
 استشفاع جوامع او نمود و با تاس خانی اعظم گناه او بخشیده شد و فتنه چون ملک اقبال از غوغای سمرقند فرسود را چه
 قو درل از بهار آمد به سعادتی زمین بوسه کشیدند و بافت و بحال منصب وزارت کل من حیث الاستقلال فرقی عز
 بر فراخت و دران واسطه روز سه چند لشکری فرستادند که در آن حکومت و جرات آن حدود و بکنورمان سنگ تقوین
 فرمودند و ملک جهانگشا سعید کنان و لشکرا انگنان تا سواد و اربابان لاهور منتضت اقبال و سرور و بشهر داخل تا شده و رایت
 شریک است بر خلافت برافزشتند چون بلده سمرقند مغرب خیا هم گردان و هشتم گردید و پادشاه بگفته زس و سکا ایستگد سید
 عابد بخار سینه و بگناخته و سانه بگیر داران صوبه پنجاب بخصت الدعوات سمرقند از سینه یا فتنه و در پناه پست شهبازخان از
 قح پور آمد به سعادتی زمین بوسه محقر گردید و چون بیار الیکر دلی سرور ایالت جهانگشا اتفاق افتاد بنیارت در خدمت
 سینه آشیان سینه اما شریف سینه تشریف برده مراسم نیاز سینه بجای آورد و دنده آخر سینه آن روز بشرف ملاقات حضرت
 مریم مکناسی که از اگر با استقبال شریف برده بودند خوشترت گردیدند و شاهزاده و اربابان و سلطان و اجداد و شاه طغان
 محرم و دیگر بنده و دولت آستان بوسه شرف و خفاص یافتند و ملک اقبال در ملازمت حضرت مریم مکانی مستقر و درنگ
 خلافت نشست فرمود و چون درین مدت که شبازخان بخواست دارا خلافت اخصاص داشت خود لشکرا آن حضرت مریم مکناس
 بی اویانه سلوک نموده بود و از گناهیها سینه او ظاهر قدسیه آن حضرت گرانی داشت از جانب او شکایت پیش از پیش ظاهر
 ساخته و خاقان مستوره خصال بحیث مراعات خاطر حفظ مراتب ادب آن بنیاده سر یا پادشاهان این خاندان مکناس
 میبوس فرموده از سواد این ایام بسیار رسیدن بهاد و سپه خدیجه شسته پست در پا خود فرموده و ملک میان گردیده که آن
 سینه سعادت آشفته سردر نهنگام شورشش بنگار فرست یافته در صوبه بهار عام بینه و فساد و پادشاهت و درین مدت که در پناه

حریت را بنیاد خود ساختہ روزگار سیر سے ہوتا آنگہ ولایت ترحمت بجا گیر غازی خان چہنشی مقرر شدہ او سیادری خان عالم
 لشکر کشیدہ بنیاد را مردار شکست داد و اہل عجمیال اسباب عالمی و دولت صرف و آرد بسیار از روی اضطرار آمدہ غازی خان نے
 و خاندان سے خان اور اس قبیلہ و مسلسل نژاد و خان اعظم فرستاد و او بدرگاہ سلیمان جاہ روان ساخت و چون بقیہ خلافت رسید
 ہنگام باہر سے جہانم سبک سرگردید و ہم در نیو لا حیدر پسر یوسف جبک حاکم کشمیر بدرگاہ معلی رسیدہ مشہور عوامی
 حشر خانہ گشت پیش ازین صلاح حاصل ہوئے و فریمان پڑیسے یوسف از باہر گاہ خلافت رخصت شدہ بود
 او نوازیم خدمت و مراسم اقامت بقدم رسائیدہ پسر خود را با نقائس آن دیار مصوبہ صلاح حاصل ہر گاہ سلاطین
 بیگانہ فرستاد و سعادت آستانہ سوس خلافت را یافت و از خدا باسے این سال رحلت فرمودن علیا مرتب بقدم سسر
 جاوید از ان تاریخ کہ ایشان از سفر حجاز مراجعت فرمودند پوسستہ در جوار مزار لائیل لائیل لائیل حضرت خبت آسیا نے
 ان را کہ بر ماندہ روزگار فرزندہ آثار سیر سے بچو و نہ و نوازیم افضالی و افضال ہم چہرہ حال خاص و عام کشودہ
 طیقات اسم را از رشحات فیض این دولت جاوید طرازا مبرہ در میگروانیدہ و تماشے مہبت علیا منست ہر واج
 درون آن روز و منستہ قدسیہ مصر و من میداشتند دور نیو لا واسے حق را ایک زمان اجابت فرمود و وقت پیش
 بکلمات سرانے جاوید کشید و منج این واقعہ دل خراش و عاوتہ حکیر تراش بر خاطر قدسی مضامیر خاقان سنو و نوازیم
 گراتا سے کہ وہ جاسنے ازین علم سبکووار سے نشست و آن حضرت قاسم علیخان ماہر سکشون دل جوئی باز ماندہ
 ایشان بارالک دستے رخصت فرمودہ مسلح کی بجیت خیرات و میرات از خزانہ عامرہ ارسال داشتند و مقارن عجمیال
 فرمودے روسے قبلت بدرگاہ سپہ مرتب نما و چون دست آوریدہ داشت دیدن شہر فتحپور منتر ل گزیدہ قدم جات پیشتر
 گذشت و بعد از روزی چند خود را باستان عزت مریم مکاسنے رسائیدہ روسے حضور و ششوع چاک چکر نماوہ باست شفاع ایشان
 دولت جہانم از جلال غفور خاقان کشیر الاحسان شست و شوبانست و درین تاریخ خان اعظم میرزا غازی کوکلاش از ربار آمدہ مسیر کردہ
 فلک ساس مرق سعادت با فراغت و از وطن ارتحال پایہ کاظمی عبد السجاست لعلی منصب قضای مسکری شہر قاضی جلال سنگ
 این منصب گرامی عزت خاص داشت چون عرض رسید کہ او در تحقیق مضامیر شدہ دپانستہ و راستی از دوست او غور ارض نفسانی عمل نمایا
 رقم عزت در صحنہ اعتبار او کشیدہ حکم فرمودند کہ از ماہ و کن زیارت خانہ مبارک شتابہ شاپہ باین وسیلہ از گراناری جہانم نبات باہ
 بر تاجہ عبد السج را کہ تحصیل علوم رسمیہ و ملاقت بیان از سفر آن روزگار بود و سیاسی او منصب فرمودند و قتل سال نسبت
 و منضم از جلوسن چون روزیکہ خنبہ بوزو ہم سفر منضم فرود پای لعلی اتا نقضای چہار دقیقہ وسی و خبت نہانیہ نوازیم و شہستان عالم
 بیت الشرف محل بر توسعادت انداخت و نوزد سلطانی مبارکی و کامرانی آخا شدہ و جان لا آہودی دیگر پدیتا و بوستان
 سنداسے این دولت اہر ار اکلماسے اقبال تازہ تازہ شکست اگرچہ خاقان سنو و خصال بہارہ در حشین
 نوزد سے ہمسای پادشاہانہ آراستی و آن روز را نہایت گرامی و شستی لیکن زاندا سے سال حال حکم جان آنا
 باین سبتن شرف قضا یافت و کشیان گرام و دولت خاندان خاص عام را کہ منضم بر صد و بیست و چہان گلین بود با مرای عقلم شست
 فرمودند و یک ضلع آن کہ چہرہ کہ پادشاہی و جہای تخت شرف بود بتصد بان بیات عالی مقرر شد کہ از سرکار خاصہ آئین بندی نمایند
 و چون طور سہماند لاکہ و دو تھانہ خاص بود با تمام آتشہ نصیبہ آئین سبتند و آئینہ فریب یافت کہ چشم روزگار مثال آن در آئینہ
 خیال شتابہ بنو و نوزد مقرر شد کہ روز عزت و روز شرف و کلبس و نساہی منضم شود و دیگر ایام ہر روز سے کے از امر اسے جنگ ضعیف شد

بیت الشرف

نمایند و نیز حکم شد که بعد از این پنجیان عظام در ایام نوروز فرستادند و در آن بعضی رسانند تا هر کدام در وقت استیلا باضافه
 منصب سر فرزند فرستادند اهل خدمت و کار با بد عمل نیز بر من میرسد و باشد که اگر از روستا اقلان در آستی خدمت کرده باشد
 به تعلق آن اختصاص یا چند دالا بدیگر که مقرر گردید و بعد از این تاریخ نیابت سبب سعادت که در زمره باغیان حق نامشخص است
 و شش ماه تمامت سپرده روی امید به گاه که در دست بارگاه نهادند چون بمبیداد هم خان در جوار عقد بود در حضرت اکرم
 با تمام باو استقامت نام فرستاده بدیگر گاه بطلبیده بودند حضرت خاقانی پاس عزت حکم ایشان و همیشه در قم حضور بر امام خمینی او
 کشیدند و چون جشن نوروز در سبب مبارک و غیره در سبب حسن انجام گرفت خان اعظم میرزا غریز گوگلدا شمشیر که ولایت سمار
 در توتل او مقرر بود با ترمون خان و شاه قلیخان مجرم و شیخ فرید بخارسیه و بسیار کس از امر اوستیصال باغیان جنگال
 در خدمت یافت و بعد از آن خان و محب علیخان و سایر کجگیر واران مدوبه بهار قرمان شده استعدا و پیشش ننوده اناد
 خدمت باشند از صلاح و صواب دیدن خان اعظم که بر آنکه مطابق احکام باو شاهی خواهد بود در سبب تعلقت نوروز در محکم
 اینحال خبر رسید که جبارک و خیل و ترخان و یاران و بسیار کس از باغیان جنگال روستا او بار ولایت بهار نهادند و امام
 شورش و فساد و مرتفع ساخته اند و دست قدری و علم برر مایا در بر و ستان کشوده تاخت و تاراج تقیبات و فرست
 پرده اند اند اگر حضرت خاقانی پیش از استیلا این خبر با تمام آسمانی تعیین فوج قاهره فرموده بودند لیکن در وقت
 باز تر اولان مقرر شد که نامبرد و بار بزرگ و در آنکه و نایب آمدن محل عزت کلیدن بسیم و دیگر
 بیکمان از سفر حجاز در اوراق سابق دست ذکر یافته که بقیس الزیاسه کلیدن بیکم و دیگر حضرت عالیات بن
 مبارک تشریف از زانی فرمودند و شهر یار سنووه آثار لغو و بشمار بر سه خیرات و سبب آن سلفات عالی ارسال شد
 درین تاریخ بود و حضرت آن صدر نشین سر اوق حضرت قرین محبت و رعایت مراجعت نمود و از استیلا این بشارت ظاهر
 قدرت مطایر متبج مسرور گردید و در آن ایام بعضی بجهت رسیدند تا خبر او و لیعهد بر هم استقبال دستوری یافت و
 بعد از ورود و بعد از آنکه کوب اقبال استقبال شتافت و در آشنای راه خود به هر سبب سعادت و کتاب بوس غرضان
 یافته مراد شریف که جو العن ارجیان الملک با فرستاد تحت نظر اشراف و آورد و حضرت خاقانی و در موضع خانوه
 سعادت ملاقات همه زنگوار شرف گشته بودند دیگر عنان معاودت مستقر خلافت مطرف در شتند و از سوان آمدن
 شیخ عبدالباقی و مخدوم الملک از سفر حجاز در آن وقت که این هر دو بزرگوارت میدادند حضرت از خدمت مقرر شده بود که بجهت
 اراده آمدن سبب و ستان نمایند چون از درگاه آزرده رفته بودند و در حال نسبت بنندگان این آستان حجاز
 نامشایسته و خدمات الاطائل سزگور سبب سازه در دست شایسته شورش باغیان شتال به آستان میرزا محمد حکیم بلا سبب خدمت
 مرکب اقبال محبوب کابل شتات با تمام سبب سبب در حالی اسپایند در حال بخان خود سبب تمام بیامید و بخیر است
 فام در متوجه سبب و ستان میشوند مجله چون بگورات بر سبب از تکلون سعادت با با سبب در بر از تکلون دولت
 تر او و خدمات زده اند که نامواست و گشت دست حضرت و منتقد بر محل شفاعت آن صدر نشین و در گاه محبت
 و در زمان حال عدالت نشان از استیلا این خبر رسید سبب نامشایسته فرمودند که به دستک ایشان خدمت کنه رالفیه و
 مسلسل ساخته بزرگان فانه کتافات رسانند مخدوم الملک خود با حجاز از دست خضیب پادشاهی قالیاب قیام
 در شیخ عبدالباقی راه برگاه آوردند حضرت خاقانی نور سبب شیخ ابو فضل از هر دو گویا که در حجاز کرده بود و یاز پرس

است و در صورت جلاوت است از یکتایان روزگار و سر حلقه اهل سینه و ادبار لیکن از آنجا که با اولی نعمت ستیزه کردن و با دولت
تعداد او در آن زمین شومست چند آن و دید که بسر در آمد و دولت خرابان جانفشان سرور ایما به سر هر فلک است ارسال شده
حقیقت جنگ و فتح ضد اوست نمودند چون صورت حال بمبلغ جلال رسید شاه قلجیان محرم و شیخ ابرار سیم شیخ فرید بخار
را که در مرقبان بساط غرت بودند حکم شد که از هر یکی خان اعظم معاودت نمایند و دیگر یکی آن بر اوقت او جان خود
شنا نید و سهر رینولا حیدر پسر دوست خان و الی اشیر کامر حاجت معاودت یافت و شیخ یعقوب کشمیر سکه را
که در ایشالی و اقران خود بجزید علم و عمل امتیاز داشت و زبان آنگاه بود ایسلی ساخته به جباری او مقرر فرمودند و در آنجا
این ایام بسیار سیدن معصوم خان فرزند دوست چون آن آشفته و باغ بدست شد خدمت مریم سگالی بفتح شد و
با وجود چندین جرائم عظیم که مستوجب القبح عقوبت و سیاست بود آن حضرت جهت مراعات خاطر و نگاهداشت
مانب ایشان مرخصی حکم قبض او نمی توانستند فرمود و موافقا آمدند است و در فعال انانامیه اعمال او ظاهر بود
تا آنکه در رینولا بسکندر قلمی که از چند پاسه معتمد در گاه است حکم شد بر دست که سپس به نبر و او را با انجام رسانند
و نیز مان بادشاهی در شبی که در برابر یکپال نشسته بنزل خود میرفت با چند سکه بر سر او ریخته قبض رسانند و تقاضای
از حال بدی بیگ سمانه نیز تقاضا کردند که از جوار حیدر تفصیل این اجل نگه او بنویسند چنانکه از ایشان اقران خود گوئی
بهیچ قدر متعذر است که بهنگاه نزد چنان عالی از جوار حیدر بود و با این محرم در تریب مخصوص کرده لیکن شکر کنی و کم و مسلکی بعد از فعل
تا شایسته گشت بخلاف قانون ادب و انعام سلوک بنموده تا آنکه در نیوقت بمبلغ جلال رسید که او بزین کی دست
خیانت رسانیده و ظهور او را گشته است حاکمان عدالت پناه ازین جرأت و سیاست که باز پرس فرمود و چون بر ثبوت
پیوست حکم قصاص او شد و از قلع این ایام اصدار فرمان استعانت است لطلب میر فتح اندر شیراز است تعیین
و توصیف خطای آن کمالات میر از شرح و بیان تعیینت و اشتها ازین نسبت محتاج با طمانینه پیش ازین کار خان
حاکم میا بود بیخ گرانند جهت شرح راه فرستاده میرا از شیراز بکن آورده بود و چون حادلی خان را در کار رسید
بودن میر با آن مرزم تا جنس خود شناس دشوار بود از آن و در وقت سعادت ایشان بوس که مریم مستعدان
بفیت اقلیم است پیش نهاد جهت سافست نیکین از تو هم بهیچ اعتدالی آنجا نه با طهارت این خواش جرات و جسارت
نی یار است نمود و چون حقیقت حال بعرض جایون رسید فرمان تقضا امضا بنام حکام دکن شریف نقا ذیافت
که میرا با خوار و مضرام تمام روانه ملازمت سازند از موع این ایام شکستن حوض انوب ملا دست قریب به روانه
دو تخانه که بر سمت شمالی و قسمت بکمر اشرف حوض کلاسه از سنگ اسکس یافته پیوسته از آب باران لبر خورده شد
تقدیر آسمانه غلبه از آن حوض فروریخت و صحنه صید نورش همچنان روان شد و سبب از مردم که در آنجا
بودند بجز خیز غبار غمگین و نیز از لبر یا سیر از آنجا بر آند و در حقیقت بان که غمگین و شکار و شناس بود در آن حاد
ز شایسته بیسی با او در آنجا و کعبه آنجا که از آنجا میان کسان غایت در کفر و عیب است از آنجا که
او کشته بود آن حوض که در آنجا خایه چینی که در آنجا خایه چینی است از آنجا که در آنجا خایه چینی است
با او است که در آنجا خایه چینی است از آنجا که در آنجا خایه چینی است از آنجا که در آنجا خایه چینی است
از آنجا که در آنجا خایه چینی است از آنجا که در آنجا خایه چینی است از آنجا که در آنجا خایه چینی است

یکه بعد بحساب شهر قمری که روز ولادت اشرف پنجم حجب است و نوبت دیگر بقابل سنین شمسی که ماه لغز اول است
 و در روز چهارم چیر یوزن شش قراریافت یک دفعه بظلام دوم بار ششم سوم سیاب چهارم خوبوسه پنجم ششم بحد پنجم
 یکین هشتم برهمن نزد و نهم با هین دهم بریشیز یزد هم بر پنج و اقسام فله و واز هم نیک و بعد از فله و وزن سلطان
 در سال عمر گراسه از گو سفند و بز و مرغ و کجک مقصدی فرق مبارک از او ساخته شود و نیز جهت از یاد عمر دولت
 رفاخزون با خدای خود عهد فرمودند که در هر ماه شش در آن روز ترکیب شد حیوانی نشود هر سال بعد از وزن آنقدر
 روز که موافق عدد سنین عمر اشرف است گوشت تناول نفرمایند و در آن ایام در کل ممالک هر دو سجان دار اینقدر
 و در وزن قمری آن گرا بار دولت و بهشت چیر وزن کنند لقره و پارچه و سرب و قلعی سیوه و شیرینی درستی و
 در وزن کخند و در آن ماه نیز ترک ندهد گوشت فرمودند و شاهزاده و بلند اقبال فرزند تخت و دریم شاهزاده
 سلطان سلیم و سایر فرزندان را یکمربعه روز تولد ایشان به اقسام اجناس وزن فرمایند و این وسیله چیرین هر کار
 بنواد و ریاب احتیاج بکام دل رسیدند و باعث نجات جانداران شد و درینو لاجناظر قدس مطاسر خیابان بر تو
 افکنند که الحال بر بعد از تولد در جاسه نگاه دارند که اصلا او از مردم بگوشش آنها نرسد و ملاحظه نمایند که آیا در وقت
 گویائی هیچ حریفی از خود بر زبان آنها خواهد گذشت یا گنگ مطلق خواهند بود و بنا برین در هر اسه که از سموره و در روز
 منزه ساخته غلط چند را در آنها باز و بهشتند و همه از سخنان را هموکل فرمودند که در ایام اوقات شیر دادن و را سخا
 برده از گفت و شنود و مخالفت نمایند تا حقیقت حال ظاهر شود و دولت عوام آن منزل گنگ محل استوار یافت و
 چون بحد رسیده و هنگام گویائی شد حضرت خاقانی بتا شاستان پرورشش یا فتهاسه و ادومی بزبان
 تشریف بردند و اصلاحش و حسن از اساطیر نشد مثل کنگان با دوز تا نفس بے ارباب و حوت بزبان میرانند
 سر بلند سکه یافتن میرزاخان خانخانیان خلفت سیرام خان با تالیق و ارش ملک
 هفت اقلیم شاهزاده سلطان سلیم قبل ازین قطب الدین خان نخبه است اما لقی شاهزاده ولی عهد
 شرف انتقامش و هشت چون او را بجماعت سرحد تعیین فرمودند خاقان حقیقت شناس میرزاخان خانخانیان
 خلفت سیرام خان را شالیس دین منصب عالی دانست و غرقار بخشید اگر چه شاهزاده جوان نیت بچهره دانش و عقل کامل
 و فطرت بلند و سیر صاحب مصلحت آموز جهان دید با سکه دقیقه سنجید و انوار جبهه گیر سکه و جهاندار سکه از
 و بچو از ل بر پیشگاه خاطرش پر تو افکنده و آن سندانین حدیثانای را اکتساب فنون سلطنت به الام سینه
 نصب گشته لیکن خاقان سپهرستان محبت نظام سرکار ایشان و اتمار بخشید و خانخانیان را با این منصب عالی
 سر بلند گردانیدند و آن شالیس خدمت جنین فاسد مغرب داد و انما س قدوم اشرف نمود و با این سعادت
 کنگوشه عزت بر آسان سوخته مراسم پا انداز زینتار و عقیش تقیه بیه رسانید و هجرات شکر این بود بیت طلعی سچا
 او روز قضا یا سکه این ایام زنجرات خارج خذال سرست آن حضرت است از جاده سعادت و شغلیا لقرن
 نعتن نکل حکیم علی اودان شکر نئی که بجز در شکم هم سید و رفته رفته به هشتاد و هشتاد و پنجاه سکههای قمری
 بدین پند که یک پان با یک کرانند که روزی در غنایا هر خواهد شد و نیز تر با آن راضی نمیشدند و احکامات
 این موداد در حجب تفرقه خاطر را و بیایند دولت و آن در یکجا سب و در شد با آنکه اثر سکه از خون پدید آید

لطفی از آن فرس صواب نمود و خصیت معالجه یافتند و بنایت این دوستانه روز اول آن امرت از وجبات نوال طاهر گردید
 و کتربا یاسه مزاج قدسه بجز کمالی گراسید خاطر باسه چرم و در ارباب انخاص طراوت یافت و چارچین دولت را بنفهاسه
 مودت کف و نقود نامحسور بر رسم تقدق و خیرات نماز ترقی سبک گردید و عالم بر هم خورده انتقام پذیرت مصراع سلامت
 بهر آفاق در سلامت اوست به دستارن این حال جشن وزن شمس آریستکی یافت و آن گرانبار دولت را بطلا و دیگر خباب
 سجد و بخترا و ساکنین قسمت فرمودند و در پنجم ایام که گره از کار پاکشده و در ایامی عاقت و در محبت بوش و فریبش
 داشت گناه شباز خان را بخشید حکم الحلاق فرمودند و موکلان از پنجم از پاسه او برده هشت سیادت زمین بوس رسانیدند و در
 بیگام راجه میرزا اتاس عنایت نمود و کثیر بار کام بخش بنده نواز قبول این بختس پاید عزت او را بر افروختند و آن پسندیدند
 باره از واد پاسه آن حضرت بر رسم نثار شکیب گدایند و سرخیالت در پیش انداخته بیهانه صاحبان بزم فرس و حرمان
 آنجن تقدس بود در شعر بنده سے و نیکت نام بودت بیع و نظرت بلند و مزاج وانی و تیز زبانی عدل و نظیرند هشت حضرت
 خاقانسه اورا از خلیفین هست به اهن عزت رسیده در ساکب امر او صاحبان خاص انتقام شیده بودند ذات او
 است و در بیادسی حال بیاد سده و در وقت روایگه رسید و بنده و نیز آن شاعر سے بخت سبی و نیایسن شیت آئین راه پادشاه
 درون جو هر شد و شالیستی بدست داشت لیسول کفر کیمیا اثر خصوس گردید و گفته اند که درش بجز سے تریست نمود که دست
 بخشش او پانصد هزار مر بودیم بهن ایام حکومت در است صوبه پنجاب بعده اتمام راجه بلونت او بن شرف شد
 و سید خان را از ان خدمت معزول رسانند و حدود مسنبل جایگزین نمودند و قانع سال است و هشتم از جلوس
 اشرف روز و شنبه است و ششم صفر تصد و نو و یکم تیر مالم از و در برج شرف علی تجویز فرموده سال است
 و هشتم از جلوس ابد قرین خاقان سکندر آئین بسیار سکه و فرسته آغاز شده و نو از نوبه آئین کبر سکه فریت و در شنبه
 تار و شرف هر روز بنده سے لیز خاص در کمال آریستکی ترتیب یافت امر اعطاء پذیر مرتبت و شاکستی خویش به
 منصب التفات یا گیر سر او از گردید و از اعاظم و قلن که در خفا ان این سال ایون پر ترقی اقبال انداخته فتح ولایت
 بگاد است بار سوم و اجمال این دهسان آنکه چون فان اهم سیزه از نو کولکاشن بنا و سب باغیان بنگار و عشق این ملک
 از درگاه معلی رخصت شد پیش از حسین او سبب از ارباب فنا که در ولایت بهار شورش انداخته بودند به تیغ محبت
 جاها ان نصرت قرین بیاد و افرا رسیدند چنانچه گل جوادان سابق هست و در یافت و صادق خان بهیم ایغا نور احمد
 آستان سر بلند ساخت و شاه قلیخان محرم و صادق خان شیخ ابراهیم شیخ فرید بخار سے جنگ خان اعظم تعین شدند و در
 پادشاه سے اکثر به از جاگیر داران صوبه آریس و چون بود او در راه بهار رسانیدند و در اندک فرسته لشکر سے عظیم در جا پور
 فراموشان اعظم خود بسیاری فرما نزلان جانان قدم به پیش او و به لکری شافت ترسون خان شیخ ابراهیم و میرزاده علیخان و سید
 عبد الله خان کجک خواجه سبحان علی نرگه از آب گداز ایند به راه دیگر و شکوه و جوان اثره جنگل بسیدر مسابره و غلوار بود و کله و در
 میشود و در منگیر کله یکجا شد و از حد و کله کانه ترسون خان و شاه قلیخان محرم و میرزاده علیخان و شیخ ابراهیم در
 تیر و اس را بطریق متفکر تعین فرمودند که یک و شترل پیش میرفته باشند اگر چه شرف الهین حسین میرزاده و بابا خان قلیخان
 قبل ازین راه نما پیش گرفته بودند اما قاسم کاسبیله با دیگر سید و نان در ترتیب اسباب نعال و قیده نامر سے نیکد
 از صیرت سلطه ها که اقبال بخش با قتلوسه افغان که ولایت او در سیر استعرون داشت و حسب جمعیت و تعداد

سریل ارباب سپه بپه بود و همای استوار کرده قرار داد که چون افواج منصوره نزدیک رسد خود را ملحق سازد و بعد از آن که بگویند
رفته چپاوس و میزبانگ و دیگر قاقشالان را مصلحت خاطر کرده اند سپه یو گرفت و جهت تسلی نماز اول جمالی خود را در آنجا گذشت
و باخیان شیرو ساری بجای کنگ آمدند و بهادران لغرت فرین بر کسبه رسیدند آن حکم را که بمنزله دودانه بنگاه است البته شمشیر
ساختند و بپنروسه اقبال روز افزون ترتیب افواج نموده در یزیر قنیم صفت آراسه کردند و دیگر کار کالی کنگ مرعها تقسیم
فرموده مستعد قتال و جدال گشته چون از طرف مملودل نگرانی بود وزیر خان را باسید عبدالقادر خان و میزبان و علیخان و
شیخ محمد غزنوی و خواجی عیاسی و دیگر لگیان قریب چهار هزار سوار بجانب ملکه فرستادند نامسودا در روز دهم کوه کوه
مسکه اقبال تمانه سانه فروکش نمودند و همواره از جانبین به شیر و تفنگ مجادله و مقاتله میشد چون روز سه چند برین تیر
گذشت حیوان لشکر اقدوسه تذبذب خاطر گشته از کثرت غنیمت و التماس کمک عرض داشت نمودند و شیر بیگ تو است که بطریق
و کله چو که رفته بود و بر گاه آمده صفت را سر و من داشت اسپر زاجان خان خانان از بن خان کولک شمشیر اقبال تلخان
و مخصوص خان و عجب خان در آن کسوت و شیخ جمال بنیاد شیر و به تفریب و میر ابو المظفر و میر مصوم کوه و دیگر سوار
کار طلب بیک تهن شدند و هر کدام را با سپه و خلعت سزار از سه بخشید به صفت تمام رحمت فرمودند و سپه تمانه در آن
بر نیامده بودند که شرف و فتح و غیره از سه مسرت افزایست خواطر ارباب اخصاص گردید و شرح این بریم اجمال آنکه چون ایام
اقبال فریقین به دستهای بنامید و همواره از جانب مخالفان آثار غلبه و قدرت بظهور میر سپه و ایامی دولت روز افزون
بیاصلن قدرتی سواصلن آن حضرت متوجه شده استظهار عیب نمیشد و پشتند درین حال قاسمی را در آنجا می ای ارباب باقی بود
با کشته تبار تو با تفنگ از فتح آباد آمده اعلام نمودند و هنگام سرافراشت قضا را قسبه ای که این گاه اقبال به آن سیاحت
رسیده و حیات سیلاب قناد و عات کاسیله کالاه او را پچاسه او عجب فرمود و در اندک روزی تو با تفنگ
و دیگر فرین حیات افریز سوخت و میان مصوم و قاقشالان و خالد بن نیز خیار نفاق مرتفع شد و ایامی دولت نصرت
یافته بصید تلوپ و خاطر چوسه آن مردم پر داخته بسیار است از وحشت گزنیان رسیده خاطر را دل ساسا توده حذر مده و خواه
نسلک ساختند از جمله فالدین بعد سوگند آمده دید و میرزا محمد قاقشال و چپاوس و دیگران غائبانه تو را سر گرفته قرار دادند
که بانفعل ترک همراهی باخیان نموده خود را با اهل عیالی رسانند و از آنجا خاطر او پر داخته بمسکه اقبال شتابان مامی کاسیله
و سایر باخیان برگشته بخت از غور این لطیفه غیبی سرشته تدمیر اند دست داده نیز بر سراسیگی رسو کواوسه قرار نهاده
آواره و شت او بار ترویج ند و مجدد اساحت آن ملک آنجا شوب ارباب غلاف بر امش یافت خان اعظم عبادت شکر
این موهبت عظمی بیامی آورده حقیقت کارنامه اقبال بشده سر خلافت عرض داشت نمود و بجلا چون عاصی کاسیله قرار
بر فرود داده راه شهرت پیش گرفت بصفت هر چه تمام خود را بنگاه قاقشالان رسانید که هم حراست این میان گاه بدیم
اقبال خود از قاقشالان بشده میرزا محمد قاقشال ۱۰۱۰ هجری بمستی و در او را پشیر با من رسانیده بود و از جانب
خاطر مصلحت ساخته بمقر بلدی دیگر قاقشالان و شتابان و تمانه رسد که هر دو گمشا کاه و کازار گردیدند و باسست کالی که کوه
رانا لاج تمه و در هر قدر آنها صفت گماشت خان و سایر محب منخان شیخ ابراهیم و ایوب و دیگر و کنگ و کنگی تمینا چهار
هزار سوار را سپر کرده در آن خانه استقامت آسانان در روز دهم که بر روی آنها تشنگ شده بود و افواج منصوره
رسید و باخیان برگشته بخت تمانه مقلاصه نیامده و راه او پیش گرفتند و چون به دران لغرت تیران کوه رسیده

ح

نزول فیروز سے فرمودتہ میر ذابیک و خالد بن و وزیر جمل پر جب قرار داد آمدہ ہو سستند و ہشتیال مامی و ساہراہل قساد
 بر خود گرفتہ جنگاشی شافتند چون خان اعظم ساحت آن ملک را از خسر نماشاں در باب یعنی و فساد پاک ساختہ و عاصی
 کاسیے آورہ باو یہ خصیایاں گرویدہ عرقہ و ہشت بدگاہ علیہاں جاہ فرستادہ التماس نمود کہ آبی ہوا می آن ملک بر مزاج
 من سخت گراستہ مینند و اصل طبیعت من راست نمی آید اگر کچھ سے درخا بسیر بر منجمل کہ نزلزل تمام در ارکان حیات من
 ماہ باید خاقان ہریان دل از غایت ماحضت حکم فرمود کہ اگر کسی از امیران لشکر صبد آن ملک بر ذمت ہمت غولیش لارزم
 شناسد اورا گذارستہ خود ولایت مبار آید را لار فرستے چند ترقف نماید کہ غمناز خان را بحکومت آن دیار تعین فرمودہ ایم
 ستاقب میرسد و شبانز خان بہ انوع مراحم و نواز شش ہر فرزند و با سببے از مردم نیک بدان صوبہ خصت یافت
 و مقارن این ایام امیر فتح اللہ شیرازی بساوت ملازمت خاقان سکندہ چشتت فرق فرقت بر افراخت تعریف تو
 آن علامہ الزمانی بر تر از پایہ من و ہمت علامہ شیخ ابو الفضل کہ در تیز و تخیص جو ہر دانش یگانہ روزگار بود و در کتب
 نوشتہ کہ اگر کس نامہا و دانش بہ نستی سلو در شود امیر فتح اللہ تو کند کہ اساس نو بر نہد و بدان رفتہا آرزو نبرد و در ہند
 کہ میاسن تربیت و نواز شش خاقان قد شناس ہراتب عالی بود ارج والا تریے وقت آمد نمود و ظاہر او از باطن او معلوم تر شد
 از وقت رخ دین سال تعین فرمودن اتمام و خان کہ بحکومت ولایت بجات چون امر سے در زل رقرہ کھک تقدیر شدہ باشد
 ناگزیر بودتش از زمان خاندنیلون ہالم طور جلوہ کند و پیش از وقوع آن اسباب فراہم آید چنانچہ فرستادن اتمام و خان
 بدیالت بجات عمدہ سباب شورش آن دیار شد بھذا خاقان ستودہ خصال در ہنگام تظہیر بجات اورا بنوید کہ موت آن
 دیار امید و بناختہ بود و بنویس کہ شہاب الدین احمد خان بحکومت آن ملک فرامیاز و ہشت اتمام و خان بیخبر مقتداست
 کفایت امیر امیر بن مقربان بساطت بجات رسانید اظہار دولت فرستد و تھم فرستد جمع و تکیہ محمود سے نمود و آن حضرت
 از کمال مافقت بہرست اورا بحکومت و حراست آن ملک بلند مرتبہ گردانید و بعد از ان ہر چند دو تھو بان بفرستد
 کہ صبد ولایت بجات از اندانہ عرصہ او میر و نشت چون بزبان الہام بیان گذشتہ بود القات بجات آنانہ فرمودہ
 بہ ایالت بجات شرف و خدمت از زانی ہشتند و میر ابو تراب بہ ایمنی فرامیاز یافت و خواہ نظام الدین احمد را
 و زواج او اتفاقا سو را دیوان ساختند و محمد حسین شیخ و میر ابو المظفر و نیک محمد توقبای و میر حبیب اللہ و میر شرف الدین
 و میر صالح و شاہ بیگ و میر با شرم و میر مصوم بہکرسے وزیر الدین کبند و سید جلال بہکرسے و سید ابو اسحاق و قہر انیک
 آقا و پہلوان علی سبستانی بہر سببے او مقرر شدند و نامیر و طار را بخلعت و اسپ آفر از فرمودہ بدان صوبہ خصت نمودند کہ
 پیر مشرف رضوان دارد فرہ خوش ہونا کہ از خانہ زادان متحد مزاج نہماست بہ آوردن شہاب الدین احمد خان تعین شد کہ
 چون اتمام و خان بہ احمد آبا و رسد اورا بدگاہ سخط آورد و بعد برین ایام میر شریف گیلاس نے از جانب نظام الملک بد دیگر
 اہلبہاں و بیکشہا ہی بیکند دکن بدگاہ والا سیدہ سعادت آستان بوس رسافت ذکر خدر اتمام و خان سیاہ
 بخت بہ شیخ و پیر پیر خواہ سے و عرض دیگر سوانج و وقایع صوبہ ہنگالہ چون خان بھو بد گرویدہ و خواہ
 بخیاں شرفینہ را ننگ تہ و او بہ دار الملک ہنگالہ درآمد و ناسے کاسیے آورہ و ہشت تبرمین شدہ بر می بہت پیش
 آمدہ روزی در روز ہر روز درآمدہ برس و سایل مسکایہ بیان آشتی گرویدہ و تر شدہ ہشت بدگاہ سلیہاں جاہ فرستاد
 بوسہ مقربان و پیر پیر خواہ سے و ناسے کاسیے آورہ و ہشت تبرمین شدہ بر می بہت پیش آمدہ روزی در روز ہر روز درآمدہ برس و سایل

با فضل و موافق و گفتند را با کرد از طریق و اندک و صلیک بنده منتظر ساخته او ریس را قبول او مقرر دارند در وقت خان اعظم
 بموجب حکم فرستاد که خان معاودت بیدار الملک بهار و نطق گروند و صادق خان را بسردار سے کن لشکر بازگذازد و او از
 پرکار سے بعضی مقدمات عملداران در میان آورد و او را دبا سے دور از کار پیش نهادی طریقت لایم و وزیر خان را
 بسردار سے مقرر فرموده خود بجای سے پور و رحمت نمود و از رفتن او قتل و غلام طبع شده باز بر سر کار خود رفت و حکمی که بپدر
 ملکیت و خوار سے میکرد بشرطی سے و در آن سال در خواستهای بی حساب و انودام انیز استین روانه شده سر از صلح
 باز زدند و از شیر پور مجرم رزم شتافته در نواسه بر دو ان بترتیب منقوت برداختند و آن رسوا به باز حمله ساز و شش
 کرد و سه مسکر اقبال عثمان باز کشیده مجدد مقدمات صلح در میان آورد و او را قائل از ریو و رنگ او برگند هارن و
 سیف پور و دیگر محالی را بر او تسلیم افروزد و مقرر ساختند که در زمره دو تواریان منتظم بود و قدم از اطاعت و فرمان پذیری
 بیرون نهند و بر او را در راه خود را با چکش لائق بدرگاه معلی فرستند قتل و بعد از بعد از قول جناب و انود که اگر صادق تا
 با چند سے از مسکر بر آید و من نیز با دو سه کس در پیر شتابم و از جانبین اطمینان پذیرد و سپه خوار با قبیلان است نامی و
 ملاحظه اجناس روانه در گاه می سازم صادق خان که در مصالح دیوسه و تدبیرات محلی تمام حیار بودیاس و خرم و احتیاط
 و همیشه با یعنی راضی نشد و قرار داد که چون آن جماعه را نسبت ارادت بسادات بجا می است شیخ فرید بنیخته که از اعظم این
 دولتت با سچارفته ارکان صلح را عهد و پیمان استحکام بخشید شیخ نیز از اخلاص که بصاحب خود داشت قدم جزأت پیش نهاد
 و حسن خان و سید ابوالقاسم و سید عبدالهادی و محمود خان خواص با او مراقت نمودند و چون بجای سے معذور شدند
 اثری از ان قرار داد و اطاعت نشد و شیخ که از جانب قتل آمده بودند بلا زمت و ریو رنگ شیخ را نادیده بردند و آن سیاه بان
 نظایر کرم بوی و قواضع و فرط نود و یکی مقصد آنکه چون مجلس با خبر شد شیخ بنجیمه خود و دو جمعی از او باش اقامت در کتب
 کمارش با حجام رسانند اما شیخ از سفر پیشانی ارباب فساد نقش باطن کنافرو خوانده بجام نفوس دریافت که اهل غلط
 محض بود و در فتنه از روش مکالمه دیگر افغانان آنکه شدت و شوهرش پیشتر ظاهر شد چون رفت با خبر سید شیخ
 بغیرت رفتن بر خاسته متوجه جلو خانه گردید و افغانان از اطراف هجوم آورده شیخ قدر برافراختند و خدی از جهران
 شیخ در ان مغلوب قتل رسیدند اگر چه پیشتر تمام اسپان را تدارک برده بودند اما انیل انیل سے شیخ در گوشه استاده بود شیخ
 خود را بنیل رسانیده بسرت متوجه دیر شد بسبب تقدیر قبل از غوغا مردم هجوم عام مردم خورد و براه شتافت و چون
 تاریک شده بود مخالفان به غلط کردند و این از اسباب نجات شد درین وقت خدی سے ارارباب خدی خود را قتل رسانید
 پیشتر انداز سے مقید شدند شیخ خود را از بالای فیل انداخته در ان شب تار پیاده سر در کم قدم براه نهاد و مخالفان که با ان
 شیخ در انبندلیت بگرفتند فیل هجوم آوردند و در ان سکه یکی یکی از طرازان شیخ در چار شد اسپ خود را کشید و شیخ
 بیدر قه قوی این رسد سلامت به اردو و پوست و دیگر رفقا اکثر سے رضی شدند و بحال تباہ از ان در طه بلاکت نیم جان
 با صل سلامت رسانیدند و امر بر حقیقت گذران باطل ستیزا گاه سے یافته به تیمه آلات قتال و ترتیب افواج پرداخت
 از ان منزلی کوچ کردند و در دو کوه سے فتنم مرصه مبارزت کردند و قتل خود و کجا قلعه ساخته قدم سلامت افشرد و بود
 و بجای دیگر بهادر کوراه حصار مضبوط کرده غزیت بیکار و هشت تخت صادق خان و شاه علی خان محرم و دیگر بهادران
 با حشمان بنوم رزم بهادر شتافته ترددات نمایان ظاهر ساختند و نیروی اقبال رفرافزون آن حصار را گرفتند

۱۳۶۳

در شهر راجه و در آنجا بنام این معنی را از مقبولات کار خود داشته برگشته با ترک سابقا جاگیر آنها بود در وقت شریک
انباب خفته پزوه خنده و کاتبان سلفه نوشته اظهار متابعت و ترغیب آمدن نمودند و میرزا جید که سر حلقه سید و لسانی بود
نظایر خدمت شهاب خان چنان می نمود که اول کسی که همراه شهاب در گاه خواند رفت هم عددی از آنوقت مکتوب و به
زاد ساختن مردم سے داشت چنانچه منقول میگردد و از آن وقت جوین و شیکم را که از عهد او بود با خود متفق ساخت و در
اعتماد خان و خواجہ نظام الدین احمد سیکه و خواجہ ابوالقاسم دیوان برتن رسیدند که علی که سید اولی شهاب خان
آمده بود و ناقابل وکیل اعتماد خان به احمد آباد پیوست و شهاب خان به استقبال فرمان عاسی و اسپ و خلعت نشانی
بتفاق گرم سطله باز بشهر درآمد و چون برهنه منور حرم اطلاع یافت در همان مجلس کلید دروازه ای که حصار را بولکل
اعتماد خان سپرده مردم خود را از تهاجمات طلب کردند و از آن غلظت از بر سر خود در آن تهاجمات که شهاب خان در
بهشتاد قلعه از گنده و نو تعمیر نموده تهاجمات نشانیده بود شده بهین که مردم او بر آمدند کوشه و گراس اگر شغال را در
ساخته سر بشورش و فساد برده هستند و شهاب خان از احمد آباد آمده در عثمان پور نشست و مقدر این نهاد و خان
و شاه ابوتراب او خواجہ نظام الدین احمد سیکه بشهر درآمد و میرزا جید با دیگر منفه ان که نامبرده شده قریب با نصد سوار
فرایم آورده بر سر مال تبوه منزل گزید و به اعتماد و نایب پیغام فرستاد که از پریشانی همراه شهاب خان بدرگاه
نی تو ایچ رفت اگر بدستور سابق جاگیر باسکه که شهاب خان با داده بود مسلم میدان ساسا خدمت آمده لوازم نو کرم
بجای می ارم والا سر بصوری آورده می نیم اعتماد خان در جواب ننود که من بچکم آن جاگیر با نشتا خواه نمی آید انم کرد
اما از جانب خود با نچه نمند و باشد رعایت ترا هم نمود آن جهت برگشته از جواب اعتماد خان مایوس معلق شده
در برگنه ماتر نزد خلیل بیگ و محمد یوسف شاستا فتند و هنگامه ارباب فساد گرسه پذیرفت چون سبب که کجک
اعتماد خان از درگاه و نهین شده بودند هنوز سسیده بودند اعتماد خان صلاح وقت در آن دید که شهاب خان
برگزیده روز سه چند نگار به امداد و ایالت او در سهتصال معاندان دولت بهت گمارد وین من قرار داد
شاه ابوتراب و در به انجام اندین احمد سیکه نزد او رفقه استشاره نمودند شهاب خان در جواب گفت که در دست
بخت نیست که در وقت بد پریشانی و این معصه ان جان جاگیر با می که داشته زده با نشتا سخی بشوید لانی رنگ
جاگیر باسکه قندم اجا با بستو سابق بحال خود دارید با شش فتنه در نشیند اگر بچکم جاگیر سسیده نشانی بخود و در
که بنیز بر در مشهور میان آنجا هم سسیده و خود را خوب هیچ نشانی اند و کثرت عام نشد با نچه از مردم بار خود را
بر سر آنها فرستاده سنگ تفرقه در جمعیت ارباب فساد اندازید اعتماد خان گفت که بالفعل و شهاب مشاور و شایسته
اعبازان هر چه صلاح باشد عین صواب خواند بود شهاب خان عند پیش آورد که میباید عرض کرده مسالان سفر
نموده ام مردم من در نهایت پریشانی با کوچ و بیاسی از شهر برآمده چگونه تیران باز گردید اعتماد خان چه
نمود که از فرود خانه خالصات امداد خواهم کرد چون زنده سے در میان نبود روز سه چند بیروت و صوت و شش
مسم و تعین مبلغ و مقدار گذشت آخر شهاب خان از منظر احوال چنان خواند که اعتماد خان میجو اند که بیستان
روز سه چند در انجا پاره تا مردم مکی او از درگاه برسد بعد از آن سر بصیر خواهد وارد آتایستی روز اول است

خان طر خوان بود و بر خیزد و خان غونید انقصه شهاب خان از ظاہر احمد آباد کوچ کرده بگری رفت و جمعی از کوبان
 که در ننگه با تر فرام آورده بودند فرصت مختصر شمرده بکایتی راه شناختند که مظفر را همراه آورده کار سے از پیش بر خیزد
 بیخبر محق شدند و عروس سلطنت گجرات را از خود بر سرته و آسان و جوی در نظر او جلو و داده سخن در راه گفتند
 و بنده سردار کاتبان را به تلخ و خیرین تا خطه تراج همراه گرفتند و سخته او بار بار آمدند و ندانند و قریب یکبار و پانصد
 سوار از کاتبان فرام آورده تا بر کنگه دوله عنان سارعت باز بکشیدند و رقصه دوله لاشه تدریس ایل قشور
 شهاب اندیشه و تذبذب فرود رفت بعضی مصلحت دران دیدند که بهار و دو شهاب خان شیخون باید برو و تو خود برین
 که بطرف نیدر کجاست رفته آن بلده هموره را یعنی سازی سازد و عطا و خان که خبر رسیدن مخالفان بدولت شنیدند دل
 از دست داده و دست از پادشاهی بکسر شناخت که شهاب خان را برگردانند به احمد آباد آورده و از فاست
 اضطراب و سرسختی چنین خطا سے عظیم و تدریس غلط کرد و در واقع قیتم را در دوازده کر و سب احمد آباد گذارشتن صبر
 کرده راه بطلب گنگه مشتاقان بکدام عقل و تیز راست معجزه اسرار سے که شهر را به اعماد او توان گذارشت
 نپاشد هر چند صلاح اندیشان راست تدبیر دوست کننده گفتند که این سزا خط است بیع رضا اصفافرموده
 شیر خان نام سپه خود را بجا قیتم احمد آباد گذارشته تدبیر معصوم کبر سے و قیتم انیک آقا و زین الدین کینو را بچراغ
 دوازده تعیین نموده مجاهد خان گجراتی را بر سر دوازده را گذارشت و خود ما کلام الدین احمد بنیچه از شهر برای بیع
 راه کبر سے پیش گرفت و بگرد آمدن او همه از واقعه طلبان گجرات کیارباب فساد زبان یکی داشتند سرانجام
 بر آمدن اعماد خان را بجزوان گرفتن و انمودند و در وقت که ایل ادب اصریت زده کار خود بودند و نمی دانستند که بجای
 باید رفت و ج باید ساخت این قسم شروه رسید و در ساعت بسخت هر چه تمام روی شفاوت و نکالت بر احمد آباد
 نهادند و تا رسیدن شهر آمانا جمعیت مخالفان سے از دو دو چون لظاہر احمد آباد رسیدند از روانه ده که
 بمده مجاہدان گجراتی بود و هجوم آورده بفریب راست بشهر درآمد ندر بلوان علی سیتانی کو تو ال شهر قتل رسید
 آتش فتنه و شوب زبان کشیده شیر خان سپه اعماد و خان و بی معصوم کبر سے دین الدین کینو و غیره بنار جان کنان
 خود را از ان مملکت بر انداخته راه بی رحمت پیش گرفتند و ارباب فساد و ست یغا کشوده بنارت و تراج بر خیزند
 و متو که چنین روز سے را شبها بدعا میخواست بدو تخانه هاسے سلاطین گجرات آورده کامیاب بر سنده مر اوشت
 مدد لمر البصر میان همه همو سے که ملو از ررد و اسپر و قش فتنس بود تراج حادثات رفت و چون اعماد و خان بگری
 رسید بعد از گفت و شنود و عهد و پیمان شهاب خان را برگردانید و شهاب خان که اعماد و بیخه از نظر زمان
 خود ندانست آنرا بجهت طلب همیشه سوگند مصحت و او در حلقه آنجا شگ حرام تک بود که پیشتر از همه سوگند
 خورد و اول کسی که مخالفان در آمد او بود با بکل چون بهشت کرد سے اعماد آباد رسیدند بی معصوم بگری دین الدین
 کینو که از شهر سے آمده دو جا رنده خبر و عشت اشرا احمد آباد و ظاہر شناختند شهاب خان از استعمال این ساخته
 سر کجیب اندیشه فرورد و از دیگر دو تن و ایل کنگاش فرامست هر کس از خورد نشن خویش سخن کرد و آخر ایجا
 بین قرار گرفت که یک جلوتی احمد آباد باید شناختا اگر مخالفان باز صابر بر آید خشک صفت گفتند هر آنچه نصیب
 باشد بطور خواہ پیوست و اگر فکرم را مصلوب سازند محاصره باید نمود که درین زود می کگیان اعماد و خان نیز

نهایت فرقی غرت برافراخت و در قصبه سیاهک که در ایام کنگ و چون هم پورسته و از جایاهاست پرنفیس قابل تزیینت است بحیثیت
 مساحت ولایت بنگاله توقف فرموده شهر ماسه که خیال خضار بلا دروسه زمین تواند بود اساس یافت و مشرف بر آب
 در وضعی که هر دو دریا به هم آورده قلعه از سنگ سرخ بجز قلعه اگره طرح افکنده آنرا باس نام فرمودند و ذکر ظفر یا قفس بسیار
 و شکست عاصی کاسبی و دیگر سواخ اقبال در اوراق گذشته نهریت یافتن در باب قناد و در متن حکم
 اقبال بجانب اورلیسه نگاشته کلک قانع رقم گشته چون در قتلخاوان برکنار دریا سے و مورد مسکرا آرهند و فوسج کجور اکاش
 بقصد خلاصه قاتلان شتافتند ماسه کابلی از ملک بهاتی برآمده در حد و قلع پور پرنیه که بجایگزیرسون خان مقرب بود
 تاخت و تاراج قصبهات و قریات پرداخت و ترسون خان در حوظ طاقت مجاهدت مقاله نیافته مستحسن گشت و مخالفان تا
 هفت کرد سپه نامه دست تصرف و تسلط دراز ساختند شاه اقبال از شنیدن این خبر کجور اقبال روز افزون نمود
 باغهای نائره فتنه آشوب کمر بست و در اندک فرصت بدو قتلخاوان پیوسته تکبیر این شهر محسوس نمود مصوم خان
 در جائیکه بود عنان او بار بار کشید و چون قتلخاوان شده بود جمیع از امر اسه اورلیسه را مثل شاه طلیخان محرم و ماضی خان
 و محب علیخان در راه گویال جا دون و کنکار و میرا و الماسه و میلو و القاسم پسران سید محمد میر علی و چندی دیگر نزد خود
 طلب داشت درین وقت خبر رسید که بابی بکر سے با فوسج از مخالفان بقصد دستوس فتنه و لوکران ترسون خان تاخت
 نیار و در راه نهریت سپرده اند شاه اقبال بیشتر از خود محب علیخان و قاسم خان و پیور بدخشه و سلیم خان را تعیین نمود و شتاب
 خود نیز بیخ اهل اوبار شتافت و مخالفان با فوج متفلاح جنگ کرده راه فرار پیش گرفتند و نهریت بسیار تضرع مجاهدان عمره
 فیروز سے بر آمد و از پنجاب ستر مصوم خان بیفر کرده بر ساحل دریای جون مسکرا اقبال آراست و آن سیاه تخت در برابر لشکر
 فیروز سے اثری ای اوبار افشرده آماده جنگ شد روز سه چند بر سل رسائل در نهریت نشاء راه سعادت گذشت و چون
 سرشت ازشت اولتبنه و فساد مجبور نمرد و نصیحت سودمند نیفتاد و آخر نصیحت او اوبار قرار داده بهنگامه نیز آراست
 جمیع از بهادران آتش فوی در بارش تیر و تفنگ ننگ آسا بر دریا زده کارزار کردند و باطل سران تاب مقاومت نیار و
 راه نهریت پیش گرفتند و مقارن اقبال جمیع از دو قتلخاوان بکیشی گذشته بتعاقب شتافتند محب علیخان و سلیم خان مور
 و چند سے از تیز و ستان عمره فیروز سے خود را بمخالفان رسانیدند و او شجاعت و مرد سے و دند میرزا محمد و دو سوم و چند سے
 از بار بخلات برگشته کارزار کردند درین وقت شاه اقبال رسیده و دو قتلخاوان را قوسه پشت ساخت و کسار سے
 از ایل اوبار بقتل رسیدند و قرامید سے گرفتار گردیدند بقیه سپهت لصد جان کندن آواره و شتافتند و فیل چابا و دیگر فیلان
 و فراوان اسباب پرسته نیار او عرض اقبال اتما و امر احفام کجور اکاش شتافتند ماسه کاسبی باند سے بولایت
 بهاتی پناه برده بریاسه با جمیع بچانب کوچ کورنگ کرد و همچنین هر که اسه بگوشه خریدند و را باس دید این خج مسرت
 افزای نیار آریکباران گشت روز سه که شاه نایان و سادات خان و دیگر امر از اورلیسه آمد و در بهر سو که پناها را
 ملاقات نمودند و قتلخاوان نیز به نایان و سادات خان رسیدند و در میان سواران و سواران و سواران و سواران
 عده و اوطار ایشان نهر اشرار تهاوی خان کرده نهریت را از ایل که مخالفان گشت خور و کانا به فرقی خویش او یکا بر
 شاه اقبال در اوقاف و در تمام پرنیه را ناسازگاری در آمد و ادقی خان تاب براسه نیار و در لشکر
 فیروز سے اثری ای رسیده بدگر گانه پرنیه تا نوا از سواخ نهریت یافتن خبر عادت فرموده و چون کجور اقبال

را متصرف شد و شهاب الدین احمد خان در عیال و خان و سایر بنده با در بقیه فراهم آیدند و اولی غلام شیر خان فولاد سکه
در مقصد چنانچه خبر شوشش برنگیخت و بیگ محمد قبا سکه که در آن نزدیک بود و بیگ مراد که در او را شکست عا و شیر خان
از شنیدن این خبر حسین خان و خود را با نوبه بر سر او فرستاد و در آنجا دولت کور حسین شیخ و خواجه نظام الدین احمد شیخ و
میر الوالد مظفر و سید صاحب انظر با با جمیع از بهادران اخلاص نهاد و بیگ او قسین فرمودند غنیمت باب مقاومت نیاید و در هر یک
تو قبا سی تیر جستی بنووه خود را بجا القان رسانند و بین الفریقین جنگ سخت در پیوست و در بیوقت نظام الدین احمد شیخ
با دیگر بنده سعید و غنیمت را منظم ساختند و از سوز این واقعه شیر خان با فواج آرد همه خود منووه بر سر و شهاب خان با
شهاب خان در بقیه توخت گزیده شیر خان پسر احمد خان و دیگر بنده با سه جان نثار را بهر غنیمت نافر و فرمودند و فرستاد
در شروه کرد و سه بقیه انظر با انظر سعید و مرصه کارزار را فروغ فتح آتش بار روشنی بخشیدند و از جانبین کوششهای
بر روانه بفرمودند و بین اقبال تا قان گیتی نشان حسن خان و امام شیر خان جانفشانی شد و شکست بر انظر با انظر
افتاد و اولیای دولت کور منفتح و نصرت بلند آواز ساختند و مشرفه این فتح نیز در آنک باس بسامع جلال سید از سوز
فرستاد و زمین خان کوهگانش در اوج بر بر آوردن راه را میچنداد از زمینداران عمده سنده درستان است پیش ازین
بیر بود ز نام لیسر کمان خود را بجا نرفت در گاه فرستاده اظهار محاسبت و ذریان بر دار سکه میفرمود و لیکن از فرط توهم و بینالی
خود در آمدن نمی یارست و او چون آنک باس مجرم اردوی گیسان پوری گردید نوبه با لشکر خود فرود شد و پسر او پسر بقران
در گاه بعرض رسانید که اگر از سنده با سه رو شانس بر آوردن او قسین شوند هر گاه کعبه محبت خاطر مشوره استان بوسه باشد
لاجرم به التماس او زمین خان در اوج بر بر به امحالت او که ستوری یا خندند هم مدینولا بعرض بجا یون رسید که چهار سکه از پادشاه
کوچ بگو گناها آمد و سببه از خندان واقعه طلب فراهم آورد و تلخ پور پرنیور را متصرف شده و از آنجا بدار الملک نانه نشان
تضاطح فرید بخاری در رسید و آن فتنه سرشت تاب مقاومت نیاید و خود را گوشه کشید و شیخ تبلیح پور پرنیور رفت و
آن حد و در آن سبب مخالفان بجا حفظ نمود از سوز آمدن خان اعظم میرزا که به گاه دالانانی تاریخ کر خان اعظم از
بنگال در آن سعادت مطرف و کشته در عا سبج پور لیسر میر و چون موکب اقبال به آنک باس پیوسته رو امید بکشد
استان براده سعادت زمین بوسه دریافت و مقلدان این حال سعید خان از سنبل آمد به سببه اخلاص حسین سعادت
روشن ساخت چون در ایام بیسات در بای گنگ غنیان سه نمود و از سنبل آن محترمتین آنک باس آسیب میر رسید
حکم شد که بندی در پیش آن اساس نتمند که در طول یک گروه در روز من چهل مربع و ارتفاع آن چهارده درج بوده باشد و
در آنک فرصت حکم اشرف صورت انجام یافت نتمندت موکب منصور بدار انظر با فتح پور چون خبر
شورش کجرات سیامع جلال رسید و خاطر از انتظام ولایت بنگال خوبه اطمینان یافته بود و اسه جان آرا بران قرار
گرفت که بدار انظر با رسید متوجه پورش کجرات باید نظارت وقت بکشد شدن قطب الدین محمد خان شورش کجرات
خواهر بواب اخلاص گشته و تفصیل این ماجرا آنکه هر چند در آن ملک بنارفتند که شورش کجرات قطب الدین محمد خان
از خواب غفلت بیدار نشده و در هر دو تنه او انظر با انظر بلو و شتمند که وقت تر دو بجا افشانی است و با این استعد او سالان
که بین ترتیب آن حضرت شاز میر شده اگر بر فوج آمد دولت پور اندو خود را ننگ نام ازل را بد سازند تا بوقت
چون و شمشیر با خور سعید پور بجا بلو و از کار نماند زمست از دست آورد و چون از پیشگاه خلافت فرمان خواب آید پسر

در این کتاب

میرحیب انگر میر شریعت الدین است بیخ و دیگر جوانان رونق پذیرفت میان سواد او رنگ با سبب تیرا ولی تعین شدند و چهار
 بیخه ان مست جنگجوی آراستگی بخشید و سوسه است بجز کازار نهادند مغز را شکر لبیا و مغز او با باد مار تر شیب و او ده
 در برابر آمد تو بهار را با دیگر آلات آتش بار نمی میشد و در همان پور که منحل شهر احمد آباد است از دم طلب گشتی نیز از آن
 از روی تدبیر فرستادند ظاهر ساخت که در همان تاریخ خدایات اقدس متوجه استیصال اعدای دولت شده ایم زنهار در میان زنجیر
 نهایتا زمین نوید و تو با آن را قوت دیگر شد در ارکان است محافل آن تر لرزل تمام راه یافت و چون سزا اولان از نگاه تعین
 شده بود نمک لشکر ملو را یک رسانند میرزا خان جنگ را روزی چند در محله قوت انداخته بجانب سر کج عزت نمود و
 تاریخ مشتم بر آن سر زمین رسیده و محل مناسب جای جنگ اختیار نمود و یکطرف شهر و محلات واقع شد و طرف دیگر لشکر
 استوار گردانید تخت جمعی به راه شجره آمده تا کام با نگر دیدند و چون بعیت رسیدن موکب اقبال آمدن لشکر با کوه گرم بود
 سفر فرستادند و قیمت شمرده جنگ پیش دستی نمودن آن گوی فرجه است متقابل شتافتند در میان جری واقع شد و لیرانی
 نیز جلوی نمودند و در وقت که دشمن فرج سزا اولی دشمن ترتیب ساقط گشت بهاداران لشکر منصور با مخالفان در او بخشید
 داد و لیر سده و جا افتادند دادند سید با شرم باره بنقد جان حیات جاوید خرید پیش ازین در خواب دیده بود که سز و شستر
 بسن زنده و خون بسیار تراوش کرد در وقت چون نیک ملاحظه نمودند بنیر و زخم به او رسیده بود و تقارن اقبال خضر آقا نیز
 جان نثار شد و از بهادران فرج آتش بر لعل هر کس بطرف اعدا و با فیم در او بخشید و لغایت جنگ سخت در پیوسته میرزا خان
 با سید جوان و صد نفر خیزل قدم بهت بر جا داشته نظار نیز سنگ اقبال میدود و مطرف پنج شش هزار سوار عرصه غرور سوار
 در برابر شاده بود و چون از اوزج فیم آمار غلبه و تسلط ظاهر شدن گرفت سبب از سواران اعدا است که بر جلوی سز
 دست زده از عرصه تیر در آرد و اینچه را از آن سینه مال کرده بهتان ظاهر برست در یافته با اعتماد اقبال نیز و اقبال خاقان
 گیتی نشان همان دمار از دست داده توس بهت بر انگیزت و میدان مست صفت شکن که در پیش فرج داشته بود و نوح را در
 شکسته بر کام چینی گردا و سوسه لیر کازار را زدند مغز همان ثبات و اختیار از دست داده راه نیز بهت پیش گرفت
 سبب بر اذیت او از راه سوار آبا و بصوب دریا کشیدند و سبب گردی بطرف آواره دشت اذبار شدند و بید سوسه
 بر تیغ بیدریغ بر خاک بلاکت افتادند چون رنده به آخر رسیده بود متعاقب گریگان نیار شدند که در درجه و کوره و گمان بود
 بشارت این فتح ساعده فروزا و ایامی دولت ابدترین گشت و خاقان ستوده خصال سعادت شکلا این بهت تازه تقدیر
 رسانیده سبب سوسه خاقان را که درین فتح سعده خدایات شایسته شده بودند به انواع نوازش و قسام مراسم را فر از
 و مقام ساختند و نیز ازین خان سعادت زمین پوس در یافته آمدن راجه راجه را لیر من متاد سوسه پای سیر سلیمانی
 رسانید حکم شد که در نامه بوده بر اذیت او متوجه درگاه والا شو و تاریخ چهارم اسفند را فرماه الهی دارا خلایق شتخو
 بود و موکب منصور و بلا دروسی زمین گشت و مقارن اقبال راجه رام چند بقده است آستان سبب سعادت زمین پوس
 در ایامه از پیشکشهای او سطله پیش بها یکصد و بیست و پنج نیر لیر عرض قبول اعدا قلعه و ملک و دیگر پیشکشها را به بخشیدند
 در همان چند روز صد و یکصد سبب به انعام او رحمت شد و ز سولخ گشته شدن محمد زمان پسر عم میرزا پوسن خان و
 تفصیل باین اجمال آنکه محمد زمان بر سر راجه پانجا که از زمینداران عمده صنوبر مالوه است شکر کشیده بود و پیشکشهای از نقد
 و جنس فرستاده سبب که دو تو خواست قبول نمود و در دوم باز فرج آرا سوسه بر سر او رفت و تباخت و تاریخ تعینات

در این

و قریباً پرخاش از راه ناستارون خان محکوم داشت را بعد تا هم یافته سر کول بر آید گرفت چون او را گمان این بود در
 غایت بی پروائی میرفت خود را جمع توانست ساخت و به اندک نزد خود و سه بر خاک بلای افتاد و شرمیت یا غنیمت
 سلطان مظفر گرجائی مرتبه دوم چون اولیای دولت را با شمع و انقست بر آفرشته و مظفر شکسته بال و پر آواز داد
 نیزیت شد روز دوم تلخ خان و شریف خان و نورنگ خان و توک خان و دیگر سپاه صوبه لود بها که غیر خود سے آثار
 پیوسته مظفر کنیایت رفتند از خود اگر ان و متوطنین آن مصر خارج نماند گرفت و نیز با شسته بسیاری بازو آتیه طلبان آتیه
 دوست برگرد و فرام آید در غایب نیز از او صاحب زاده موردی داشته و فادری سپه پیش گرفتند و مجدداً هجوم عام شد و
 چون این خیر میرزا خان و سران دیگر رسیدند ایما برین قرار گرفت که تلخ خان و نورنگ خان با فرج تان رودی که از
 مالوه آمد بدفع آتیه دولت جهت گمانند میرزا خان از فرما کار طلبی بودی شهر را منی نشد و سید قاسم را که زخمی بود ایستاد
 از منصب داران بخواست شهر احمد که با گذر شسته غریت دفع ارباب فنا و پیش نهاد جهت ساخت مظفر سید دولت
 بصوب دولت فرستاد و لیران اختیار آن ملک مصلحتی عراقی را بجانب صومرا با دروان ساخت و چون عساکر اقبال بدو
 رسید آن بخت برگشته بصوب قصبه که بنگاه اجل بر پا و زمین دار است شتافت میرزا خان از قصبه برو و توک خان را
 جدا ساخت بر سر سید دولت فرستاد و خود با دیگر امرا بر سر مظفر رفت و مخالفان در برابر آمده رزم طلب گردیدند و در
 کشتش و کوشش بسیار شد چون اقبال سوز افزون خاقان رنج مسکون همه جان و همه وقت قرین حال دو تن و امان است
 نسیم فتح و مظفر بر سر علم خلسان و فاکیش و زید و مضمان بگشته مددگار روی بود و سوزان نهادند و توک خان نیز
 فتح کرده به شکر منصور پیوست و مظفر از آب زبیده گذشته بگله که به جانی که از احمد آباد شتافت کرده است عیان مساحت
 از کشید و امر اسع عظام و قصبه با دو ب مسکر اقبال در است غریت استیصال با پیش نهاد جهت ساختند و از نزل
 مذکور ترتیب افواج نمود و اول قوی و خاطر فرسند بدفع آتیه دولت برداشتند و آن برگشته بخت دین عرصه مردی بخلت
 زده او بار شد و بهادران نصرت قرین داد شجاعت و دلاوری و دانه کوس فتح و قهر و زری بلند آواز کردند و درین جنگ
 قریب دو هزار کس غلت شیخ انتقام شد و با نصیب کس اسیر خیر تقید گشته مسافرانند هم کریدند چون این نوبه تا توک صاحب
 جلال خاقان ستوده خصال رسید میرزا خان را بختاب و الا سینه تانان و منصب نیز رسید پاره سر ستند و فرمودند دیگر
 نیدان نیز و خورشایدگی خدمت به ننگ نیک سرافراز سے یا نند آقا... ال بیت و قهرمان از جابوس از قهرمان
 شب چهارشنبه هجدهم ربیع الاول نصد و نود و هشتاد بعد از انقضا سے چهار و قیقه از شب زکرات آفتاب غم قزوین
 خانه محل سعادت تحول آرزو سے فرمود و سال بیت و نهم از سببا و دیوس خاقان وافر الاحسان ببند که و فرشته آغاز
 شد و درین روز مسعود زمان محمود خان اعظم میرزا غریب که کتاش از عاصبه پور رسید دولت آستانه سے دریافت و در
 عنوان این سال فرخنده خال ضابطه تاریخ الهی سراج افروده در دفاتر قبش فرمودند از سراج آمدن میرزا بیگی قاتال
 و دیگر کلامت پیشکان نبدان که چون شهبان خان فیروز سے یافت و صادق خان متوجه نگاه شد سیرز بیگ و وزیر جلیل
 خالیدین و فرج پور خلیق که از تقصیر است گشته نماند است گزیده بدو تنوا مان پیوسته بودند برانقت صادق خان رو آورد
 گردید چون تحقیقت بجز میرزا شرف رسید حکم شد که موبین سوس بک چلی شتافته صادق خان را بگردد و برگرداند و با شتاب
 را شوازشش خسرو اندامید و در ساخته بدو نگاه بیاورن بیار به موبین سوس گرم قسبمان رفتند و آنگاه بصادق خان پیوست

صادق خان بجهت حکم عمل نموده ترا بدست لاسا و سلسله را بجهت لاسا و سلسله بنا نهادگاه فرستاد و درین تاریخ بموت رسیده است
 غیاث خلیف از زمانه آغا زاده در ده آمد از سولخ کجاست از سرسبز خان در جنگا که چون شبانته خان بمصوم خان را شکست
 از پهلوانان یک همای شتافت هسی زمیندار آنچه لشکر بسیار یکک او با سی غلات افشرد و در سرسبز خان حساب بعضی از خانها با خان
 با فوسجی از راه دیگر روستا هشت بجهت کارزار تمام و معصوم خان او را کم محبت یافته بر او زور آورده با آنکه همراهی او حق
 همراهی نیافتند و یکی پانزده کس با ترسون خان مانده بود و مراد و در دست او فریدون حسین و یار علی که نسبت خود پیشه با او داشتند
 جان شاد ترسون خان کوششهای مردانه کرده و دست بست و نیم اقا و معصوم خان هر چند از راه ولایت نخواست
 او را بموافقت خود راضی سازد چون اخلاص درست بر این درگاه داشت با سفید موی بسیده روی راضی نشد و در برابر
 جوایهای درخت گفت آن بهر انجام کارش به انجام رسانید و در پیرانه سر نیکنام ازلی و اید شد از مواضع اعظم این
 ایام شورش بنشینان دست و تفصیل این اجمال آنکه از پختن قاق سرشت میان میرزا سلیمان و میرزا حسین
 شاه هر دو خوار شده و فساد و کینه و عهد افکار خان او را یک قابو یافته غریبت تنویر پختن پیش نهاد همت ساخت و در
 میان اینها صفائی نبود و بدو قاق و عهد استلا و دشمنی یک بدختن سب و محبت و کعب بگردد و در میان تبصره و در یک
 درآمد و میرزایان سر براهی ناکاسه و میتوانی نهادند و میرزا محمّد حکیم (میرزا علی) او را یک و قریب بود و مثل عهد شد و از راه
 مضطرب و متلاطم شده صورت حال را با پایداری بر سر پله ها سر نهادند و فریاد کردند چون میرزایان سر رشته خندان
 و نیکو بندگی از دست داده بودند تلخ کردار نامهار بر در کار ایشان عاید شد هر گاه آن فرزند نامهار و باطن خود را فروغ
 اخلاص آراستگی بخشید و خود را نمی خورد و در نزدیک پرتو افکند بر آنکه شک او را از آسیب نماند و آن مخفی و در سر او ماند
 بلکه دیگران از در حساب خراب بود و اگر اراده باطل پیرامون نماند و آنرا که دیگر از ترس از آن جوای بخت را با شک گران
 و نیلان دست صفت شکر و خزینه و فرسود و تو پیمان فراوان یکک او نامزد خواهم فرمود و تو را این اصل هر دو دست
 دیگر رسید که میرزایان بجان پناه بر این درگاه آمد و در حکم شد که میرزایان را بخوارش نمودند و در استیصال و در سپه دار ساختند
 روانه معنور سازند و خود آسوده حال بود و خیار قفر و اندیشه پیرامون خاطر طره و نه چهار و پنج در کرد و با تکیه کردی که نشانی
 در سلک دو تو را بان و مجلسی ازین مقدمه آنکه چون شاه با خانی با جزو و فقر قرین محبوب یکک به با در شتافت یک پند سسه
 با وزیر خان و دیگر دو تو را بان در حد و در دوران بچامه و قتل و پرده نخت و در وقت صادق زار و یکک مشهور بود دست
 و کار از لوی دیگر پیش گرفت و غلوتاب عقا دست نیارده و بجانب او ریسخت فست و در ابرقنا فست همت می شد و با
 جنگل و هم بود و پناه ساخته از راه بجز قزار سسه در آمد و در کلاس سسه خود را نزد امر افروخته اند و الفی و در آنک او در
 راجین بازگذازد در سلک دو تو را بان در آمد و با در راه خود را با پیشکش مالق بدراگامینز سه پهلوان از آنکه از تو شمشیر
 کثرت قطره و در سسه محنت و تعب بچال پناه راه یافته بود و در سلسله نیز صورت معقول داشت و در سسه پهلوانان
 بودند و ای پهلوانان و در پانزدهم فیصل و دیگر فیض سس پیرامونش ارمانند و ای پهلوانان و در سسه پهلوانان
 سوسه شیخ از راهیم فخر و سسه درگاه به درگاه خود سسه پهلوانان و در سسه پهلوانان و در سسه پهلوانان و در سسه پهلوانان
 در میدان چوگان تماشای یکک نیلان طمشه بودند و ناگاه فیصل دل چاچو که در سسه پهلوانان و در سسه پهلوانان و در سسه پهلوانان
 برداشت بقصد پیاده میدوید و در اثنای یکک پانزدهم را که در سسه پهلوانان و در سسه پهلوانان و در سسه پهلوانان و در سسه پهلوانان

در وقت

که را چه را بجز علوم و دانش و شایسته شجاعت و دلیری است از وی چه حافظت و بندگی پروری تو من بسک خرامم را از پادشاهان گنجه میان بود
 و آن مغرب یک دو سه آید به این تدریس راجع از اسباب او جان سپرد و فیصل قدس چند در پستان حضرت دیده و آنی است
 اینها تو سکنه از تو آید و درین ایام غایب خان برشته و سلطان خواجه نقشبند سے کہ میا من مرتب دو چهر شناسه آن حضرت
 بر تہ امارت ترستہ و تصاعد نمودہ بود و نہ بہ اجل طبع و رنگ شتند و غور زین : اتمہ بر خاطر قدس سے مفاہیر گرانبار سے کردہ
 مقارن این ایام باقی خان برادر او ہم خان نیز ولایت حیات سپرد و از این دو مجرم بخش بندہ پیر امرزش رفتہ و گھا
 بنوار شمش و دلجوی بازماند با پروراختند از سولخ فرستادن خان عظیم سیرا کو کہ بصوب بلوچ چون از صوبہ تہار آمدہ
 مداکر باس دولت زمین و بس سراق از گشت سرکار را رسیدن و کہ بجای گیر او مقر شدہ بود درین تاریخ بد الفلوب بخت
 یافت از سولخ ملک گجرات آنکہ چون غانخانان بہ احمد آباد آمدہ ہست بہر سے ملک و در اسامی زبیر و ستان گماشت
 سطر شکستہ بل در پرتو گنہامی کوہ راج سلسلہ بر آمد بصوب بہن روانہ شد و جنین مایہ و میر سے دیوسف و میرک فضل
 و عبدالہد و محمد حسین نزد تصبہ موندہ غبار شورش بر انگشتہ خانخانان و بستہ لہر کر سے شادمان بیگ و مشہود و اقا
 بر سطر فرستادہ و تاب مقاومت بناورد بہ جانب ایدر شتافت و از آنجا کجا تیوارہ و اور کجا تیوارہ بہ بندہ کو کہ رفتہ
 آوارہ و دشت ناگہ سے گردید و فرج و کبر سوار سے نواد نظام الدین احمد و میر ابوالمظفر و دیگر امرا بدفع سفید ان کہ اس
 آتہا مرقوم گشتہ امر و مرمود و چون این فرج بر و ہر سبب ہنگامہ خانخانان پر گندہ شد و بہ کجا نام مجال تیا و لہر سے
 آورہ گردیدند و شیرمان نواد سے تیا دار کجا نہ تیاہ برداراجہ کجا نہ خواستہ اور امید ساز و ان معنی را دریا ہست
 اچہ باو و ہشت نام را کہ ہشت خوراک بزرگ کن انداختہ چون قلعہ خان و نوزگ نہ ن دولتک خان در مشرف خان
 با سار کرا لو دقلہ بر و ج را محاصرہ و ہشتند از بیچ را دمنج ابابہ شد تا خانان شواب اندین احمد خان را باو ج
 از روم تازہ نور بر ان صوب فرستادہ سطر کا بیروج را بجای گیر شتابا لید تقریر و در دین وقت ہی از بندہ چخان از قلعہ
 بر آمدہ بشاب خان گفت کہ مردم قلعہ از محاصرہ بجان آمدہ اند اگر بجای ان اقبال برفت حد در تہ رہی ہست نہ سہر بردار
 و بگفت ان من در و ازو را میکشائند و این عقدہ بیدولت کشادہ میشود چون از سخن او بودی صدق و درستی ہی کہ ان
 تیم بفرست در و اندہ شتافند و بجان دست بر فتح قلعہ ببولت و آسانی بہر شد و بعد ہزار ہا گندن خود را بدہر اندہ خشت
 بجر کس با بسیار سے از اہل قلات طاعت بیخ خون آشام گردید چون را جہ میر بر در در اندہ تہ فتح پور تا بسک طاعت
 و نامس ضیافت نمود آن حضرت سراق از سے بندہ خود منظور ہست با بن نوارش خاص با تہ قلعہ اورا از جنگل کن
 افزودند و را بہ سیر چشمن علی ترتیب دادہ بلوچ نہر و پیشکش پر دست از سولخ ہنگال آنکہ چون تہما از خان علی
 بہاالی شتافت شتہ بھی نہ بندار پیغام گذار و کہ اگر گشتہ عاقبت را طلبکار سے بید و را خواران را احد و ہمدنفہ
 خویش اخراج نامی او ذرا ہ مالیت و را آمد کہ چند سے ہجرت و حکایت روز گذر بندہ چون معلوم شد کہ نہ بہر بلوچ
 اشتامی نہ از کار بجا اور و مقابلہ افتاد و ہفت ہاہ پیر سندنہ بندہ ہستند و ہوار فتح و فیروز سے ازین ہاں وقتہ پور
 بود با آنکہ موسم برشکالی بمیان آمدہ تمام سوز زمین را از بفرز گرفت بجای تفرقہ بردہ من غایت دہ لہو با ان نسبت
 شہناز خان از غایت خود و خود را ہی با امر اسلوک ملاکم پیشہ گرفتہ و سر شتہ سار ازور نہ راہ و دارہ و اور سے
 پیادہ گئی نہا و در نیوت سید جس شانہ دارہ کہ شگ سے صرف کردہ ہستہ خانخانان از دادہ بختہ بیایسندہ

طرح آشتی نکرده و چنین قرار یافت که تا باشد سر رشته خدمتگاری و نیکو بندی بران دست نهد و در پندیرینا تمام کی از نینداسه
 بادشاهی بر سر دارد نم باشد و مخصوصا بر او نامه که سطره سازد و از نالیس کنن یار بر سیل پیشکش معانه درگاه سازد و عساکر اقبال
 خان معادوت معطوف داشته دست حضرت از ملک او کوتاه دارند اما که از تنج بزبان شباهزخان دشمنای کاری داشته
 بهره نویسی و فتنه انگیزی او را از اندیشه صلح تا دم و پشیمان ساختند شباهزخان چون دید که اثر کسی از آن قرار داد ظهور
 نمیرسد شور مشغول آشوب و ساد قرار جنگ داد و امر از خجست باطن آتش فتنه شتغل ساخته بیگانه دار برگو بشه کارزار استوار
 شکست شباهزخان را درستی کار خود انکاشته اول محب علیخان پل جنگ بر خاسته روان شد و همچنین دیگران هم شاه علی محرم
 تا مقصد بود و پاسبی همت بر جا داشته شباهزخان از روش سلوک نالایم خود ندامت گزیده و برگرد آورد و در راه پیر و آشتی بیکر
 پشیمانی سبب موقع چه نتیجه دارد و ناگزیر بصوب دارالملک مانده روان شد خرنیبه و اسباب او تمام تباراج رفت پسران سید محمد شیل
 و خندسه و دیگر دشمنان شدند شیخ محمد خرنیبه و بعضی رخت حیات سیل قتا و از ندر لشکر پاسبی استقامت از پاسبی رفت و در باز
 پنج شش روز در شیر پور بر سرچ بیکر بریستند و شباهزخان بیخوابت از بهایم خان معطوف داشته شکست خود را در دست
 سازد چون مردم با و اتفاق ندیده شده هر یک که را می پیش گرفته و بعد از آن که بدار الملک مانده رسیدند و ز بیرخان دو نفر
 صاحب اطلاع نظر داشته باشد شباهزخان موافقت و مساعدت نمود و لیکن سر رشته تدبیر از دست رفته بود چون دستور و طرح
 بیامع جهل رسید و اجلی فتح اندر و بشیر خان و رام و اس کچو اهد و مجاهد کینو از درگاه لشرا و سله یقین شدند که سیدخان
 و دیگر جاگیر داران صوبه بهار و ننگ را بشکر پیش حق ساخته مدفع اعدا سے دولت یکدل میگردانند و فرامین حقانیک نیز
 باسم شباهزخان و دیگر امر صادر شد که از بد سلوک و فتنه سازیه گذشته ندامت گزیده بعد ازین اغراض فغانی را در فتنه
 صاحب راه ندیند و رخ نزد خود را یا بگلگون فرخ رنگین سازند تا بدیم شیخ آبدار با بخت و شرمساری انگشت نهای روزگار
 نشوند و برین تاریخ را بعد از منزل القاسم ضیافت نموده جشن ماسه ترتیب داد و خاقان کثیر الاحسان سرافرازی و کامرانی
 آن بنده شالیسته خدمت را ستود داشته بمنزل او شریف ارزانی فرمود تبارخ بیت و چهارم آذر ماه و جلالت کچو اهد پیش
 زانما دستوری یافت و جفر بیگ خدمت بخشی گری بشکر مقرر شد و لشکر منصور ملک او در آمده تا خت و تاراج پرد و فتنه و او را
 از زن و فرزند بگلهای صبا و کر یو با سه دشوار تپاه برده هر روز در پنجره و در شب بر فراز کشته میگذرانید درین تاریخ
 آرام بانوبیگم لیا لم وجود آمد امید که قدمش برین دولت نرخته و میمون با ذکر آمدن شاه سرخ میسر ز ابد گاه سلطانی
 در او را حق پیش نگاشته کلک بیان گشته که میرزایان باجم در آونجه خانه بر انداز دولت خود شدند با بجم چون
 میرزا حکیم را به فشان کجابل بزرگ دید میرزا شاهرخ بران شد که بلاز دست میرزا سلیمان شتافته بیان کجبتی تازه سازد و میرزا
 سلیمان از فرط و اهد بر این معنی راضی نمیشد بعد از گفت و شنود بسیار قرار یافت که او یک سلطان حاکم صدارت چون پیش
 دوستی جان سلسله دار و جبهه را یک یک میرزا فرستد و در میان آب اسویه از یک جانب میرزا سلیمان و از طرف دیگر
 میرزا شاهرخ آمده بیکدیگر ملاقات نمایند و اتفاق را بوفاق مبدل ساخته صلح و صلاح در میان آرند چون میرزا سلیمان
 کبار آب رسید از غایت بیم تا جایی که قرار یافته قدم جرات پیش نهاد و نزدیک بود که فتنه انگیزان واقعه طلب سنگین
 غریت میرزا شاهرخ شوند میرزا از سعادت منشی و خیر اندیشه قدم جرات پیش گذاشته جدید گور خود را اظهار داشت
 و تا منزل میرزا سلیمان شتافته بیان دوستی و اخلاص را بعد و چنان احکام داد و از خدمت میرزا دستوری گرفته

تاریخ

خانان معاهدت معلوم داشت و میرزا سلیمان بکولاب رو از شد و سبب از بعد از آن خانه براندازد و کمتر نماند بر ای میرزا علی
ساخته از ادای دورانی کارش نهاد خاطر ساخته و بجز او اگر شورشش و آشوبش بر تعلق گردانیدند و میرزا سلیمان پیغام گذارد که
هر سطل و جو یک و میرزا علی را بسیار با از پیش خود آورده سازد میرزا شاهرخ بشن آفریدنی شد و نامبردار رخصت نمود و
آنها بکابل شتافتند و میرزا علی را در گوشه ناکا سے نشست و درین وقت محمد قلی شعالی که برادر علیه آملک بود از پیش میرزا شاهرخ
نخبرت میرزا سلیمان پیوسته بجز چند سهر سطل از کابل بکازمت میرزا شاهرخ آمد میرزا سلیمان پیغام فرستاد اگر فرستاده
بار اطلبگارست مهر سطل را روانه حضور سازد میرزا شاهرخ او را بجهای مایه شن خبرت میرزا فرستاد و میرزا صاحب شن
نو کرد ساخته و مهر سطل را بجهای گروانید شیخ بابایی و الی را که در لباس و رویه همه گامه سچ کار بود و نزد میرزا شاهرخ
فرستاد و پیغام گذارد که در وقت آشتی قسمت ملک محمد قلی و صاحب شن و مهر سطل نیز او بود و ناکا کنون لائق و مناسب است
که پاره از ولایت را در حصه سن بفرزاید تا بحدی این مردم کفایت کند میرزا شاهرخ در جواب گفت که مرورت و مهر بانه
سقتن این اماند است و در حساب نیست مناسب آنکه انیم مردم را که اگر از پیش من رفته اند باز نزد من فرستند تا سبب این
راه شود و میرزا سلیمان ازین سخن بر آشفته بفرم غبگ شتافت و میرزا شاهرخ نیز از شورشش و الی تیب و آلا قبال
نموده و بر آبر آید و در شاق عرض داشت مشتعل بر عجز و ملائمت او رساله پشت که شاید کار بچنگ نرسد و داغ لعنت
بر جبین حال او نماند نزدیک بود که میرزا سلیمان نیز بفتح این کار در رسیدن خان معاهدت معلومت و اردو لیکن با پیاد
مقدرات با طلب پیش نهاد خاطر ساخته آتش افروز فتنه شدند و سبب اختیار قرار بچنگ یافتند و از آنجا که عهد شکنی نمی فرماید
و میرزا سلیمان محلت زرد در نهایت کشته بجمار پناه برود و میرزا شاهرخ از تقاب عنان باز کشید و بعبه ملک قشوق
ولایت پرده داشت کولاب را بجز زبان پسر کلان خود آورده مهر سطل را تالیق گردانید و خود فتنه و زاهد میرزا سلیمان
از بک خان ماکم حصار گنگ گرفته بیدغشان شتافت میرزا شاهرخ نیز ترتیب اسباب بر دهنده تخت نوبت را بک کرد
تقریبی پیش روانه گردانید و در سه لشکر کولاب با میرزا سلیمان غبگ کرده شکست دادند میرزا ناکامی حصار رحمت
نمود و درین مرتبه حصار بان لنگ نکرده و در آنجا نماند امید شده خواست که در لباس دوستی اسباب دشمنی سرانجام به بچنگ
با چند سطل از افغان بخواست به خشان آمده حوت آشتی در میان آورد و میرزا شاهرخ باین معنی را منی شد و قرار داشت
که در میانهای اول با هم ملاقات نموده روابطه اخلاص دوستی را بجد و سوگند استحکام دهند میرزا شاهرخ بوجهی قرار داد
شتافت و میرزا سلیمان جرات بر آمدن ننموده پیغام فرستاد که شانهای با میرزا شاهرخ ازین ادبوسه ظری یافته
عنان باز کشید و درین وقت والده میرزا شاهرخ نقاب گزین خاتمه دینی شد و ز رفتن آن عاقله میرزا بجز در ای نهاد
و بدلا ساجی سپاهی و ضابط ملک کمتر پدخت میرزا سلیمان نزد عبداللہ خان فرمان روی تو را ن رفت در آن زمان
عبداللہ بن تغییر تا شکست کشیده بود میرزا بکندر خان به را و ملاقات نمود و بجهت خوب بر آمد عبداللہ خان از شاکه
این خبر جمیع تعیین فرمود که میرزا را تا آمدن او نظر بند دارند میرزا ازین حال آگاست یافته بیعت هر چه تمام خود را بجا
رسانید و چون عبداللہ خان از تا شکست مر رحمت نمود قتل بابا کولابش را که سپهسالار بود و نزد از بک خان فرستاد
که میرزا سلیمان را بعبه ساخته به او سپارود از بک خان پاس مرورت و جمعیت و پشته پیشتر از رسیدن قتل بابا او را
بصوب بدخشان گسیل کرد و میرزا سلیمان از آنجا فرا رسید بکولاب رسیده و با آنکه بهمان شرط تقسیم ولایت میفرمود و پیشتر

قبول نکرد و کنتع با برسم سورغال گرفت و میرزا شاهرخ بخود کاسه پرده انداخته که شد بجان کار دیده و را از دروغها نظر گردانید و چون
 نود و شانزده که خطبه نورالغنا ب نوسه باید گوش نهاده در مقام برافروختن تربیت کرد کاسه خود شد میرزا عابد و میرزا کلان و
 خوشحلی بیگ را مدد علیه سرکار و ساخت و بر بیگ راستی و اینها نیز فکری کرد و فساد و ابواب اخذ و بر مفتوح گردانید
 که ابواب را تقبلا و تکی گو که در قند و زبا خود چه بیگ و طالقان بعد از من و خورس به نظام و کمر و بخت و اندر اب باطنی
 که که در دستاق بست علی و انجلان منزلی مقرر فرمود و چون بر هم خورد گسگ آن ملک شد شش میز زایان خاطر نشان
 عید انترخان بند روسه جهت بچه پند نشان نهاده شست پیغام در شاه که خورس و کمر و را با و آنگذاریه و اما قات
 از درانته که جوان ملک رفته بود دیگر دانیده بدین سو فرستند میرزا شاهرخ تبسیر و طاعت این طار از خود و در تو کنتع
 نه ایشیت نیک و دفع اعدا پر درخت و اوزرکان بقدرت میرزا تمام قدم جهت پیش نهادند خورس چه بیگ از بد ذاتی و کافر
 بخانه از در آمد قند و زک در و زنده آن ملک است به دولت منتفی گشت بختن تنزل و شمع از اعیان به خشان و در
 حقیقتی سپرد به جنیم پیوستند و میرزا یان راه که کاسه مش گرفته که بهستان به خشان و کز کوی پاسه و شاه و سپاه و حمت ند
 چنانی ملکی سبب محنت و حجب تبهرت عبادت و فحاشا در آمد آن کولایان و ز خدمت میرزا عمر زبان با می حمت و فشرده بکافه
 از در و در میرزا یان از شک به خشان آمده خود را به چاکر که حکم است تحت رهشوار رسانیدند که شاید عیبه از پرده
 این دولت مجتمع شدند و کاسه از پیش رود چون نه تنها که روزگار برگردید و به حمت پشت داده و به حمت تبهرت از در
 نیز خود در مع نتوانستند ساخت و بعد در خیر کز استنفاات کابل است آورده و در نهایت کشیدند که می منتصدا که شاید بکنا و
 نیز جلای فتح الهی فیض شود و از روسه اسید به نگاه سلاطین پناه نهند که بکن میرزا شاهرخ که در ایام حکومت بد خشان
 بکامیان سلوک ناظلم کرده بود و میخواست که با میرزا حکم ملاقات نمودند از راه و بهستان متوجه نهند بهستان شود و میرزا
 به عکس آن درین حال میرزا علیم میرزا سلیمان رتند و خود خطبه شسته به عزاد و احترام تمام پیش آمد و چه سسه از مواضع
 رحمت و در خیر ایشان مقرر فرموده به ان خوب و و اند ساخت و میرزا شاهرخ راه است آورده بشادمان تبریز سپرد
 که خطبه و آشته نگار و که بهند و شان شاهرخ و میرزا با سپرد حسن حسین که توانان قدم به عالم وجود نهاده بودند و در
 در اندک ایشان و مسجد و آزار از ان در ان تکلنا سکه که بهستان به حال تبا به سپرد و و شاه و محمد میرزا شاهرخ با میرزا سلیمان
 بود در نهایت از رجعت استماع افشا که کولایان عهد انترخان را شکست دادند و آن ملک تبخیر محمد زمان در تبارانی
 نیز به پیش از سینه به خورسید و میرزا را رود و خشان ساخت و میرزا از انلیشه آنکه با و او ایشان شد به خشان به
 راه را چه زود به ز میرزا سسه و شوار و کز پاسه به عجب حورا بکمر و رسانید و در ان جا بسیار سسه از صحران نشان برگرد
 میوزا فرام آورده و خاران این حال خبر شخص رسید که ترنت اتزل بر رخ کوی و کولایان و در جان تکلنا پاسه که که شخص
 اند چون میرزا سینه در اسم آورده بود قصد ساخت با عقان نمود و درین حال خبر آمد که نوز بجان کولاب را گرفتند و نویسه
 بخت گردانیدن ایاقات همین کردند ازین خبر میرزا ان میرزا متفرق شدند و در پیش آینه ز می خود لول در سسه
 رفتن خود یک بود که دستگیر شود به در ان لقب و در شوار سسه خود در ان نام کابل راند خست و در ساسه او آنک میرزا سلیمان
 ملاقات واقع شد از جان خبر که میرزا شاهرخ سرگردانی شد و بر میرزا حکم نیز میرزا سلیمان را به تبخیر به خشان رود
 ساخته بود و در ساسه او سینه از خشان که در سینه از کولایان به سینه بود در جان و کنتع میرزا شاهرخ

مجلس

را پس سے بحال ہو جائے اور انہیں ہر دو بھارت کابل تمام سمت بزرگ گزرتے ہوئے علی غدا در تری و دیگر و انہیں سبکے چندی ہو گئے
 محتسب کی آئندہ ہنگامہ چھٹی جی ناز اور بیکان ہوا برائے نئے نئے کئی سبب سے پہلے ہر دو بھارت کابل اسباب سے ہی میرزا بیک سے فتنہ اور کابل
 اضطراب پای سپہ میرزا سلیمان بیک لاشدہ از کار آمد برینو و شایع صورت و اور بیک ہی آورد و شایع را میرزا کشید و پیادہ کر دو چون وقت
 تنگ و اضطراب غالب و نگاہ برپہ میرزا سپہ از دست میرزا شایع برآمد راہ محرابش گرفت کی از ہر امان را تو متین
 مردمی و صورت نصیب شدہ خود پیادہ کشتہ میرزا سلیمان را سواریا فتنہ میرزا شایع فریضہ بیکتہ و چالاسک اسپہ خور اگر فتنہ
 سوار شدہ دوران سرعت و جہول جان میان میرزا بیک جدائی افتاد و غنیمت بہاقت میرزا شایع شانت چوں حیات باقی
 بود در مای پیشی اور آمد میرزا ازل گزشتہ بل را در ہم شکست و غنیمت کنارا آید سیدہ علاج خان با رکشہ بیکین سپہ میرزا خور
 مدین تک و و از پردہ شدہ و در کار و اسخ تازہ بردل آن آوارہ دشت ناکاسے نہاد و باز میرزا ایان بیک گریوید بلند و
 و غمخوار سے ہم پر و رفتند و فوتتہ متوندک خان آید پیشی میرزا حکیم آمد و مقتدات دوستی وہ جو سے و گرم خوستہ ظاہر یافت
 چون میرزا را اعتماد سے بہر توی: فضل او جو و گریوید از خاطر کشود تا گزیر چید سے از مستحان خود را بر یافت او تو و میرزا
 فرستادند کہ از تانی اغنیمت میرزا خبر گرفتہ بعد و سوگند الہیائی خاطر بہر سہا تدرین حال قاصد را جہا فتنہ سیدہ بتویا قسام
 تو از مش و انفعال مراسم حضرت خاقانی مسال و امیدوار ساخت بہرزا سلیمان کہ از طرز سنو کہ سابق نجات زد و بود و اور میرزا
 متوقع آمد و وقت خود را در کابل بر جرمیت و نگاہ مروج و ہشتہ بنا کاسے نشست و میرزا شایع سرخ روی بگنگاہ سلاطین پناہ
 نفاہ و اللہ حسن حسین را با یک سپہ و گریوید سے از مستحان و جہا و یاریکاران ان شخص آن سپہ کہ جدا افتاد و بود گزشتہ
 و عزا از راہ و انت کو بد کر رسید و در چاقا قلہ نیرنگ از سیم افغانان فراہم آمدہ قدم جرات پیش ہی نہادند و قضا را خازن و نام
 حمد میرزا دشاہ محمد میرزا کہ بخصت میرزا حکیم متوجہ ہندوستان بود و درین کاروان دو چار شدہ شاسطہ افغانان کہ از تربیت
 کہ ہای میرزا حکیم متوجہ ہندوستان بود و لہذا سر جو را ہو خواہ پیرو و بیابان ہا افغانان زبان کی دشت گزشتہ کہ وہ خدیو
 در چشم میرزا سلولت جلوہ داد و چون پراہ در آمدند و ہر قدم دیوار بستی پیش آمد کہ افغانان اورا و تگنگا ہا ای سنگ ضیہ ہستہ
 هجوم آوردہ ہو و شاسطہ از بد ذاتی و حیلہ ساز سے متقر پای و جہا گریوید و غمخوارے و ایدل را گریوید شہد گزشتہ
 بہان صبح و پیغام نر و افغانان تاریکے درون بردہ کار جہا ساخت و میرزا یال و پر شختہ از علی سجد بر وید و افغانان
 تاریکی دست تیار لاج مال و سیاب سرو و کشود و خبا بشورش بر گنفتند و بسیا سے از سوہا گران را جان و مال دست
 عا و ثا ت شد میرزا عجب کنان میرفت ہمین کہ افغانان هجوم آوردہ نزدیک میر سیدہ گزشتہ ہی تاخت قضا را از اسپہا
 شد و با وجود و در شکم و گزاسٹہ ترکیب بچستی و چا کاسکے خود را بر پشت زمین گرفت و عقارن آن بدیع الزمان میرزا نیر ازاد
 افتاد و بدستیا سے جہا کسے سوار گشتہ باہین حال میرزا خور را بد کہ رسانیدہ و فتنہ است ساختہ و چون ازین راہ نا امید
 بود خواست کہ باز کو ہستان و ہشتان پناہ برد نا گاہ خبر رسید کہ میرزا سلیمان درین تیز و یکہاست و میرزا شایع خود مت
 چہ خود شانتہ روز سے چہ بگسار سے یکہ گریوید و فتنہ تا آنکہ میرزا حکیم مجبورا فرستادہ میرزا سلیمان را بہ مقور و سہو روانہ
 لغمانا تہ نمود میرزا شایع را بدرقہ و اوہ از کر بوہ خبر گزاندیدہ و چون میرزا از خبر گزشتہ شدہ پوریت با و شایعی کہ امن
 روی زمین است رسیدہ دم غایت و آسائشہ بر گرفت و امر آن حد و نو از م جہا فتنہ سے و فتنہ پرن ختہ بر اہر ہنگ
 رسانیدند و در اہر معافی لالہ و شایع شایعہ سہا آوردہ ہو یہ مراسم حضرت خاقانی رنگ زدہ سے خاطر میرزا شدہ بہر شہر

نشانی تازه دولت و فراستقبال می آمد هر چند ایام خیر یافتن میرکم خنده و تسکین بخش دل انگیزی میرزا شاد بهرادران تنگ
دو دو و بول جان او زکی او را یافته و در گوشه نشانی و بار بروج اسباب و پر تلال نشانی بود در آن وقت غلامی از کین برآید و او را
پیدا شده با ساسه از تنگ میرزا نکلند خدایان آن سرزمین او را بخدایت میرزا حکیم سینه و میرزا جلاله اش که از او آفت
جگر گوشه خون میگرفت ساسه سپاسد و میرزا شاد بهر ازین خبر بجهت اثر تفاوت بر صعدا مرادات گرفته فرشتی گرفت و دید چون
میرزا ساسه را بهر رسید راجه بگوندت در اسس عالم آنها مجلس عالی آید سسته بود زم مهاندر ساسه بجای آورد و خود نیز مراقت میرزا
متوجه درگاه سطل شد و در یک فرس در آن خلاقه مستحق شاد بهراده سلطان دانیال با کفر ساسه از امرای اعظام بر سیم استقبال
نشانی طاقت فرمودند چون بسجادت زمین بوس فرست ما وید یافت تا قان ستود و خصال آن شکست کرد و بال
را به افواج نورانی بود بومی سطلین خاطر گردانید از اگر اینها می بود که یکبار ساخت و ساره اقبالش از سبوت دولت او را ساسه
به ارج نرفت و کامگار ساسه ترسید و تصادم نمود از سون شکست یافتن فاسمی کالی چون از خود زانی و نا بهنجاری ساسه و شایان
و به معاشی او با امرای سینه در در صیچار غالب آمد و ملک بهانی بهت خلعان اندک و معصوم بشیر بود و در چو آمد و دیگر
بختیان حق ناشناس قدم بجات و جبارت پیش نهاد و تا دوازده که دست به تصرف آید وزیر زمان اگر چه قدرت جنگ
و فرود نیافت اما سر داران قدم بهت بر جاد داشته را که در الملک جنگ است با دیگر بلاد از سبب تصرف ختم غفلت
نمود و در وقت شهباز خان در که غریت درگاه و الا پیش نهاد خود ساخته بود و شادان با و شایب باز گردانیدند و جاک واران
صوبه بهار را بر یک سینه یکجتهی او را ساسه و م و ثابت قدم ساخته بود آنچه غنیم روی بهت نهادند از صلوات و سلطنت عساکر جاکشا
تخلان تیره ساسه مانند نبات انفس از هم پاشید و هر یک بر لای کور کور میجان آواره دشت کنامی گشته اما عامی
کالی در شیر لور قدم خدایات و جرات افشرد و سیدین افواج منصوره بچشم کین و غمی آورد شهباز خان خواست از آب
یون عبور نمود دست برد نماید اما دیگر سران لشکر کوتاه تهمی سینه نمود بر لای کور کور میجان آواره دشت کنامی گشته اما عامی
اتهام یقین شده بود و تیر تیب مقدمات هم و امید کلنگام لشکر از آب گذر نیندند چون حاکم اقبالی به آن بر شادان
نزدیک رسید تا بامقاومت نیارده راه قرار عیش گرفت و بهادران تیر جلوه بهنگاه او رنجته غنیمت مرادان بهت آوردند
و چند ساسه از لیس زندگان راه دستگیر ساخته خنان قناب باز کشید و آنگاه بصلح و تخریبان شهباز خان و شاه طلیخان
نعمت با سینه از بهادران عرصه فیر و ساسه در آنجا توقف نمودند و سعید خان و وزیر خان و صادق خان و حب علیخان و سید
عبد الله خان با فوج شالی سینه بتاقب بنزلیت یافته مقرر گردیدند در ام و اس و خواجگی فتح اندک سبزه اولی و امینی لشکر نشاند
چون غنیمت قدم او بار از حد و ولایت پادشاهی سپردن نهاد و تنگ که از تصرف او تخریبان بر آید بود اجناسیت از خود آس
باز بهت عرصه ام الشیر و رطلین عمان نوره مطلق و تصور شسته و در فلان این احوال دو ستم قاتل که عده ارباب
زوال و حلقه اهل یعنی دو بان بود و دوازده که سینه سکر اقبالی نهاد شرب و تشویر مرتفع ساخت و بصلح و تخریبان
شاه طلیخان محرم و حب علیخان را جاک پالی کور سینه بود و طلیخان در باقر انصاری ساسه با فوج ارباداران رزم و دست بهت
در ساسه آید اهل تیران ترانتت بود و به مقیم که امر وزیر یا من تیریت و در پرور ساسه حضرت سانه شایب بخوابن میر خانی
و منصب تیراز ساسه سر فرزند ساسه از درگاه بود و تیر ساسه آن لشکر تیرین شده بود و بطریق امینی هم راه رفت و بنسایت ساسه
تیراز و لیا ساسه دولت غنیمت تیر ساسه بود که آن و غنیمت خود و تیر ساسه شده تیراز و تیر ساسه تیر ساسه تیر ساسه

۱۰

نمود و خان بزرگشید در آن ساخت آنگاه که بوسه از خشن خاشاک مخالفت پان شد اولیای دولت که با فرامی آمدند
 ولایت پر و افتند لیکن از آنجا که شهباز خان هشتاد و نه روزی و سبک زبان بود و صادق خان و دیگر بزرگواران
 استاد فن صحبت میان آنها راست نمی آمد و اکثری از سران سپاه آتش افروزان و صادق خان از شهباز خان گرانند
 خاطر داشتند درین وقت آواز شد که خاصه کاسی و دیگر باغیان حق ناشناس و فرج آرا و شورش و فساد دارند
 خابین روی و تواریخ آن برین قرار گرفت که چون غنچه در قیام شده مانیز و فرج قرار داده بیدارند آنهاست کاریم و یابین
 غنچه وزیر خان و شاه علیخان هم و صادق خان و محب علیخان و راجه گوپال همس و کجک خواجه با نوبه از بیادوران
 کار طلب استیصال مامی کابلی برود و گرفته از شهباز خان جدا شدند و سعید خان و شهباز خان و بهادردخان و سید عبدالقادر
 و بهزاد و علیخان و بابوسه جنگلی و قندهار و شاه قاسم و هشتاد و چند سوار و دیگر در پانجا وقت نمودند و مامی کاسی
 صلح در جنگ نهانند در مقام تره ماسه که در یابی گنگ بون و سالی سریم سے آورده و مامی کاسی ماسه و نادم
 تلمذ از سکه سامان نموده الفیگ و چند سوار باغیان را پناهنده از آن دوران حصار گرانند و خود نیز بزرگواران
 حاجی مشهور اختیار کرده پاسه حملات افشود پیش آمد و عیسی نژاد و اکران فرستاده بیاگر سوار و روباه با جسکه کلام
 زینداریست سلسله جیان آشتی شد و تواریخ آن چون اقدام بر قتل و فعل او نه هشتاد و نه روز از حضرت از وجبات
 احوال غنیمت ظاهر بود و تقدیرات بمقدات او فرموده و مذاق صحبت بر شمشیر قلم بستند و در آنک فرصتی نگذشت که شهباز خان
 بیدارند ماسه روی غنیمت نمادند و آن باطل سبب استیصال مقاومت نیا آورده از راه دریای بهریمت رفت و درین منظراب و
 سراسر گشتی او غرق شد و به ستار سده ملامان نیم جسته با عمل سلامت رسانید و بیامین اقبال روز افزون شکست
 غنیمت بر مخالفان اقامت در روی سده دولت سعادت شکر این موهبت بجا می آورد و عرض داشت مشمل بر ایشادت و عزت و
 سوادح حالات بهرگز و سلیمان بیا ارسال و هشتاد و نه روز و فاع این حال رسیدن ایقوب پسر پسر شاه عالم کشمیر است
 لجهت خلافت چرت او خود را از زندگان و منتسبان این دولت اید پیوندید نیست و همواره با ارسال و افض و شکر سلسله
 جیان اخلاص و عقیدت بود در میزانی ایقوب پسر کلان خود را با فانیس آن دیار روانه درگاه سپهر حیا ساخت که بویست
 در خدمت حضور بود و سعادت مند بود و دستور سده و هشتاد و نه روز حشمت که خدائی شایسته را ده عالم و عالمیان
 و ارشاد ملک سعادت اقلیم شایسته را ده سلطان سلیم چون سینین هر اید بزرگوار حضرت غانگشای خلیفه
 بشانزده رسید مهم منی و خاطر قدس که سفیر خپان بر تو افند که آن نونال چمن چرسه اقبال را گلهای مراد
 در درمن امید برترند را هر بگوشت که پس زکازا مامی امر آبرین دولت اید مقرون بود و در زمره راجای نامدار
 بزرگوار و اعتبار اختصاص داشت به این ترتیب پایتخت از بنگالی گنابندیه حبیبیه پاکیزه سرشت او را که
 بحسن سیرت و صورت یگانه بود و کار بود و بیاعت مسعود و زده نام بود در حقه از دواج گوهر کیامی خلافت سلطنت
 مسند آرای اقبال و دولت در آورده صد شصتین نخل عینت سفتند و حکم اخترف و در تلمذ خاص را آیین است
 جشن بادشاهانه ترتیب فرمودند و حضرت ماقاسه از کمان پیوسته است و قدر دانی بجهت بزرگواران
 بنزل راجه تشریف فرود و از زانی و هشتاد و نه روز و سالی حیل و حسن حیل و شایسته را ده و در دور راجه
 در لوازم شاد و پیشکش مناسبت جمیل بکار برده بهر آن که خیر آن ماسه ترتیب داده و بهر شایسته را ده و در دور راجه

و حضرت صاحب عالم سید احمد خان فرزند آصف خان است که لائق نرسد و متنی از مدعیه و شاکر پیشتر نام نویسی کرده سرور با او
 و اینست که در این باره سید احمد خان فرزند آصف خان است که لائق نرسد و متنی از مدعیه و شاکر پیشتر نام نویسی کرده سرور با او
 بجا نیاید و اگر شاکر دولت و خاطر در همه او دایره داشته باشد با او در محبت نمودند اکثر امرای مملکتی که قول خود را کرده
 قتل و در آن سال از شورش ایلیان و نسا و قرقه مردم قلیلی در حاصل جاگیر شریف سرور در آن در آمد و ازین بر گذر احوال سپاه
 روی بخیرانی نهادن واقعه طلب که در کین فرصت بعد از از او باستان سید سرور با فرامی آورده مجدداً اعلام شد و آشوب
 مرتفع گردید و خانان خبر یافته تلخ خان را بخواست احمد آباد و گناشت و سید قاسم را با سادات باره در ستن باز داشت
 و در میان ولایت هر جا سبب داشت تمامت مقرر فرمود و خود با نوزنگ خان و خواجه نظام الدین احمد قوسج
 از سهاران عرصه کارزار به استیصال آن برگشته بود نگر روی همت نهاد او بپور سید آمد مرادین پر رانانست و از
 بهر جا هر چه بدست می افتاد بجمع میگرفت و آنرا نوزنگ نزد امان داشت چون عساکر اقبال نزدیک رسید
 سید سید بجانب کاشی آمد و شاکر خانان از دور گذشته بنقاب او کام سرعت برگرفت و او خود را از آنجا دور
 جمع نتوانست کرد و در غایت او با کوهستان بر ره کشید ز میدان و کلا فرستاد و در وقت خوابی از خانه نوزنگ پیشتر با سلطان
 همیالی کرده بودند و سید شاکر خود در اظهار و تقوا بی باخته از راه مجرور از سید در آمدند امین خان غریبی حاکم
 چون آنکس خود را قرار داد که بخدمت سید ستم خانان میر ابو تراب را فرستاده او را آورد و در جام با نهار دو تنه است
 نشان داد که سفر در فلان است اگر سید از خوش سپه با نوزنگ بر جناح استیصال خود را رسانند نوزنگ که بدست
 خانان خود بخدمت شاکر و چون او پیشتر کوهستان در آمد بود از سید فایز شده تا سید نوزنگ جام
 باز پی بجای آورده او را نگاه داشته باشد بجهت خانان چنانچه نوزنگ سید و سید نوزنگ خان و دیگری
 بکار فرمائی خواجه نظام الدین احمد بنی و دیگر با شکیبای دولت خان بود و هر فوج را با سید تعیین فرموده که در
 خاک محمود در آمده از تاخت و تاراج شکرستان و ستن دست باز دارند و با آنکه ذکر میشد که مظفر سید خود را نوزنگ جام گشته
 خود بجانب احمد آباد رفته است خانان حاشی خاطر را بخیر آلود و فرقه ساخته مانس جام پیش نهاد بجهت گردیدند
 و بسیار سید از اجموتان علت تیغ انتقام شدند و قیمت فراوان تبصره اولیای دولت در آمد و چون بچاکر و سید
 نوزنگ که ننگ جام است عساکر اقبال گردید و از راه مجرور از سید پیش آمده در گاو کلیان را از در میان انداخت
 و سپه و را با فیل خرنه و دیگر نفایس روانه ساخت خانان با سید و نوزنگ و سید و نوزنگ از آنجا عفت و انان
 نمود و مظفر که در سید و جبارت به احمد آباد و نهاد بود چون بهانه پیرانی نوزنگ سید سرد فوج تمانه با او
 یکجا شده بود فوج او بجهت میگرازند و بهادمان لشکر منصور و او شجاعت و جانفشانی داده بسیار از خانان سیاه
 را قتل میدادند و خواجه بر سید بجهت از جردان قوسه دل بوقت تاخته غنیمت را بر میدار و مظفر سید سید شده راه او
 پیش میگردد اگر چه درین جنگ نوزنگان کار سید زخمهای نمایان رسید اما اکثر سید از اعیان لشکر عتف نماند
 در قلعیدند و بشارت این فتح در شام سید به نمانان رسید و سیرات شکران و سبت تاز و بجای آورده شد
 به استان اقبال عرض شد است نمود آغاز سال سید ام المی از جلوس خاقان ممالک استان
 درین هنگام دولت فوجام که از جشن طوسه شاکر پشاهی جهان را روزی بازار جاسی و نشاط بود مبارکان نگار ظاهر

بجای

چون سرای دولت را چون باطن اهل طرب نگارین سازیم و نیز اعلم حلیه بخش عالم شب بختینه نوزدهم بریح الاول نصد
و نود و سه پیر سرسے سرسے حل تحویل فرسود و در آواز این سال سپارون که بر اولیای دولت بود مقرون مبارک
و بیون باد امرای ولایت برار از وجود استان گردون عیار فبار جبین سعادت نودانی ساختند برار ملکیت از صفای
و کن جامی سے برار سوار در محل حدود متعلقه نظام الملک میرد ایرسے میرسے سیر و اسے خدا و نعمان و شیر خان و
دیگر امر اور انجاسے بودند چون نظام الملک از فرط سودا و شورش بلخ دل از کار و بار سلطنت و اگر فته گوشه غریب است و
انتیاد نمود و مصلحتان جبرکس مکین منتقل و مدله علیه آن دولت شد میرسے تفسے را که بود نور حجت و کثرت لشکر و فرسے
استعدا و در آن ملک حدیل و نظر نبود و پیوسته از جانب او توجع خاطر و دل نگر اسے در اشت خواست که از پور بند
ولایت برار بر سریت کرد و منتیان خود سپار و میرسے تفسے ازین معنی آگاسے یافته اراد و پیشینستی نمود و با نام
روی غریبیت بر احمد نگر نهاد و مصلحت خان اسپر نظام الملک امیرا گرفته و همیشه خان حاکم جلالپور سا که از سر و در آن عهد
نظام الملک بود و با خود متفق ساخته تینایل او شانفت که بعد از تلسے فریقین شکست بر امر اسے بر او افتاد و دیگر در آن ملک
توانستند بود و عرضدهشت جبرگاه سطل فرستاده استدفا سے آمدن خود و ظاهر ساختند چون نودان استمالت رسید روکے
امید بختیه خلافت نهاد و درین جشن نور و زیب سادت آسانوس شرف اختصاص یافتند و بعدین ایام چند سے از امر اسے
عظام که ماز و دیو و مناصب و ارتقل امر مرتب ترقی و تصاعد نمودند کجا سفته کلک و قانع رقم میکرد و راجه بگوشه کس نگر
راجه تو در مل چهار هزار سے ازین خان کو کلتاش دو هزار با نقدی میرزا یوسف خان دو هزار و با نقدی عبدالمطلب خان هزار
و با نقدی رشیح ابوالفضل تراری راجه آسکر ن هزار سے حکیم ابوالفتح شتند می شیخ فرید بخشه شتند میر جمال الدین
شتند بران الملک سپر نظام الملک و کنی پانصد سے شهاب الدین احمد خان به ایالت ولایت مالوه سر بند سے
یافت و عهدالدوله امیر شیح اکثر شیراز سے خدمت بدین الملکی اختصاص گرفت و حکم شد که راجه تو در مل سرت
دیوان سعادت عالی و ملکی بصالح و جواب دید ایشان بفضیل رساند از سول کشته شدن حبیب علی میرحب علی خان
در صوبه بهار چون امر آخذ و در پستیمال باغیان ولایت بجگانه شتانتند یوسف نام اتقانی حجه از او با شرا توجع
طلب تراجم آورده و تباخت قنارج قنایات و قریبات پروخت حبیب علی از فرط شجاعت و شورش جوانی با جمیع
وسا مان آلات نبر و مقید نافه و بیا فخر او همت گماشت و جنگ بے صر کرده خود را ضلوع ساخت اگر چه محب باغیان
از استلغ این خیر شوش احمد اب بسیار نمود و خواست که بر آخذ و در فته انتقام خود از او بستاند لیکن امر را معنی نشدند
و شاه قلیخان محرم را که عازم زمین بوس بود تبادیب او مقرر فرمودند که او اسے آن ملک را از حق غاشاک و رباب
شاد پاک ساخته مشو به درگاه گرد و به نیر و سے شجاعت و اخلاص این خدمت حسن انجام پذیرفت و چون امر آنگار
به تخصیص صادق خان و شهباز خان با یکدیگر ناسازگار سے کرده و فرقه شدند خواهر سلیمان از درگاه سپهر بارگاه
رضت یافت که نزد امرار فته بفساخ سعادت پوزند شبار نخاصمت از میان برگیر و در اگر رنگ نفاق بصیقل صلاح
مر تفع نشود بهر کدام که تعهد ضیله آن ملک بفرم همت خویش لازم شتاسد در آنجا کده اشته دیگر سے راجه است بهر حکم
سناد چون خواهر سلیمان بهسکر اقبال پوست صادق خان با نفاق سیمه از امر التود آن خدمت نمود و شهباز خان
و سعید خان و چند سے دیگر بهر آندند و از آنکه امر او کرده شدند عیسی زینبندار بقرار داد نمودند استاد و صلح که برار

خلافت در میان نهادند بود استغنا و بی نیاز سے قبل کرد اما قبل توپ و سیاهی که در آن جنگ بخت آورده بود
 باز گردانیده فرستاد و امر اصلاح وقت مرگش در شش بهمن قدر سطح شدند و چون شهباز خان جو اسب بهار پیوست
 سخت با استعمال راجه سنگرام گرفت و او بتنگنا اسب گره و گریه اسب و شکار پناه برده بجاد و در وقت آنکه قرار داد
 سعید خان که از استاد سفر و محنت با اسب لشکر بجا آورده بود و از جدی شده بیمار آمد و شهباز خان پورن مل و در کچه بود
 را گریه و وضوت هم چینی داشت بهر سبب او کشید و تقویت او را از اسباب شکست سنگرام اندیشید قضا را راجه پیوست که
 پیشتر ازین با پورن مل سے بود و درین نزدیک از او گزیده شد لازم سنگرام شده بود و از سنگرام او طلبید بقیه
 شهباز خان آمد و در جایی که او با پورن مل تنها نشسته صحبت میدشت خود را رسانیده شمشیر سے حواری شهباز خان
 نمود و پورن مل بیایم سے بخت و تیز دستی جرات نموده او را گرفته از هم گذرانیده و در میان شهباز خان بتوجه
 دور از کار پورن مل را محسوس گردانید و چون خواجہ سلیمان بدر گاه سالی آمده حقیقت را معروض داشت و ایگما
 شهباز خان و آمدن او بیمار و سبب با چنان دولتخواه است در آن وقت مستحسن بنیاد حکم شد که یکدیگر دیگر
 خواجہ سلیمان با ناظر دولت بدان مویب رفته شهباز خان را سز نشن و گوهرش نماید و بر حقیقت جنگ و مبار
 و کیفیت عساکر فیروز سے اثر و قوت یافتن عثمان مساوت مدعوت دارد درین هنگام او را اسب گریه
 و سلیمان سر سینه در جبهه داد و دلیه بخار خفته بر آگینشد و بسیار سے از قصاصات و قریات را دست فرسوده تالیح
 گردانیدند و در حواسه بردوان یا وزیر خان در آن وقتند او تا با مقامت نیامد و در حصار بردوان شکست
 و امر از اسفوح این واقعه فوج بطریق منقاد فرستاده خوریز از سبب نشاندند و چون افواج گیهان شکوه شیش
 که در پی غنیمت رسیدن خان دست از می نره باز داشته بودی او بار بجزعه کارزار نهادند و بها در آن لشکر منصور
 و کنگار دریا سے جنگ گوت محفوت اقبال برآر استند و مقارن ایحال امر از عقب رسیدند و جنگگاه اولی سے
 دولت ملوک دیگر یافت دین وقت ناظر دولت و خواجہ سلیمان از درگاه آمده نوید فیروز سے بلند آواز شد
 و موجب تقویت ظاهر سے و بلطف دولتخواهان گردیدند و بدستیا سے بخت و در قلعه کلین در آن طرف دریا
 اساس نهادند از آب جویر نمودند و چون در آن سبب باران غنیمت برید بسیار سے از پیاده و راجت حیات بسیار فنا
 رفت و در میان صادق خان در برابر غنیمت صفا کرد سسته خود و قلب در آمد و سز اولان تعیین نمود که سر سینه استقامت فوج
 از هم نگذارد و چون روز بیستم حقیقی رسید مخالفان گمان آنکه امر از جنگ نخواهد شد بدو نره خود باز گردیدند و در
 صادقان ای تار بافته بعزیم زدم متانت و پوزیر خان و دیگر امر این پیام فرستادند که منسوب بیک نشسته ز نماز تقصیر
 ز خود راست نشسته ز نماز امان و فوج شده یکی با صادق خان و دیگری با وزیر خان در آن وقت جنگی سخت
 در پیوست و آنجا نیز پادشاه سے فریب شد و تهاید ایندی سجان صادق خان غنیمت خود را بر دست لیکن از فوج
 وزیر زمان شهرت سے گزیده اند و در آن زمان که در آن سمت او یاسی دولت از لزل پذیرید و در آن
 وزیران چون بی جا شویب برین فریبند و در آن وقتند فوج سز در امر شدند و افعانان تابنا و منبیا و دره روسه
 چارو حقه قرار دادند و در آن وقتند که زفا و در آن گریه شیبها تا پیوست بخت تیغ تمام
 زنده ز شمشیر و فریبها تا در آن وقتند و بیاسن اقبال سبب نفعان نشخ و غنیمت قریب حال

دولت ای در وقت این سال گردید در خلال این ایام دو دستم تا قشالی قلعه گوره گماشت را محاصره نمود و محاصره
سخت الملک و خواجه مقیم قدم همت برجا داشته بلوازم قلعه دارست پرداخته درین آستانه باهسته سنگلی از شیر پور بود
خود را بکاسه رسانید و حکیم ترک محاصره ننموده از گرد قلعه بر فراستند و تواریان بمنند آراسته بجای اول و حصار را
نساورد و سست همت نهادند و همین انقضای جنگ صعب در پوست و مخانان تجلیت نزد همت گزیدند دستم
تا قشالی و در صدمبار زنت قبیل رسید و قیل سون کرده با قنیت فرادان پرست مجاهدان لشکر منصور قشالی
و لوش خالی پس زد و دستم دستگیر شد و پسرین تارینج شاه ظلیخان محرم آمده بسعادت آستان پس حسین و خلاص
نورانی ساخت و مشاقب صادق خان نیز بلیان رسید و چون حکم آمده بود در خدمت باز نیافت و پسرین تارینج
از ضبط ولایت کجرات خاطر او پیردخته بسجود کراس فلک اساس فریق خرت برافراخت و قاتقان مالک کتیا
آن شالیست خدمت را به انواع تربیت و نوزادش مخصوص گردانیده پاره اعتبارش از بگمان برافراخت و از
سوانح تعیین اخراج قاهره بخرید و کن چون بجای همت جانگشا معروف و معلوم برانست که سواد اعظم بنشیند
به مشارکت غیر تصرف ادویا سست دولت قاهره و در آمد و پانچمین آن بوستان به آب یار سست گنزار
به شرف خار شرد در میولا خان اعظم میرزا عزیز کوکاش ما که قامت تو با بلتیش بطرز علمت تربیت آراستی و دست
دور زمره امرای عالیقدر بختیاب خطاب فرزند سست فریق خرت و اعتبار می اخراجت بخرید ملک کن اشارت
شد و بسیار سست از امر سست عطا و مثل به خطاب خان و راجه اسکران و شیر و پرخون و میر جمال الدین حسین
انجو و برهان الملک برادر نظام الملک و کنی و هم بزرگ و کنه و پد بیگ علی و و در کاشغری و سجان سکی
ترک و علی مراد و شیر محمد و دیگر بیاوران کار شایب بهر سست او رجعت شد و ملک گزید و الیهین بیقول خان
مقرر شد و شهاب الدین احمد خان و خرویت بنان و توایب خان و سکا و گاد و سبب خان و حکیم عین الملک
و باز با و در شیخ عبد القدر خان پسر شیخ محمد خورف و راجه و هکر و راجه و سبب خان و راجه و راجه و راجه و راجه
که ملک خان اعظم نشاند و بهر آمدن و آن فرمان رفت که لشکر صوبه اجیر را براه گرفته خود را بخان اعظم رساند
و در جلی فتوح انتر بنصب بختیاب و در غم آریک بخدمت دیوانی آن لشکر اختصار یافته و عین راجه علیخان حاکم
خاندیس بو سست دوم از دو تواریب سست میر و عبداله و له بیستخ انتر شیر از سست راجه پتر رضت فرمودند که
نزد او مشتاقه بنصل سعادت انتر بر جا و ده اخلاص منکو خدمت ثابت تمام در این دم گروانند و چون بسامع
جلال رسید که شهاب خان در بهار قدم بیل آرزو نشد و بر قسرت بنگاله جیل چینیای گرم انگر بود و او را حکم شد
که بر حمت شتافته روانه بنگاله سازد و فرمان گیتی مطاع نفاذیوست که میرزا یوست خان زراود و بهار فکته
خواست آن ملک نماید و حضرت رایات منصوره لیبوب پنجاب چنان میرزا محمد حکیم از اشوب
نشاء بجا سست و گزند صحبت چشیدن خوش آنگو سست با ده پیاسه افتاد و زراودا شرب ری گاسه به بجا
ضمن بنگال گردید و از آنکه منلوب بجهت شده بود نصیحت احوال غره تراست پر و دست و در اندک فرستاده
سافر حیاتش لبر شد و نصیحت با به داخل و در غره و در غره و در غره و در غره و در غره و در غره و در غره و در غره
استیسان دولت میرزا و سست امر در بهار به سست چاه سست بنگاله بنگاله بنگاله بنگاله بنگاله بنگاله بنگاله

میرزا کشته و عهد من در راه بنواد سواد میرزا شیخ عبدالرحیم گفتند سست غالب آمد و در منزل حکیم ابوالمفتح از آشوب جزین بگذرد
 از کربلایم کشیده و بر کفم خور و در کفم کفم بر امان مازق زخم آوراد و خنجره بعد از دو ماه چهار روز جراحت دادند مال بیاعتد
 میورایام شورشس و نغ او قلیکن پیرت و نزل او به ابدال اصلی باز آمد با بچه موکب جهانگشا بشهر لاهور داخل شدند
 از راه کلا نور بسپال گوش نزدلی اقبال الفحاق افتاد و بگذر رحمتی بعد از دریا بیست میور فرموده روزی چند در آن مکان
 بنگار کوه فر شوق شدند و چون طاهر ریتاس مضرب غیام سپهر آفتاب گردید تا سم خان میر محمد و سوز سبب یافت که از بنگار
 تاهریای سبب نشیب فرزند راه راهوار سازد و هرگاه موکب منصور بسپال دریا سست سندر سدا و شتر شانه کوه کوه شکر و شکر
 که در راه کابل طبع است خوسه هموار سازد که ارا به سهولت آواز گذشت و مقدر آن حال دل بسنگ و القدر روح انگر
 کابلی آمد و عرض داشتند که شورش ماطر کابل بیان بنویز ارحم و نوارش آن حضرت فرود نشست و همه کیدل و کجیت نفاقی
 خدمت و بند سگر بیان جان بسته منتظر حکم آنکه جانها را اشارت فرمائید بعل آوردند و بین منزل محل غرت حضرت کیم کجا
 از دروازه کلا فرسید و خاقان ستوده خصال با استقبال نشانه سعادت جا و دید انداخت و روز دیگر ربات بهایم و بصوبک
 دریای سندر قلع یافت آمدن فرزندان میرزا حکیم و اعیان دولت او بدر گاه والاچون میرزا بچار
 رحمت اینر سست پیوست فریدون خالی میرزا که درین مدت مکمل تصحیرت عفریه شده بود و میرزا بر تنه سست و بد است
 او از او را ک سعادت ملازمت تمامه جسته بجلالت و منکرات روزگار بعبیر سپرد و کابل بیان را از غرمت آستانه سوس و نغ می آمد
 و بجز قاسم برایشان قول زاده ایشان شده خیر است که فرزندمان میرزا را با دارا نهر برود بیکم او ز کیه کابل را حکام
 در درین وقت فرستاد و لای در گاه مشاقب کیدگر سپیدند از احتمالات نامهای خاقان گیتی شان شورشس ظاهر تسکین
 یافت و نظیر منضت موکب جهانگشا بر هم زن بنگار ارا بسنادگر دید و مقارن آن حال راجه انگر سبیده کابل بیان
 چون چون آمده احوال بدنه پیشتر ازین میرزا بخت ناسیگر همیشه خود را با انرا سیاه سپرد و چون فرزند این میرزا
 شایخ مردانه در گاه سست ساخته مند تصحیرت خواسته بود چون بلیکیم کابل آنا و میرسد میرزا شننا میشوند فرید و کجا
 انرا سیاه را با زگر انده و بشهر سست برود بیکم در بجلال آبا و تشریف داشته که عساکر گیان شکوه در و اقبال فرمود و چون
 راجه انگر سست بجا ک که در سکر سست حضور واقع است رسید کابل بیان میرزا کیتباد و میرزا انرا سیاه را از نور احبه
 آوردند و در آن وقت میرزا کیتباد و میرزا انرا سیاه با هم ساله بود و راجه مردم را بنویسند و احوال خسران مستمال ساخت
 و هر کید با بریا سست و انوار سست فرمود و بگت سنگ کیتباد و راجه خوش آمدین بجهت کابل گند استفته خود با فرزندان
 میرزا و اعیان کابل بر سست و او بد گاه قدس با رگانه نهاد و در قعبه راول شیده سست سعادت کوشش سر بلندی شت
 شخت میرزا کیتباد و میرزا انرا سیاه و میرزا اوالی لیس شت نسا بیکم به دولت ملازمت سرافراز شدند بعد از آن فرید کجا
 و علی بچار سبب و شاه بیک و گد بیک و تاش بیک و تخت بیک و قاسم کیر و انه و نظیر کوه و جاننش بهایم و راجه بیک و
 خید بیک و نغ بیک و نور کوه راجه خسر سست و دوست محمد تر ناسن و خاسک کله بان و اما لبق و قاسم کوه که و با قوت
 خواهر سارا او اتم ساد و خوشتر با در جیسند کله عرب و قاسم شت نغ و قاسم بیک معور که لمر فرود سغور روزگار بیل
 و نظیر خود دار و دیگر جوانان بد عمل مویات با بچو در کراس سس نکلک اسام فرق غرت برافراختند و فرود مرتبه و
 خانی سکی بولیش براجم خسروانه شرف اختصاص یافته و یکیا من ترتیبه نواز شش آن حضرت رفته رفته اکثر می آید دنیا

بر اقبال و مناسب عالی شوق و نشاط نمودند و خدیو پسر پسر از سار سیده در زمره اعظم امراتش گزیدند و فرمودند
 اوضاع آنجا که از حال منطقه میرزا محمد حکیم نیک و شادان و بیگ و سنی حکومت قندار و داشت و احوال آنجا یکسانند و راست
 و ایالت کابل عراق شیراز و در تخت بیگ لید از شاه بیگ حکومت قندار یافت و همچنین تاش بیگ بیخواب تاج خانی و حکومت
 کابل رسید بنگلاداکر که از ملزمان میرزا تربیت با می نیک یافتند و چون طاعت فرمودن بخت تاشاست و بداند بیست و بیست
 و امکان داشت که در ترک فتنه و خفا و ضیاع احوال خود توانند نمودن زمین خانی گوگلتاش و اول فرمودند که مسلسل جبر و سب و
 و بعد از فراغ تعلیم و تنسیق ممالک کابل ریایات مساودت استقر خلافت بر افروختند و مقارن آن حکیم علی و مبارک الدین کنو
 از شیراز آمد و عرض داشت و پیشکش یوسف خان نیز اثرش گذرانیدند و عذرهای زمینداران که بخت آمدن خود در قندار
 پس مردمن و هشته بودستمن بیخاد و غریت تیره کشید و تبیین از لاج قاهره بدان صورت تقسیم یافت چون از سالها پیش
 در تها که در سده هوای هم آفرشته عروس ملک کشید و در او است ناظره قان گیتی ستان خود را بر تهمید و در کابل
 منهد استان دپاک ما منن غار قس از ان بوستان شادان مراد و قناب توفی استقر فرستاد و هشت در چرد
 که حکیم علی از شیراز آمد و در تها هر شد که یوسف خان با حکام کردی است و دشواری صورت و غرور شده چنانچه
 باید بود که احوال و خدسه بتدبیر تیره سوات لاجرم تهمید آید و گت اند بر بر دست مت جاکش لازم بنسخ فرمود و تها شایع
 در ایام بیگیتا حسن شاه یخان مرموم و ما دهم شد که مبارک خان و گز و جلال خان بشو تهمید تهمید است و جدر جگت بیگ
 از بیادان نام جوی بافتن بن عقده و دستور می یافتند و وسیع از او در بیان بسکر و دست یزنا و گت تها بی بی با فرود
 شدند و خواجده سید الدین قزوینی بخت بیگیتا و شاکت تمام کردت و مقارن آن ایام زمین خان گوگلتاش به تهمید
 و قناتان یوسف تهمی و تهمید ولایت و او در تهمید شادان خانی تهمید و در تهمید تهمید و در تهمید تهمید
 و تهمید تهمید و در تهمید تهمید و در تهمید تهمید و در تهمید تهمید و در تهمید تهمید و در تهمید تهمید
 و خانزاده تهمید و در تهمید تهمید و در تهمید تهمید و در تهمید تهمید و در تهمید تهمید و در تهمید تهمید
 و عالم و دیگر ولایت تهمید و در تهمید تهمید و در تهمید تهمید و در تهمید تهمید و در تهمید تهمید
 رخصت یافتند و عرب خا تهمید و در تهمید تهمید و در تهمید تهمید و در تهمید تهمید و در تهمید تهمید
 درین ایام ۱۰۶۱ میل قلیخان کورای استگ و ابوالقاسم تهمید و تهمید و تهمید و تهمید و تهمید و تهمید
 کابل خلعت امتیاز پوشید و سید عاهد تهمید و در تهمید تهمید و در تهمید تهمید و در تهمید تهمید
 ایشان قندار علم شد که چون بکوش خیر سید بیضا خانان سر تهمید تهمید و در تهمید تهمید و در تهمید تهمید
 پیشین شوی و چون عساکر اقبال اثر تهمید تهمید و در تهمید تهمید و در تهمید تهمید و در تهمید تهمید
 و احمد بیگ و سلف تهمید و احمد قاسم و کجک علی قاتشال تهمید و در تهمید تهمید و در تهمید تهمید
 قوش بیلی و تهمید تهمید و در تهمید تهمید و در تهمید تهمید و در تهمید تهمید و در تهمید تهمید
 پنجه تهمید و ایالت تهمید و در تهمید تهمید و در تهمید تهمید و در تهمید تهمید و در تهمید تهمید
 خردانه سر افراز شد چون زمین خان گوگلتاش بیضا خانان تهمید تهمید و در تهمید تهمید و در تهمید تهمید
 شیخ فرید بیگ با تهمید از بهادرن حضرت تهمید تهمید و در تهمید تهمید و در تهمید تهمید و در تهمید تهمید

تعمیر

ساختند از زود پارتی حوراسه سند و دوطرف دیگر دریا مسکه کابل محیط است و نهایت جنگهای مروج و چینهایی در گذشت و
 اشام گل نیا حسین دار و زر گس فراوان میشود و اینکه شیخ فرید ثبائل اقامان آن درشت را زانکه بازرگ و دید و برون پارتی
 که بخت بنید دست نوبه دیگر یاید فرشتا و دیگر پوسه تا بخت و تاراج آن حد و در پراخته بنیاد بر اصل نمایان در راه چکر کوچ
 مد آمده بفرج زین خان ملحق شدند لاجرم سید خان و شیر خواجه علی محمد العنوش شیخ فیض و قاسم علی و صالح دیوانه و
 فتح الله شریب دار و ایوب بیگ بیخوب بیگ و جبار حسن بیگ و شیخ ابوالبرکات و سید سولدر دیگر اگسان شیخ ابوالفضل آن
 خدمت تعیین شدند و درین تاریخ قاسم بیگ بتریزه بنصب گردید و در دو سر شریب بنصب شد و در بی بی بیگ
 اشیاء پوشیدند و مقام آن حال برون بیرون رسیدند که بیشتر استغالی اقامان بر دست زین تعیین شده اند
 چنانچه استحقاق آن خدمت است از عهد ضبطان کار بیرون نمی توانند آمد اگر فرج دیگر تعیین شود و در وقت شیخ ابوالفضل
 انیس بنو در راه میر بر نیز اظهار پیش کرد و قاقان غیب دان نام این دو کس قرعه انداخت قشار قرعه بنام راجه
 میر بر افتاد و قاسم خواهد که ابیک و احمد بیگ و حاسبی سوزند که و کاش بیگ و خواهر حسام الدین بهرامی او در خدمت یافتند
 و بخت افروز قاسم و پیشتر از آنکه تا بخت و تاراج قباک اقامان فرمودند نگاه بگوستان مشتاقه بسیار از کس که
 سپر عساکر اقبال شاه پول بجزین دیک پوشیدند اقامان بهر تنگداری گرفته عجم آوردند و جنگی نهایت صعب دست داد
 اگر چه بسیار از اقامان قباک از بیاید باست که گانه نیز نفاق نه بسیار فرزند و شیر خواجه و احمد بیگ علی محمد العنوش
 و میر ام بیگ کار نامهاست که در آنجا بریافتند و از آن که روز به آخر رسید و در میان راه در آن صحرای تمام و پشت
 برگشته بنیاد شد در آنجا ببرد روز دیگر بهشت مبارک و توفیق بود و بیولا حکیم ابوالفتح نیز بیگ زین خان خدمت
 یافت و سن بیگ شیخ عرسه و احمد قاسم و مرفان بیگ و ملا غفور سید و در آن کس با جمیع کشمیر بازان بهرامی او تعیین
 شدند و حکم فرمودند که حکیم بهشت در آمده افروز آبخارا از کوه هاند که نزدیک ترین راههاست زین خان رساند و فرستاد
 برون بیرون رسید که ایچو عبادت خان از یک فرزند و سید توران با آن فرزند حکم بیگ که عبادت خان بود را فرج
 نمودند نزدیک بکوه خیر رسید و اندو کاروانی غنیمت ایشان بود و دست و زینم بر سره تا یکسان جرات بر آمدن نمی توانست
 تا برین شیخ فرید بیگ بیگ با مبارک خان نوحه است و نام خان و دنده از بیاد آن عرصه جلالت به آوردن آنجا
 برفتند و از سوزش رسیدن به دست خان و ال کشمیر بر کاهستان امین پناه چون عساکر اقبال در کوه کشمیر تعیین
 کردند که از راه کوه کشمیر به راه است اما کوه کشمیر از قزوین برسد و دست در نماندند که از راه کوه کشمیر
 برون کوه و پشت نشاندند بخت در صف خان به اعتقاد کوه چاهی و شوار و شدت سربو کشت برون بدان صورتی که آن خواب
 و چون مجاهدان عرصه فرید رسیدند و در کوه کشمیر رسیدند و در کوه کشمیر رسیدند و در کوه کشمیر رسیدند
 و مقاله پیش آید تا کشمیر بان خود بنیاد جنود و نصرت و اعتصام به نام این راه را یافتند و فرید و سکه برافروختند
 به دست خان یارای ملک و ایستاد مقام است با کوه کشمیر از خیر قدرت و آتش بیرون یافت و دست که در برابر فرج
 چنین صاحب قبالی قدم ضلالت و بهالت افشردن میشد بر پای فرزدون است لیکن از هم کشمیر بان اظهار آن داده
 نمی یارست نمود و پنهنه که آن فرستاده را از قتل خود در میان داده از چنانچه خاطر سلطان ساخته بهانه دیدن جای جنگ
 از لشکر خود جدا شده با چند سکه از بیعتان بسیار که مندره میوست و ادویه سوزان احترام و ریافت حقیقت حال بسیار

باری که از همان راه که آمده ایم مراجعت نماید راجه از جهالت و خود را بی صلاح دید زین خان را انقیاد کند و روز دیگر کوچ کرد و در
راه نشانی ناگزیر زین خان و دیگر سواران لشکر ترتیب نمودند و متعاقب او روان گردیدند تا آنکه در میان راه پیش کرده و در منزل
گزیه نمودند و روز دوم قرار یافت که چون کونک صاحب در پیش است و در آن وقت تنگ نیم کرده وسط نمودند و نرسد و باید آمدند و این
قره زاده کوچ هلاک شده چون چادران بر اول بر فراز کونک برآمدند اتفاقاً آن از اطراف هجوم آوردند و در آن وقت شتال شتال
یافتند و بعد از آنکه در کلبه بسیار غصه ای را از پیش رانده گذارستند و بر همان زمین خبر در جای هم در فرود نیامده و پیشتر یافتند
و دیگر مردم که از بلوچان کوهستانی و تنگ شیار روز سه بجای آمده بودند متعاقب او روان شدند و چون زین خان
بنزل سر رسیده ترتیب افواج ساقی یافتند لا علاج خود هم قدم بر راه نهادند و سبب که پیشتر فرود آمده بودند خیمه ها بر سر راه
سایه ساز پس اتفاقاً اتفاقاً آن قابو داشتند از پیش و پس هجوم آوردند و دست نهارت کشوده بودند و بسوی زمین
پرو شدند و از سر سبکی مردم و تنگی راه و کثرت مخالفان کار بجای بد کشید زین خان خوبها ساوه خوردت شایسته
ظاهر ساخت اما جمع کثیر ضلک شد و آنچه بدتر کار بود تمام تبارخ رفت و چون طوری جنگ کنان شمشیر کرده مسافتی
نمودند و روز دیگر زین خان بنزل راجه بر رفته گنگا مشغول است اکثر سواران راضا دادند و گفتند که در ای پیشتر
لعبه دشواری عقب است در مردم دل آسوده اند و اتفاقاً آن دلیر شده اطراف کوهها را فرود گرفته اند تا یک و هفت و
آنوقت فرادان هم میرسد روز سه چند مقام کرده خود را جمع سازیم و دست بگشایند و در آنکس متنبیه بر اصل نایم و اگر صلا
حدین نیاشد فرزند آن خوشایان و مال و دوستانه آنها در قدرت است و استقامت نامها فرستاده بر اطاعت طرفان پذیرای
خواهم طلبید و تبدیله را به آنها داده خاطر ازین کار بر او خسته است و درگاه خواهد بود که با نایم راضی نشاند بار سبب آنکه در وقت
باید کرد که حقیقت حال بیایه سر سبکیانی بر طرفه دست نوشته اتنا س گنگ نایم و فوایح از آن راه آمده سر کوه بارانگا بار بود
از اینجا سبب متوجه شویم که مبادا چشم فرستاده رسد چون تله تله در نقش دیگر گنگا شسته بود هیچ یک ازین حقوق قره زاده روز دیگر
نرسد که سبکی پیشتر روی بر او نهادند زین خان فرود چنان اول شده از آن زمان بنزل جنگ در پیوست و اتفاقاً آن از اطراف خوب
فرز و شیب هجوم آوردند زین خان جنگ کنان سمر آمده هر گاه اتفاقاً آن کثرت میکردند بر شسته خود را سپر بلا می ساخت
تا مردم بیسودت بگذرد و چون روز به آخر رسیدند آن یکبار فرود نرفتند و غریب سوز شسته بودید آمده غریب جنگ بود که
دو سوار از بلوچان جمع نمی توانست گذشت و از پیش سپر اطراف و جانب اتفاقاً آن بر کوهها بر آمده به تیر و سنگ کار بر روی
کوند و فیل اسب و آدم بر یکدیگر افتاد و حادثه روی بود که کوی نموناسیت از دست خود در آن روز که بسیار ضلک شد و
از فرط خیرت خواست که جان در راه اخص ناسازد و جانش بیاد علی او را گرفته از آن آشوب گاه بر آید و در آن تنگی جان
اسب و فیل بر روی هم افتاده بود که راه عبور سوار بود و ناگزیر پیاده شده بر این شتافت و بنابر شواهدی است اتفاقاً زین خان
خود را بنزل رسانید و سبب از سر سبکی بر اچنانی دیگر افتادند بعضی بی سلامت پیوستند و بعضی اسیر و دستگیر گردیدند و حکم
الیه الفتح بنزیر بنزیر جانگنه ن آمده پیوست اما راجه بر سر زین خان ظاهر شد و اتفاقاً آن را دیده ان غنیمت و اولی در دست افتاد
که مستوفی آن روز گیاره ماه آن عاجز آید اگر چه درین حادثه از دست بزرگس پیشتر فرزند بستنی در یافتند که یکی از
یا و شاه شناس راجه بر سر زین خان تینی و گنگا بیگ هر چه در وقت و سنگ او خالی و مولای پیشتر سلاطین
هر چه در دیگر روز بستند این خبر ضروری شد که راجه بر سر کوه از صاحبان بنزل راجه بر سر کوهس قدس بود و حاضر

خودست مفاهرت گرا نهادند که در دوران گفت که در آغاز جلوس ابدترین اهل یومنا نیا چنین خبر گفتی بر ما شده خاطر
 اشراف نه نشسته باش چنانچه تا در وقت روز با کتاب کیفیت ستاد و نذر است که لایحه که نوبه نفرمودند و روز سوم شانزده
 مراد بارام تو در مل و بسیار که از نازبان عمره اقبال بهمان صوب رخصت یافتند چون آن خدمت و در فرشان شاهان
 بود در همان دور و حکم مراجعت شد و راجه مان شد که بچه بتیبه و تا ویب افغانان تا رسید که بگروه خیر آمد و بود این خدمت
 دستور که یافت و مقرر شد که با اتفاق راجه تو در مل کار بند خدمت شود و معارف اقبال زین خان و حکیم ابوالفتح و قاضی
 کمال تبار درگاه رسیدند و روز سه چند از سعادت کوشش مردم مانند بهرین ایام ایچ عید افغانان درگاه سلطان
 پناه رسید چون گفت و اقرار راجه بر خاطر قدس مفاهرت گرا گشته و اشته روز سه دوسه رخصت ماریافت و
 بعد از چند روز بهجاوت طازمت فرق عورت بهر افراخت و نفا لیس آن دیار که عید آن فان برسم سرفاقت فرستاده بود و از نظر
 اشراف گذرانیدند و نظر سبب با فرزند آن قبضه و شاد و سبب باقی سبب بود که با سر افراخت ساس جبین است خود
 ساخته آغاز سال سی و یکم الهی از سبب او جلوس اشراف شب بهر بیت و نیم برین ایام اول خنده و نود
 و چهار نیز اعظم نور افروز عالم بهر بیت اشراف محل بر تو سعادت افکند و سال سه و یکم از جلوس ابوالفتح خاقان سکنه
 بسیار که روز سه آغاز شد و روز چهارم که عید شرف بود میرزا شاهرخ در راه بگولت است این بنام طینان بحر ما دست خان
 والی کشمیر را درگاه سخط آورده سعادت خود در یاد افکند و بهرین روز امر که بفضیله بلوچستان شتافتند و در نفا بحال
 و چهار خان و نصیر خان و ابراهیم خان و دیگر سران بلوچ را بقصد است آن را رسانیدند و نفاق کثیر از احسان نامبردار
 بهر سبب و خلعت سرافراز ساخت به دستور سابق آن ملک را در نشان از زانی است و درین وقت که بعد تو در مل ندران کاک
 ندرستان بدست تری مراجعت نمود و بدولت کوشش سر رسید که در کوه سیاهی آلوده و در نفا در آن سنگه قمر که گفت و
 راجه بگولت در پس خود سه راجه مان شد که حکومت پنجاب اشته بخواست کابل رخصت یافت و در نفا در نفاق در نفاق
 فیروز که مانر لولایت برار و نفا متن این پنج پور چون خان اعظم لولایت مالو بود و سبب و اشراف کنگلی نوزاد و نوزاد که در نفاق
 نوزاد است نصیب و افراد تویم و بد فریبا و سران لشکر آرزو در نفاق در نفاق در نفاق در نفاق در نفاق در نفاق
 شد شهاب الدین احمد خان که از خاطر آن لشکر بود و سبب احوال قبول خود ستا در نفاق در نفاق در نفاق در نفاق در نفاق
 در نفاق در نفاق در نفاق در نفاق در نفاق در نفاق در نفاق در نفاق در نفاق در نفاق در نفاق در نفاق در نفاق
 خانه لیس شتافتند بود از آنجا مراجعت نموده نزد خانانان بمرات آمد و خیمه اشینک خان اعظم و رنج شدن مردم را بگولت
 نیسی در نفاق در نفاق در نفاق در نفاق در نفاق در نفاق در نفاق در نفاق در نفاق در نفاق در نفاق در نفاق در نفاق
 تا سه لشکر احمد لکر و بهر اتفاق نموده بفرم رزم شتافتند و چون از نفا نفا نفا نفا نفا نفا نفا نفا نفا نفا نفا نفا
 و امانی و انتقال را بنامش فرستاد و بقر است ایچ پور روان شد و درین راه بهر نام زینتاری که با و سر مبارک و کمان
 که با خیمه زبان ملی و در از نهم که زانید و کنگ برار و در آمد و قبضه بلوچ پور را که در نفا نفا نفا نفا نفا نفا نفا نفا نفا نفا نفا نفا
 ایوان از نفاق در نفاق در نفاق در نفاق در نفاق در نفاق در نفاق در نفاق در نفاق در نفاق در نفاق در نفاق در نفاق
 بخت باز گیرند و سبب که گنگا شرف ایوان ننگ ایوان دیدند که همین دست و احوال را که در نفاق در نفاق در نفاق در نفاق در نفاق
 انسانه سردار احمد را بهر نفا

در نفاق

و جشن بادشاها را آراسته با نه غوث اورا به این سبب به اوج رفعت رسانیدند و در جهان چندی روز سعید خان لکنو نیز به این سبب
سافراییه یافت و بعد او در سلک حرمان شاهزاده عالمیان فرق غوث برافراخت و چون درین ایام سعادت فرجام
از اثر غیر اندیشیده خاقان کثیرالاحسان در مالک محروم و سرخ غلبه یافت که شد و از زانیان شباهت رسید که در حصول به او
بر موم دیوانی و خانیک در خصوص در موبد الیاس داده و در سبب لاجرم فرزان گیتی مطلع از کمن ماعفت شرف ارتقا
یافت که متصدیان خالصه شریفه و جاگیر داران در کل ممالک محروم ششم حصه از ضابطه مرسوم بر عایا تحقیق نمایند و این
مبلغ چهارم در پنج یک و شصت هزار دام که ده یک و چهار ده هزار روپیه میشود ششم حصه خالصات شد که بر عایا محبت
فرمودند و حصه جاگیر داران ازین قیاس باید نمود که به مبلغ نظیر خواهد بود از سواخ محاکمه نمودن صادق خان قلع و سوار
و حاضرین مجال متعلقه میزاجا سلفه حاکم تهر چون سه کار عثمان قبول مشارالیه مقرر شد و او بجان مدد و دوستی نسبت
از مردم خود تباخت ولایت سیدان فرستاد و میرزا جانی ری سق و کوچک از خون و میرزا بیگ و در ستم ترخان را با سبب
تجامل نشین نمود و زمین انور نقین جنگ عظیم شد به نیروی اقبال روز افزون میرزا بیگ قبضه رسید و در ستم زنده است
انکه در فرج بادشاهی قدم است پیش نهاده که محاصره قلعه سیدان پرور افتند که چه باره از دیوار قلعه به نقب افتد
لیکن چون خاک انداز اذیت بلند بود نیارستند در آمد و تحصنان گرم و گیر را دیوار بر آوردند و بهاداران لشکر منصور
دست از محاصره بار آورده تباخت قصبات و قریات همت گزاشته و با بصیر پور عساکر اقبال تافته با خنایم منصور
عنان سعادت سوطون و هشتاد و در غلظت این احوال در اوسس پوست زیمی قله و با می عظیم افتاد و بیایه
از اقطان بر باد و کسکی هلاک شدند و کار بران خون گرفتار به شوری کشید و سران قوم پوست زیمی نوط در گردن گنده
زود ساهیل طمان بر سره زینهار آمدند و آنچه اولیای دولت را بسبب بسیار میسوزندی سپهر کینه گنار سبب رحمت و ترو شو
انتظار بر سفر روزگار نقش است و رو و مویک منصور بدار الحلا فترلی بهور چون در سلطنت لاجور بود در ایات
منصور حضرت افزای پشت برین و محمود و بلاد روی زمین گردید عزیمت تشریف کشید که سالها مکتون خاطر قدس سلطان بود
تقصیر یافت و مقدار این حال بسامع جلالت رسید که یعقوب پسر پوست خان و الی کثیر اعلام فتنه در آشوب متوقع با
دستور عظیم آن ملک از آسیب تغلم و سیاه و دیوان آمده اند و عهد و پیمان که سابق بنده با سکه درگاه بسته بود و جای
پایه پاس آن نمیدارد لاجرم خیر آن ملک و پذیر بر دست همت جهانگشا لازم و تخم هشتاد قاسم خان را که از امر
عظیم ایشان در مخلصان کارخان بود به این خدمت غرضت قاصد بنشیند و قلع خان و مسند سلطان و گوچر خان و میرزا علی
اکبر شاهی و شیخ دولت و خنجره و شیخ سکندر سید و میر عبد الرزاق مجوسه و رفیق خاصه خیل و شاه محمد و یادگار حسین
و صل و پور سینار چند خواجه طبر و مبارک خان گدو جلالت خان گدو بسیاری از منصب داران و اعدایان بجزای اذیت
یا فتنه و شریف سده سه خدمت بخشی گرسه آن لشکر فرق غوث برافراخت و مجاهدان عرصه همت قدم جلالت و تهور
پیش نهاده با غم در دست دول کار طلب کوچ بر کوچ متوجه آن حدود شدند و از سواخ تاقین و نمودن حکیم جام به ایلی گری
نزد عبدالرحمن خان بمرافقت میر قزلباش لاکتوب محبت و انالیس آن دیار بدنگاه سپهر عیار نرستان و از تبلیغ بیانتند
کینه سده در عازمت بسر آمد آئین مردت و کامروائی و قانون سلطنت و فرمان روانی کتفنی آقا اند که سینه از سینه
انخاص نشان و مستهان کاروان با ترافت انجاس و نقالیس امتعه که منحصرا ببلای سده و سنان است و برافراختند

و

فرستاده شود و قمره این خدمت تمام حکیم مام بر او حکیم ابو الفتح که از سقزبان بارگاه خلافت و مجلسیان آنجناب سلطنت بود و قمار
 نواب محمد سلطان فرزند پسر تجویز مدار پارمانز سومات مقور شد در میرسد جهان مفتی را که از اجله اوقات منهد و ستان به کتاب
 ضنائل و مکالات ظاهر سے و باطنی آراستگی و دولت بخت پرستش واقعه ناگزیر سکندرمغانی همراه ساختند سواد کتوب
 خانان گیتی ستان که از تنگ طبع و قلوبیلا سے شیخ ابو الفضل است بجنس درین اقبال نامبر جاگیر سے شت نمود و کتوب
 ایشام گلد سے بهارستان یکید سے و یگانگی که مستطوع کار نامر نگار ستان دو بر بنی نو فرزانگی که آراسته نمایند این چوستان
 سرای آشتائی و نگاشته نقش پنهان نگار خانه دل افزوی و دلگشائی و اولاد دوران غنچه خانان گوهر افزا سے انسر
 و اورنگ پرده کشای چرخه دانش فرزند صد شین ایوان شهر لید سے چاکب خرام پیشگاه سپیداری سپه سالار
 نیر و گاه و لاد سے و دیر سے شمسوار جلال نگاه شیر و د سے و شیر سے خدیو کامگار کشور داد گستر سے نو آیین نامد لایها
 دانش پرور سے فرزند چرخ خانی فرزند و چتر کی سے بود و فرزندترین بهنگام سے که کوس فروری آواز جهان آفرید
 در گنبد نیلگون بلند ساخته و شیر اعظم عطیه بخش عالم سے آنا بجهان تاب که سلطان چار بالمش ایام و قمران حکم
 عامر و جرام است سایه فرسخ و فرزند سے بتارک مشرک ماند خسته بود و باو بهار سے مدح بناسه و به کلبه نورسان کشان
 آب و گل رسیده و ایدار سے پای نور سیدگان لشکر بارگاه از راه شت و شور داده سپه رای خوشمیل و فرمی در سوان
 دلگشائی و شادمانی شد بنیاد دوستی از سر لید سے گرفت در آیین یکتا و سه نازده ارجمندی یافت سخنان دل آویز کوشی
 و نویسنده یگانگی و نیک اندیشه که بنامه جنین نگار شش یافته بود و چاکب گوهرین گذارش پذیرفته سیر دل نوش سپه
 رویه آسمان پیوند که گنجینه راز خداوند سے و آئینه چهره بر شمنه سیت پوشیده نخواهد ماند که این پیامند که صبه نیازورین
 سے سال که از نیر سے آسمان تحت کامرانی رسیده همیشه پیش دیدوش و بنیش آن و شت که اینهمه جاگیر سے و
 فرمان مدائی و بیخ گذار سے و کشور کشائی بر آگهی آوردن گیسو دار شبا سے و سر کردن کار و بار با باسعیت نگر و احمد
 گنجای نردوسیم دار هستن تحت دو سیم و با بگل ماندن و در خواشامی ناپا یار و سرفرو بردن در گریبان آرزو با سے
 ناستوار خانیچه چیش با دوست و دشمن کوشش و بهنگامه خرنکی و نیکو چای چیر و گیر نبوده و همواره در آسودگی جانیا
 از فر و و بزرگ و مهر بانی با مردم روزگار از نزدیک دور و دور کوشش میخوده خدا آگاه است که پاک ساختن چار بزرگ
 اتم سنده و ستان و دش و خانساک رفیق ازین لبهان که نموده به بود بهای شوری بو سنده است از سر خود خواچی خود کا
 بنود پیش نهاد آوردن و خرنوش خاکساران و گزیدیش تنگاران نشد و ازین است که بیهوک مد آورده کارهای شوار
 باستانی کشایش یافته و چهره آرزو از برده امید بخوبی نالیش پذیرفته هرگاه شیوه فرخنده با دیگر نندگان خدا چنین باشد
 با آنچه از دوران که از بزرگ بار یا انگال بود گا و خدا و د سے اند و با این منی پرند دوستی قدیم و توسیته نزهتک
 در میان بر چو شندان فرود بین برید است که کی از جهان و کجستی بسند است هرگاه این همه چاشد و باشد پید است که جریگانه
 در میان منی چه بود و این یکید سے سرانه آبادانی جهان و چون بهایان فرود خدایانی که در وادی موانع ارسال تحمل و
 با بحر قوم شده بود بهر جنبه و در نظر عشق و ران باب غمخ ناکرین ترجیح بر کردن و شت از انسانی و وادی و کس
 نعتی کلاد و ران مقام ناطق نیت شسته باین فرزند از احمد کار برین بقول است اکتفا نمود و شد و شمشیر
 نبوت این آیله خود و کید به پیش آئین فرستادن قد کجاست و مانجا آغشته از سوزن سنگا من کسان از لاری کجاست

آنچه از شد که از بره انگشتان صبح بجا و تکوین ظهور ششمه نیز سلطنت سعادت قرین هموار صلح قطع صلح تویمت و دین
 در سبک ستقیم حق و یقین بوده لاجرم بموجب الملک الدین توامان ارتقای مدارج سلطنت پیاوین و در شکیاست
 اعلام دولت روزگار فزون کمال دین و ارسه مارا و سیله قاطع و سبج ساطع است و قدر قاسم بکنان در در حیا
 خود را بر خدم و شایسته قدم دارد و چون جوامع هم سلاطین عدالت است که صدر تشنیا انرا ملک عملا انداخت که کافه
 مملکتین و عیون بر ایا که در افع جلال حضرت صمدیت اند در مه ادا من و امان بوده در روزم عبادات الهی و مرا اسم
 خیر خواهی جدید بیخ تا بنید بنا برین در نیت و در نسق و انتظام این ممالک و سیمه ضمیمه که مقرر چندین سلاطین عالیقدر و
 حکام و الا اقتدار بودسته مینمود و لغایت این دوسه که شامل حال این نیازمند در گاه الهی است از سر اتهام
 تمام این ممالک فرار غمگی دست داد و نکته و محال که از زمان طلوع خیر اسلام الی هذه الایام جوار خول سلاطین
 کشور کشاد و سعادت سیون خواقین فرمانروا پیرامون آن نگردیده بود و مساکن و موطن اهل ایمان شد و کتاس
 و معابد اهل کفر و خذلان مساجد طاعت و مشاعر عبادت بر باب انقیاد و گردانید المنة قدر قاسم و قدر حق سخنان که
 دل سزاست انتظام و انقیاد یافت و حسب المدها سامان و مرا تمام پذیرفت بیع سرداران و گردن کشان از چو بنود
 و غیریم طعمه اطاعت بگوش اتفاق ششیده و در عمل عساکر نصرت آثار شدند و عوالت انام را با هم ارتباط و انقباط تمام بستند
 و انیز بر عباد حق احسن که احسن الله الذلک بکلی ترجمه تمهید قواعد رفت و تاسیس مبانی نهضت و انشا عت انوار عظمت
 سبب دل و شسته حدائق آمانی و آمال ایشان را از زشتات سیاه بکست و احسان و قطرات مطرات فستق و عثمان
 تازه و سر سبز میداریم و دشمن نهاد خاطر فیاض آن بوده است که چون ازین معات فرار حاصل شود بیدر قه عیانت الهی
 و هدایت ازنی کفار رنگ که در جزایر دریای مشهور در آمد سر بشور انگیزه بر آورد اند و دست تقدیری بر زائرین خریا
 شریفین زادها اکثر مشرفا و از کرده مسجع ابنوه گشته سنگاه ناسر و تا چرشته اند و خود بفرین نیز دمی متوجه شده آن
 راه را از خار و خش پاک سازد لیکن چون شنیده میشود که سلطنت از امرای عراق نسبت بولای خود در مقام بی اعتباری
 شده از عروه و شفق حسن عتدیت که باعث ارتقای ایشان بر ارباب علیه بوده عدول نموده سلطنت بی اعتباری گردانید
 در خاطر حق شناس میگردد ملت که سیک از فرزندان کاسکار نامدار را که بارقه سعادت از نامیه حال ایشان روشن و
 لایح است در رشد از آنچه طالع اقبال ایشان هویدا و میر نهست بدانجا نب تعیین فرایم و تا فاطمه از زمان عدت آنها
 جمع نشود یا مرسته دیگر متوجه نشویم الحال که سلطان روم محمود و موافق جد و پدید خود را کان کمین انکاس شده نظیر
 بر ضمت صورته والی عراق کرده به نجات افواج فرستاده قطع نظر از نگار شاه راه سنت و سعادت انجرات
 بعض اقتساب نبوت سخاندان نبوت خود متوجه شده مساوت فرایم سبک که تارقه اسلام منظور باشد علی تصور
 در نبوت که مسوم میشود که فزان روای ایران نگار دنان آن ملک را با سخت و دایا با تاس گنگ و دور روانه
 کرده است بر بیت عالی نعت ما واجب و لازم است که همان غربیت بصوب عراق و خراسان منقطع شود و چنانچه
 چنان میرسد که چون را بطه محبت و نسبت قرابت بان سلطنت دستگاه از قدیم الایام است و تجدید از فرستادن
 کتیب محبت و سلوب بصوب یادت پناه میر قریش ضوابط خود و قواعد اتحاد است حکام گرفته است در ان زمان
 که در خراسان خیمه سزا و قات اقبال و مغرب خیمه غر و جلال شود و آن سلطنت پناه نیز از ولایت خود متوجه شده

انچه

بان حدود تشریفه اوزانی و اندک آن سرزمین مجمع البحرین غر و علما و مطبع السورین مجرب و باگرد و تا بمشافه سبب سلامت
 و بیایم اساس محبت و یگانگی مستحکم تر ساخته بیخه سخنان دلاور تر و اسرار حقیقت آسیر که مخزون و مکتوبین خاطر است که شرح
 خدا شناسی و حق پرستی که قدر هستند و با قاضیت فیاض علی الاطلاق دیافه است مذکور مجلس انس سازد و از نفاذ حق
 الهی و شرکات و جان کنی آگاهی که بر خاطر آن اوست دستگاه پر تو انداخته باشد تیر استماع نماید خلاصه زندگانی و زید کار
 صحبت اشباح انسانی و سوانت اجسام و میانیت فکیف که این سنخ در میان دو برگزیده خدا و دو نظر کرده بارگاه
 مستحق شود و سر آینه نیستی باعث مشمول فیض و عموم فضل خواهد بود در آن زمان که بعنایت الهی این آرزو بر تو
 چون صحت منظور آن الهی و سرفراز گردگان عدلی بر تحصیل بهنای حق تعالی است نه حصول تام و تسلط بر افراد انام
 نیایان مرکز خاطر حق جو آنست و امید که مطلب و مقصد ایشان نیز آن باشد که در سبک که حق شناسی حق طلبی بیشتر
 آن دیگر استرغناهی خاطر و در لازم داند و در مقام کمال کجستی بوده از صلاح او در گذرد و در الحال که نسبت یگانگی و
 اتفاق بر عالمیان ظاهر آرا شده است در باره امداد و ملک حاکم عراق و خراسان آنچه صلاح دید ما و شما خواهد بود
 در کهنه بخون بباله نظیر فرزند آید و محذرتی که در باب تقصیر فرزند شاهرخ میزرا تم زده قلم محبت نگار شده بود سخن
 خاطر و آنست که زمین و فساد و انق کرمش را لیه بود سطر خود سازد و تو سپندی از بد صراحی مشا و خدین امور و امان
 گردید که بر کدام از اینها بفرمود مستندی آن بود که کار از این حد برسد چه اول و اسطر اخر می سلطنت کرد بهنای از
 اینان و نمانعت بر مراسم بیوریت با بسیاری قابل شود تا نیایان عظمت و دستگاه و چنانچه باید آشنای کرد و تا نشاید بزرگوار
 خود که چندین حقوق دینی و دنیوی بر سر او داشت آنچنان سلوک نمود پسرش که نسبت با او واقع شمار قسم الهی بر آن
 به نام نیردانی بود و الحال چون از جواب محنت بیدار شد و نتواند ببرد و کفای ما غفلت مانوده غیر از آنکه تنفذه است خرقه
 خشم امری دیگر نمیکرد و مامول از مراسم سورت آن عظمت دستگاه نیز نسبت که از زلات اقدام او خاطر نمایند
 و بجهت تشبیه مانی در حکام تر عده و سورت افاضت و حکمت بنام زید و سمریانی است و خواه عده بحرمان کارگاه حکیم مام که
 خاص راست گفتار و مزه درست کردار است و از ابتدای ملتنت ما زرم بسیار معرب بوده و دوری او را هیچ وجه تجویز
 کرده بودیم بر رسم رسالت نرستادیم چون در ملازمت او را آن نسبت متحقق است که در حیات دینی و مطهر بود حق حق
 میسازد اگر در مجلس شریف ایشان نیز همین اهل بیت است یا شاید گویا بین مکالمه بیخه و اسطر خواهد بود بجهت پرسش و اخذ
 غفران پناه و عنوان دستگاه و سکند خان سیادت آب نمانعت لغزب و در جهان را کنار عالم سادات کبار
 زاجله انقذای این دیار است مقرر کرده بودیم و بر اسطر سینه امیر در غیر تره بیخه افتاد و درینو لا برفاقت شمار لیه
 فرستادیم و آنو دسبج از تحت و بهایا بخواستل عده انخواس محمد سطر بود سبب تسلیل غلظه ارسال یافت باید که
 غرضی نهاد و اتحا و حمل فرموده همواره از طریقین طریق ارسال پس اتحات تحت سلوک باشد و از فرقه کلمه
 و فرستادن کبوتران پرسی پرواز و حبیب عشقیار طارک زدن بان شوق در استعاش و استر از آمد و استقام شما میجوی
 و داد و نمود اگر چه توجیه باین مشتق پرند با در نظر و سطر از لیب و سینه بیخه و در نظر ثانی چرخ و بازی یا و از
 نسبت شوق و مناسبت ذوق و رباب و چه میدید و مرعب و چه میدید و از نه حضرت واجب تعالی بر او
 خناسرگاه است که شحال بود که ایما یا ایشان این سدر بر چار و چه میدید و بیخه سبب شین نیست و بر چه و از

کتبی و خاطر حق اندیشی تا امید که هواری در سالی شرافت موافقت محبت و جلال رسایل مودت تحریک سلسل نظام
 و سینه نهانی اختصاص نمایند بر جوت اختصاص تمام کرده شد و اسلام و اکرام تعیین یافتن افواج قاهر
 به لشکر ملک کشمیر چون دوست خان وانی کشمیر بر بنهوره که اکاب اقبال روی خدمت در گاه سپهر شمال
 نهاد و یقوت بجای پسر بر سر حکومت نشست و در کان عهد و پیمان که بچندین شروه است حکام یافتند بود
 در هم شکست و بخود رانی و بیله اعدای رزگار بر سر به باب تغلم و پیدا و بر جرم و حال رعایا و وزیر و ستان کشور
 و خود را بنیاد اسامیل مخالف ساخته بترویج غریب اشاعه و تقنین اهل سنت و جماعت جهت است اگر چه سپاهی
 آن ملک اکثر شیخیه اند اما سو و اگر آن در عیت و اهل حرفه تمام از اهل سنت و جماعت اند و پیوسته این حرفه با هم
 منانعت و طاعت دارند و نهایت تمسب و خشونت با یکدیگر ظاهر می سازند چون یقوت و علائق با آن صاحب
 گردید و چنانچه از تبرایان فراهم آورده و در کنار این خاکه که کشمیر رعایا و وزیر و ستان روی دل لایز و دانندند
 و خاطر با تنه غریب و غور سف غریب در آن ملک افتاد و شمس یک بجو سلطنت از و جدا شده اعلام خنده و آشوب
 مرتفع ساخت و چنانچه برگرد او فراهم آمدند و از جانبین افواج آراسته روی لبر و مبارزیت نهادند در کین وقت
 عساکر اقبال غندی گرفت و یقوت صلاح وقت در آشتی و نسبت صورت کار امران را شمس حکم گذشت و بعد از آنکه
 در سالی اقبال یافته فکر رسد او کشید و بحسب تقدیر شمس حکم و دیگر گردید و چون عساکر اقبال از آب چنانچه
 عهد فرموده ز ششما و اعیان کشمیر بتواتر رسید او کیاسی دولت افواج ترتیب داده با غم دست و جهت عقاب
 کوچ بیکج مشوره قصد شدند چون بگریوه بنهر رسیدند سلیم زمیندار آنها از بیدوستی خود را بیکاری کشید تا سران
 اهولی برادرزاده او را بجای او لقب کرد و بعد از روزی چند سلیم نیز آمد و دید بر ام نایک و اماعیل نایک با یکدیگر
 کشمیر که از قدیم بند و بست راه لبیده آنها مشغول است خود را بقاسم خان رسانید و بوی فتح و غیره و سکه بلند آواز شدند
 و حقیقت کشمیر خان و انمودند که یقوت از کشمیر برآمده شتاب جبال و پیولها می دشوار پناه برود اعیان کشمیر
 منتظر وصول عساکر اقبال اند و از چهار راه و میشویدیکه کنترل و دیگر کسی بیری حال اگر چه این نزدیک تماست اما
 کنترل بیشتر است و محافظه بر دور راه ما یکم به طرفت که صلاح باشد راه بری کنیم بعد از گفت و شنود راه کنترل قرار یافت
 و چون از صورت راه و دشوار کسی گریه با لشکر فیر و سکه شربت قطع مسافت نمی بدست نمود شیخ یقوت و بی
 توایه با شمس و سلیم را با جمعی از بنده و قحان بیشتر فرستادند که نوید مدلت غماکان مالک ستان بگوش منتظر آن
 رسانید شهر را از آسیب ظلم و بیداد او با شان محافظت نماید چون عساکر منصرفه بگریه و کنترل مسافت برت و مار
 دیگرگ فرود نخت و غریب شورش بر خاست و در اینجا کو لا میست که تال بران ناسد و نزدیک مان همه دوار و
 بر چهار درج دار تکی بود و در حاکم سسای طایفه ساخته اند که بگانه شایه چهار سوار آواز کوسس گرنا
 و طرفه کاره مبروت و بدان عظیم فریاد و مجله مردم از شورش با دود و غبار غمت بسیار کشیدند جان از سوار
 ضائع شدند و بی خوف جمعی از بنده و قحان را با یکدیگر در راه کشته کردند و بی گناهان نمودند که همه
 دلاور خان و باور خان با جمعی از کشمیر را مسرود و خود را در میان راه کشته و بی گناهان نمودند که همه
 رسد بجای بیخ و دوازده زخم و چند دیگر کشته شدند در آن شهر بر سر باران گمان از نبره و حقیقت که در آنجا